

بسمه تعالی

﴿ له الحمد والمدح و له الشکر ﴾ که جمعی از اُمّت فخر کائنات بر سر حق و حق را شناخته و با حق ملّین و وارث حقیقت‌اند و تا حال حاضر مصداق ﴿لاتزال طائفة من امتی طاهرین علی الحق حتی یأتی امرالله﴾ تحقق بخشیده و از دیدگاه شریعت عزّای محمّدی ﷺ فکر و نظر بر کُلّی و جزئی حرکات و سکنتات و افکار عالم مینمایند و حکم کتاب و سنّه را معیار علوم معقول و سنگ محک ایدئولوژی جامعه و شعور اجتماعی نموده‌اند و برای تنظیم و تشخیص و نقش کارهای نیک با یکدیگر مشاوره و با هم منسجم میشوند و کرسی را فدای دین و پا جان و مال جهاد میکنند و عمر گرانبه‌ها را بقدر قدرت و توانایش در راه حق و ارشاد و هدایهٔ مسلمین نثار کرده و درود و تحیات و سلام فراوان بر روح مقدّس و مبارک فاتح درب شفاعت مقام محمود صاحب وسیله و فضیله المصطفی ﷺ و بر آک و اصحاب کرام و علمای اعلام تا روز قیام.

بعد از مطالعه ترجمه کتاب البدعه تألیف دکتر عبدالملک توسط اخوی محبوب و عزیز آقای صادق تبریزی دبیر دبیرستان شهرستان مریوان که واقعا مفید واضح با مسلک و منهج مرصّح و من حیث الاختصار و ارتباط مقاصد بمقتضی حال و خلوص از ضعف و تمقید و خلل‌گویی متن متین و از لحاظ تهذیب و تنقیح و وضوح دلالت با جملات دقیق و فصیح و بلیغ‌گویی شرح بدیع است شکر بزدان را بجا آورد که در این عصر و زمان چنین معلم را تعلیم و تربیت نموده تا بتواند بوسیله ترجمه کتاب البدعه خدمت لایقه و فایقه بدین مبین اسلام و جوانان و شاگردان متدین و آگاه منطبق کرده باشد انشاء الله لذا اینجانب بنویه خود از این برادر مجاهد تشکر و قدردانی مینمایم و توفیقش را برای کارهای نیک و خصلتهای حمیده و ترجمه کتابهای دیگر از توفیق دهنده طالبم.

اجزه‌الی الله

والسلام علیکم و علی عبادالله الصالحین

یا تشکر

مدرس مدرسه امام شافعی درگاشیخان احمد رستمی

بسمه تعالی

۱۳۷۴/۸/۱۹

خداوند را حمد و ثنا گویم که در این عصر آلوده به عصیان هنوز جمعی از مؤمنین خود را وارثان ذی حق دین مبین دانسته لذا بهمین خاطر است که وقت خود را وقف تدریس و تعلّم و تألیف و ترجمه و تبلیغ نموده ثانیاً برادر ارجمندم را جناب آقای امیر صادق تبریزی دبیر دبیرستانهای مریوان خالصانه و بی‌شایبه تشکر و قدردانی می‌نمایم که در ضمن تعلیم و تعلّم مطالعات خود را صرف ابحاث دینی می‌نماید علی‌الخصوص همت گماشتن ایشان در ترجمه البدعه فی مفهومها الاسلامی الدقیق تألیف الدكتور عبدالملک السعدی: نشانه اخلاص و تمایل دقیق بمنهج قدیم دین مبین است بنده نه محقق و نه شایسته تمیزم فاما بنا به درخواست جناب تبریزی و یکی از دوستان کتاب بدعت را که از عبارت روان و ترجمه صحیح و قلم تیز ایشان برخوردارست تا آنجائیکه بنده مطالعه و ملاحظه نموده‌ام بسی جای تقدیر است خداوند توفیق را رفیق ایشان نموده تا هر چه بیشتر همچو پروانه بی‌پرواگرداگرد شمع پر نور حضرت صلی‌الله علیه و سلم پر و پال زند.

الافل کاکه شیخ فاروقی امام جماعت دزلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ مُشْرِعِ الْحَرَامِ وَالْحَلَالِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الَّذِي وَضَعَ طَرِيقَ الْهُدَى وَحَدَّزَ مِنَ الْبِذْعِ وَالضَّلَالِ، وَعَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ خَيْرِ الْاَصْحَابِ وَخَيْرِ الْاَلِ﴾.

این کتاب مجموعه فتاوانی است که در مواقع مختلفی از من سؤال شده است. مسائلی که بحث درباره آنها و سوال از آنها زیاد است مخصوصاً از طرف جوانان. چون در بین مخالف و موافق بدعت‌ها و گمراهی‌ها، و در بین موافق و معترف به سنت‌ها و امور مشروع قرار گرفته‌اند.

پس بر خود لازم دانستم این مباحث را در کتابی جمع‌آوری کنم تا افراد مُصَنَّف بر سخن حق آگاه شوند، چرا که حق سزاوارتر است برای پیروی. و تعصب ورزیدن به اندیشه‌ای که مخالف حق است؛ گمراهی است، زیرا؛ سلاک بدعت و حلال و حرام کردن، امپایا به‌ماهنگی جهت‌دار شخص نیست.

بلکه لازم است مسائل پیش آمده را به کتاب خدا و سنت رسولش که اصول کلی اسلام را معلوم کرده‌اند، ارائه نمود و آنچه که موافق آنهاست مشروع دانست و آنچه که مخالف آنهاست بدعت شمرد.

امیدوارم خواننده بدیده انصاف و اعتدال در آن بنگرد. از خداوند می‌خواهم به موجب آن به نویسنده و خواننده خیر دهد و آن را برای رضای خود خالص گرداند. **إِنَّهُ سَمِيعٌ مَجِيبٌ.**

دو تذکر:

۱- خواننده عزیز شاید در الفاظ و عبارات یا نصایح و قواعد این کتاب به تکرار مطالب برخورد کنی، از این لحاظ عذر می‌خواهم، از آنجا که هر جواب

تقدیم

- به جویندگان حق تا از آن پیروی کنند
- به کسانی که بخاطر تقوا می‌خواهند از اشتباه و خطا برگردند
- به هر منصفی که بخاطر امیال خود، نسبت به باطل تعصب نمی‌ورزد
- به کسانی که راه اعتدال را بعنوان عقیده و اصلی برای خود بر می‌گزینند
- به تمام کسانی که وحدت مسلمین را می‌طلبند و یا تفرقه مبارزه می‌کنند
- به هر جوانی که علاقه خود را به اسلام، بعنوان عاملی برای دشمنی با مسلمانان قرار نمی‌دهد.

تقدیم می‌کنم این مباحث را

در حالیکه امیدوارم بدیده تدبیر و توجه در آن بنگرند

بصورت انفرادی نوشته شده است، تکرار نتیجه جمع‌آوری آنها در یک کتاب است.

۲- از این کتاب «إِنْ شَاءَ اللَّهُ» انسان منصفی که در صدد یافتن دلیل و برهان است؛ بهره‌مند خواهد شد، اما ستیزه جوی افراطی به دیدهٔ حقارت و سبکی در آن می‌نگرد و چه بسا مرا به طرفداری از جهت و نقطه نظری معین متهم کند. بر چنین شخصی است که حُسن ظن داشته باشد چرا که دیدگاه و جهت من همان حد وسط است که برگرفته از کتاب خدا و سنت رسول ﷺ و فقه اسلامی و آراء علماء اسلام است، آن علمانی که جهان اسلام بر فضل و منزلت و وسعت علمشان اتفاق نظر دارند.

حُسن ظن نشانه‌ای است از نشانه‌های مسلمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هزاده بده به آن بندگانی که هر سخنی را می‌شنوند

و از بهترین آن پیروی می‌کنند. سورهٔ زمر آیه ۶۰

بعد از قرآن کریم احادیث رسول خدا ﷺ مهم‌ترین منبع و معیار در تفسیر قرآن و استخراج احکام است و با توجه به آیات: «هر کس از پیامبر اطاعت کند مسلماً از خدا اطاعت کرده است» سورهٔ شاع آیه ۸۰

و «آنچه را که پیامبر به شما می‌دهد بگیرید» و از آنچه که شما را نهی می‌کند

دوری کنید» سورهٔ حشر آیه ۷

و «و هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند و از حدود وی تعدی نماید او را داخل در آتشی جاودان نماید» سورهٔ شاع آیه ۸۸.

شناخت احادیث و پیروی آنها برای مسلمانان واجب است. اما بعلت گذشت زمان و تأثیر عواملی چند و نیز به دلیل فنی بودن شناخت مفاهیم و معانی آنها، احادیث نبوی نیاز به نقد و بررسی دارند و این کار از عهدهٔ کسی جز محدثین و فقهاء بر نمی‌آید. بنابراین به محض خواندن یا شنیدن حدیثی که با افکار و برداشت‌های ما مطابق نیست یا معنا و مفهوم آن را نمی‌دانیم، نمی‌توان در بارهٔ آن حکمی داد مگر اینکه از اهل فن استفتاء نمود، آنان هستند که معلوم می‌کنند کدام حدیث صحیح، حَسَن، مُتَّكِر، ضعیف، معروف، شاذ، مقلوب، موضوع، واحد، متواتر، ناسخ، منسوخ، متشابه، عام، خاص و... است و کدام حکم فقهی صحیح، أصح، اظهر، مشهور و یا ضعیف است و در موارد اختلافی چگونه باید عمل کرد. اما متأسفانه برخی از برادران دینی که قصد خدمت به دین را دارند گمان می‌کنند با دانستن زبان فارسی یا عربی و یا حتی اطلاعات عمومی و مقدّماتی در

علوم شرعی می‌توان قرآن را تفسیر و احادیث را نقد و بررسی کرد و احکام فقهی را استخراج نمود لذا اقوال و آرائی را از خود و دیگران مطرح می‌کنند که جز سرگشتگی و تفرقه امت اسلامی ثمری ندارد. ان شاء الله این ایمان و شور و عشق خالصانه تحت رهبری و هدایت علمای صالح قرار گرفته باعث سر بلندی اسلام و مسلمین گردد، در خانمه از استاد فاضل و ارجمند جناب آقای حاج مسعود قادرمرزی که در مباحث دشوار فقهی و حدیثی بنی‌دوین حقیر را راهنمایی فرمودند و نیز از استاد گرانقدر جناب آقای ملا سید علی حسنی که قبول زحمت فرموده و با دقتی قابل تحسین ترجمه فارسی را با متن عربی مطابقت کردند و اغلاط و حتی اشتباهات چاپی آن را متذکر شدند. و هم‌چنین از استادان بزرگوار آقایان ملأ احمد رستمی و ملا کاکه شیخ فاروقی که ترجمه را مطالعه فرمودند و حقیر را مورد لطف و عنایت و تشویق خود قرار دادند صمیمانه سپاسگزار و ممنونم. ﴿فَجَزَاهُمْ اللَّهُ خَيْرَ الْجَزَاءِ وَ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ وَ أَنَا وَ لَسَائِرُ الْمُسْلِمِينَ. آمین وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

امیر صادق تبریزی

مقدمه

در تعریف بدعت و آراء علماء در رابطه با آن

و مبحث اجتهاد و تقلید

و تشخیص بین بدعت و سنت

تعریف بدعت

سؤال: بدعت چیست؟ و آیا بدعت حَسَنه و سَيِّئه یا حَقِيقَه و اِضَافِیَه وجود دارد؟
 جواب: بدعت از نظر لغت یعنی ایجاد و چیزی که در گذشته شبیه و مانند
 نداشته است خداوند می‌فرماید: ﴿بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ یعنی: آفرید
 آسمانها و زمین را بدون نظیر و مانندی.

و در اصطلاح شرع: بدعت ایجاد کاری یا اعتقادی یا قولی است که در مورد آن
 اجازه‌ای از صاحب شرع در کتاب یا سنت یا اجماع یا قیاس نرسیده است و تحت
 یکی از قواعد و اصول عام اسلام در نمی‌آید. یا بدعت ایجاد چیزی است که
 معارض و مخالف اسلام باشد.

بنابراین هر امر تازه‌ای که تحقق می‌یابد اگر مطابق قرآن یا سنت یا اجماع یا
 قیاس بود، مشروع است و اگر مطابق مصادر مذکور نبود ملاحظه می‌شود که آیا
 تحت یکی از اصول و مبادی عام اسلام قرار می‌گیرد یا نه؟ اگر تحت این اصول
 واقع شد مشروع است و بدعت نیست و اگر قرار نگرفت بدعت و ضلالت است.

با این تعریف می‌توانیم بین نصوصی که از امور مستحدثه بر حذر می‌دارند و
 از بدعت نهی می‌کنند مانند این فرمایش رسول خدا ﷺ که فرمود: بر شما باد
 اطاعت از ولی امر اگر چه برده‌ای حبشی باشد یقیناً کسانی از شما که زنده بمانند
 شاهد اختلافات زیادی خواهند بود بر شما باد پیروی از سنت من و سنت خلفای
 راشدینی که بعد از من می‌آیند و سخت پایند آن باشید و بپرهیزید از امور
 مستحدثه یقیناً هر بدعتی گمراهی است. و در روایتی دیگر آمده است، هر
 گمراهی در آتش است^(۱)

۱- این حدیث را ابو داود و ترمذی روایت کرده‌اند و گفته‌اند صحیح و حسن است. به ریاض

و بین نصوصی که اجازه احداث سنت‌های حسنه و گرایش به آنها را داده‌اند
 سازش و توافق ایجاد کنیم. مثل این فرمایش رسول خدا ﷺ که فرمود: کسی که
 سنت حسنه‌ای را احداث کند ثواب خواهد برد و نیز ثواب کسی که به آن عمل
 می‌کند و کسی که سنت سیئه‌ای را احداث کند گناهکار خواهد شد و نیز بارگناه
 کسی که به آن عمل می‌کند تا روز قیامت بر عهده اوست^(۱)

هرگاه به این تقسیم بندی توجه کنیم در می‌یابیم که قسمت اول بر احداث
 سنت‌های حسنه ترغیب می‌کند چرا که جزء اسلام است و اصول و مبادی‌اش آن
 را می‌پذیرد، و قسمت دوم مذمت می‌کند از کسی که سنت سیئه‌ای را ایجاد کند و
 بارگناه آن بر عهده اوست و این همان بدعت و گمراهی است که مد نظر حدیث
 اول است.

این تعریف و تقسیم بندی استنباط شده از فرمایش حضرت که فرمود: هر کس
 در دین ایجاد کند آنچه را که از دین نیست، مردود است^(۲)
 و در روایتی دیگر فرمود: هر کس کاری را انجام دهد که مطابق امر ما نیست
 مردود است.^(۳)

بطوریکه حدیث اشاره می‌کند ایجاد امور مستحدثه امری اجتناب ناپذیر
 است اما به دو نوع تقسیم می‌شود:

۱- نوآوری مردود: و آن عبارت است از آنچه که مخالف دین باشد و این با
 توجه به معنای ظاهری حدیث است.

۲- نوآوری مقبول: و آن عبارت است از آنچه که موافق دین باشد و این برگرفته
 شده از مفهوم حدیث است. زیرا مفهوم و معنای حدیث چنین است: هر کس
 انجام دهد عملی را که مطابق دستور ماست یا هر کس ایجاد کند چیزی را که در

الصالحین باب محافظت سنت مراجعه کنید.

۱- مسلم آن را روایت کرده است. به ریاض الصالحین باب مَنْ مَثَلَهُ حَسَنَةً مراجعه کنید.
 ۲ و ۳- آن را مسلم روایت کرده است. مراجعه کنید به ریاض الصالحین باب نهی از بدعت.

دین ما هست و از خود او نیست، مقبول است. و مراد از (امر ما) در فرمایش حضرت تمام دین است و در آن عبادات و معاملات مساوی اند. و مراد از (سنت) راه و طریقه است و آن نیز مشتمل بر عبادات و معاملات است.

پس هر کاری که انجام شود موافق قواعد و اصول شرعی باشد سنت حسنه است و هر کاری که منافی تصویب یا اصول شرعی باشد بدعت و سنت سیئه است.

از آنچه گذشت معلوم می شود که تقسیم بدعت به حسنه و سیئه یا به حقیقه و اضافیه آنطور که شاطبی در اعتصام تقسیم بندی کرده است. و یا به واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح که عزالدین عبدالسلام تقسیم بندی کرده فقط یک تقسیم بندی لغوی است

انواع عبادات رسیده از پیامبر ﷺ

عبادات رسیده از پیامبر ﷺ به دو دسته تقسیم می شوند:

۱- عباداتی که مقید به زمان یا مکان یا تعداد یا شکل و حالت معینی است در این نوع واجب است که بدون کم و زیاد کردن و یا تغییر دادن، بهمان گونه انجام گیرد، در این موارد هر کس بر خلاف آنچه به ما رسیده است تغییری ایجاد کند بدعتگزار است مانند اصول عبادات، تعداد رکعات نماز، ایام روزه و زمان آن، مناسک حج و مقادیر زکات و اموالی که زکات در آنها واجب است و احکام متعلق به عقیده و امثال آنها.

۲- عباداتی که پیامبر ﷺ به آن امر کرده یا راهنمایی نموده یا تشویق و سفارش کرده است ولی آن را به شکل یا زمان یا مکان یا حالت و تعداد معینی محدود نکرده، و از انجام آن در زمان خاصی معنی نرسیده است پس مسلمانان در

انتخاب وقت و مکان مناسب و حالت و هیأت آن مختارند، یا این حال نباید آن را به پیامبر ﷺ نسبت دهند که حضرت به اینگونه یا در آن زمان یا مکان آن را انجام داده است بلکه به استناد اینکه شارع آن را بطور عام اجازة داده است انجام می دهد. مانند نماز مستحبی مطلق* و روزه مطلق و ذکر خدا و خواندن قرآن و دعاء و نیایش و صلوات بر پیامبر ﷺ و اطعام دیگران و قربانی کردن به قصد صدقه و تقرب الی الله و امثال آن.

اگر مسلمانی در یک وقتی که کراهتی ندارد خود را ملزم به خواندن نماز مستحبی کرد و بر این کار مداومت کرد آن را بدعت نمی توان شمرد و هم چنین اگر خود را به خواندن دعای معینی در زمان مشخصی ملزم کرد و یا قرآن را بطور روزانه و در وقت معینی خواند بدعت محسوب نمی شود، به شرط آنکه ثبوت و تصدیق آن را به پیامبر نسبت ندهد، اگر آن را به پیامبر ﷺ نسبت دهد بدعت است برای اینکه افتراء و کذب بر حضرت است.

کم و زیاد کردن آنچه که از طرف شرع معین شده است

کم کردن عباداتی که از طرف شرع حد و حدود آن مشخص شده حرام و بدعت است و باعث تباهی آن می شود. مانند کم کردن تعداد رکعات نماز یا ایام روزه یا تعداد دوره های طواف یا تعداد رجم شیطان یا به بازی گرفتن مقادیر زکات و حد نصاب های آن یا کم کردن رکنی از ارکان عبادات و امثال آنها.

اما زیاد کردن عبادت دو قسم است: متصل و منفصل یا به عبارت دیگر یا زیاد کردن در اجزاء عبادت است یا زائد بر آن انجام دادن است.

* - نماز مستحبی مطلق یعنی نمازی که وقت و سبب و تعداد معینی ندارد و بسته به نظر شخص است. (مترجم)

زیاد کردن متصل یا زیاد کردن در اجزاء عبادت:

این نوع زیاد کردن بدعت است مانند زیاد کردن رکوع و سجود یا یک رکعت کامل بطور عمد یا زیاد کردن الفاظی در صیغه اذان یا لفظی که سُخَل نظام و اسلوب و لحن آن است، مانند زیاد کردن (سیدنا) قبل از نام پیامبر در اذان چون مخل لحن و سبک آن است. اما اگر زیاد کردن این لفظ موجب خللی نشود و با قصد کامل کردن عبادت و رفع نقص از آن نباشد بلکه بخاطر احترام و ادب باشد مانند زیاد کردن آن در دعای ابراهیمی* مانعی ندارد و بدعت شمرده نمی‌شود اما زیاد کردن متفصل یا زیاد انجام دادن عبادت:

این قسم دو نوع است یا از انجام آن نهی شده یا نشده است:

اگر از آن نهی شده انجام آن بدعت است مانند نماز مستحبی بعد از صبح و عصر علت بدعت بودن آن این است که گوئی تمازی را وضع کرده‌ایم و بدون دلیل شرعی آن را واجب کرده‌ایم.

و اگر از آن نهی نشده، اگر مسلمانی آن را انجام دهد با این عقیده که این عبادت ناقص است و می‌خواهد آن را کامل کند انجام آن حرام و بدعت است و اگر به این عنوان انجام داده که عبادتی مستقل بوده و بطور عام شرع آن را اجازه داده است انجامش بعد از عبادت یا قبل از آن مانعی ندارد بشرط اینکه آن را به پیامبر ﷺ نسبت ندهد که ایشان چنین کردند. مانند اینکه شخصی از مقدار زکات مقرر مبلغ بیشتری را به نفع فقراء پرداخت کند و یا بعد از نماز واجب دو رکعت نماز مستحب بخواند در حالی که در زمان آن کراهتی نباشد [مثلاً بعد از نماز صبح یا عصر نباشد] یا زیاد کردن صلوات بعد از عبارت: **اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَبَيْنَكَ وَالسَّلَامُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ** یا زیاد کردن اداعیه و اذکاری

* - دعای ابراهیمی: **اللَّهُمَّ سَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.** (مترجم)

بیشتر از آنچه که روایت شده است. و به جا آوردن طواف مستحبی بعد از طواف واجب حج و مانند آنچه که قبل و بعد از اذان برای توجه دادن به رسیدن وقت نماز گفته می‌شود [مانند **عَجِّلُوا بِالصَّلَاةِ**]

اقوال و آراء علماء در بارهٔ بدعت

مؤید آنچه که در تعریف بدعتی که موجب گمراهی است گفتیم، سخنان علمای متقدم است، آن علمائی که علی رغم اختلاف سلیقه و مشرب اسلامیشان مورد اعتماد امت اسلامند. اینک توجه کنید به فرازهایی از آراء آنان:

۱- امام محمد غزالی رحمته الله علیه

غزالی در کتاب احیاء علوم الدین بعد از اینکه از خوردن غذا بر طَبِیقِ چوبین بحث می‌کند می‌گوید: بدان اگر چه گفتیم خوردن غذا در کنار سفره اولی است اما نمی‌گوئیم از غذا خوردن بر طَبِیقِ نهی شده است بصورت حرام یا مکروه، چون نهی از آن ثابت نشده است و اینکه گویند این کار بعد از رسول خدا ﷺ ابداع شده است، می‌گوئیم: از هر بدعتی نهی نشده است بلکه از بدعتی که با سنت ثابت شده‌ای متضاد باشد و یا امری از امور شرع را با وجود بقای علت آن نفی کند نهی شده است، و بلکه گاهی ابداع در شرع واجب است آنگاه که علت تغییر کند^(۱) و در طَبِیقِ چیز برداشتن غذا و سهل شدن آن چیزی نیست.^(۱)

۲- امام ابن تیمیه رحمته الله علیه

در منهاج السنة النبویة بعد از اینکه از اجتماع صحابه (رضی الله عنهم) در

* - در سالی که حفصی دگرایی بود حضرت عمر (رضی) حد سرقت را جاری نکرد تا اوضاع به حال عادلی برگشت و یا چون اسب در زمان ایشان جزو مال التجاره بوده برای آنها زکات تعیین کرد. (مترجم)
۱- احیاء علوم الدین ۳۱۶.

نماز تراویح بصورت جماعتی واحد به امامت ابی بن کعب سخن می گوید آمده است که حضرت عمر رضی الله عنه گفت: چه خوب بدعتی است این. گوید: چون این اجتماع عمومی قبلاً نبوده از این رو حضرت عمر آن را بدعت نامید زیرا در لغت به آنچه که ابتداءً انجام می گیرد بدعت گویند، و آن بدعت شرعی نیست مانند دوست داشتن چیزی که خدا دوست ندارد و واجب کردن آنچه که خدا واجب نکرده و حرام کردن آنچه که خدا حرام نکرده است، پس لازم است که همزمان با انجام فعل عقیده ای باشد که مخالف با شریعت است، وگرنه اگر کسی فعل حرامی را انجام داد و معتقد بود که حرام است، گفته نمی شود که او بدعتی را انجام داده است.^(۱)

۳- ابن حجر عسقلانی رحمته الله

در کتاب فتح الباری شرح البخاری وقتی که فرموده عمر رضی الله عنه چه خوب بدعتی است. را توضیح می دهد آمده است که: بدعت در اصل آن است که بدون مشابهی در گذشته اتفاق افتد و در شرع اطلاق می شود به آنچه که در مقابل سنت واقع می شود که مذموم است، حق این است که اگر بدعت جزء آنچه که در شرع پسندیده است قرار گیرد بدعت حسنه است و اگر جزء آنچه که در شرع ناپسند است قرار گیرد بدعت قبیح است در غیر اینصورت از نوع مباح است و گاهی به احکام پنجگانه تقسیم می شود (حلال، حرام، مکروه، مندوب، مباح)^(۲)

۴- امام نووی رحمته الله

در تہذیب الاسماء و اللغات گوید: (بدعت بکسر باء) در شرع عبارت است

از ایجاد آنچه که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده و به دو نوع تقسیم می شود: حسنه و سیئه. امام محمد عبدالعزیز بن عبدالسلام رحمته الله که بر امامت و منزلت و توانایی و افرش در انواع علوم اتفاق نظر است در آخر کتاب القواعد گوید: بدعت تقسیم می شود به واجب، - حرام، مکروه، مندوب و مباح. می گوید: راه حل این است که آن را بر قواعد شرعی عرضه نمود، اگر تحت قواعد ایجابی واقع شد پس واجب است و اگر تحت قواعد تحریمی قرار گرفت حرام است و بهمین منوال است در سایر اقسام آن، و اما مثال برای هر کدام:

بدعت واجب مانند: آموختن و آموزش علم نحو، که به کمک آن کتاب خدا و کلام رسولش صلی الله علیه و آله فهمیده می شود. فراگیری این علم واجب است چرا که حفظ شریعت واجب است و حفظ آن ممکن نیست مگر با علم نحو، آنچه که باعث انجام گرفتن امر واجب شود، آن نیز واجب است و مانند حفظ الفاظ غیر مأنوس قرآن و سنت (تا برای دیگران قابل فهم شود)

و تدوین اصول فقه و اصول دین (برای مقابله با افکار نادرست بظواهر منطقی) و مثل بحث و تحقیق در جرح و تعدیل حدیث و جدا کردن حدیث صحیح از سقیم. و بنا به اصول و قواعد شرعی حفظ شریعت واجب کفایی است در آن مواردی که مشخص نشده اند. و این کار جز با آنچه که بیان کردیم ممکن نمی شود.

بدعت حرام مانند: فرقه های قدریه، جبریه، مرجئه و **مُجَسَّمه**^(۱) که پاسخ به اقوال آنها از بدعت های واجب است (به منظور حفظ اصول دین)

۱- قدریه منکر قضا و قدراند و انسان را در کارهای خود فاعل مختار می دانند بر خلاف جبریه بوجهی گویند همانطور که با کفر طاعت و اعمال نیک فایده ای ندارد و اثر نمی بخشد معصیت هم با وجود ایمان ضرری نمی رساند لذا قضاوت در صاحبان گناهان کبیره را موقوف به روز قیامت می کنند تا خداوند داورى نماید.
مجسمه یا مجسمه گویند خدا دارای صورتی چون انسان است بی نهایت زیبا و بالای عرش اعظم نشسته و ملاحظک به دور او هستند. (مرجم)

بدعت مستحب مانند: مدارس و جاهائیکه برای فقرا ساخته می‌شوند و هر کار خیریه که در عصر اول رسالت نبوده است، از جمله: نماز تراویح، بحث در دقایق تصوف و اصول مناظره و جدل و تشکیل محافل بحث و فحص بمنظور رضای خدا.

بدعت مکروه مانند: مُزَنین و مُذَنَّب کردن مساجد و تذهیب قرآن.

بدعت مباح مانند: دست دادن و مصافحه کردن و استفاده زیاد از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و لباسها و خانه‌های زیبا و پوشیدن رداء و طبلسان و گشاد کردن آستین‌ها.

سپس امام نووی از امام شافعی نقل می‌کند که فرمود: امور نوظهور دو نوعند یکی آنچه که مخالف قرآن یا سنت یا حدیث یا اجماع است، این نوع بدعت گمراهی است.

دوم: آنچه که در امور خیر ایجاد می‌شود بدعت مذموم نبوده و هیچ یک از علماء مخالف آن نیستند. عمر رضی الله عنه در مورد نماز تراویح فرمود: ﴿بَغَمَتِ الْبِدْعَةُ هَذِهِ﴾ یعنی به جماعت خواندن نماز تراویح قبلاً معمول نبوده حالاکه انجام گرفته مانعی ندارد.

و نیز گوید: از اموری که تازه پیدا می‌شوند آنچه در شرع اصل و اساسی ندارد بدعت نامیده می‌شود و آنچه که مطابق قوانین و دلائل شرعی نباشد بدعت محسوب نمی‌شود^(۱)

۱- نظر زرقانی رضی الله عنه

در شرح الموطأ (امام مالک) در مورد فرمایش عمر رضی الله عنه که فرمود: نِعْمَتِ

البدعة هذة. گوید: بدعتی که از آن نهی شده است آن است که خلاف سنت باشد. عبدالله ابن عمر رضی الله عنهما در مورد نماز الصحن (چاشت) گفت: چه خوب بدعتی است، سپس می‌افزاید: این قول بیانگر رأی و اجتهاد است^(۱)

۲- نظر ابن رجب حنبلی رضی الله عنه

گوید: مراد از بدعت امور نوظهوری است که در شرع دلیلی برای آن نمی‌توان یافت اما آنچه دارای دلیل و قاعده شرعی می‌باشد، بدعت تلقی نمی‌شود هر چند از نظر لغت بدعت است^(۲)

۳- نظر ابن حجر هبتمی رضی الله عنه

گوید: بدعت از نظر لغت آن است که جدیداً درست شده و از نظر شرع آن است که بر خلاف امر شرع و قواعد عام و خاص آن باشد^(۳)

۴- زوکشی رضی الله عنه

گوید: بدعت در شرع در مورد امور مستحدثه مذموم وضع شده است.

۱- در کتاب الاسعاف با لطلب مختصر شرح المنهج المنتخب علی قواعد المذهب اثر علامه احمد بن علی منجور که مربوط به فقه مالکی است از اسام قرائی در بخش ۲۵۲ نقل می‌کند که: بدان در مدارکی که من دیده‌ام اصحاب بر رد بدعت متفق القولند و ابن ابی زید و دیگران آن را معتین کرده‌اند، و تفصیل مطلب آن است که بدعت بر پنج نوع است:

۱- بدعت واجب: آن است که تحت قوانین واجب شرعی آید مانند: تدوین و

۱- شرح موطأ - اثر زرقانی: ۲۲۸/۱.

۲- جامع العلوم والحکم - ابن رجب حنبلی - ۱۶۰.

۳- الفتاوی الحنبلیة - ابن حجر هبتمی - ۲۰۵.

۱- تذهیب الأسماء والصفات ۲/۲۶۳ و در کتاب عزالدین عبدالسلام بنام قواعد الاحکام فی مصالح الامام ۱۷۳/۶.

جمع آوری قرآن و سنت از زمان **کرم‌الزمان** بین رفتن آنها باشد چون رسانیدن دین خدا به آیندگان اجماً واجب است و اهمال در آن حرام است و در اینگونه موارد شایسته نیست که در واجب بودن آن دچار اختلاف شد.

۲- بدعت حرام: آن است که تحت اصول و قواعد تحریمی شرعی واقع شود مانند گمرک و سایر جور و ستم‌هایی که متداول شده و مستحذاتی که منافی اصول شریعت‌اند مانند مقدم داشتن جاهلان بر علماء و واگذاری مسئولیت‌های شرعی از راه توارث به کسی که صلاحیت ندارد، به این دلیل که پدرش صاحب آن منصب بوده است در حالیکه خود او شایستگی آن را ندارد.

۳- بدعت مستحب: آن است که تحت قواعد مندوب و استحبابی واقع شود مانند جماعت در نماز تراویح و ایجاد وضعت و هیأتی شایسته برای قضات و استانداران به خلاف سیره صحابه (رضی الله عنهم) (که ساده و بی‌آلایش بودند) بدلیل اینکه مصالح و مقاصد شریعت جز با منزلت استانداران در نزد مردم، تحقق نمی‌یابد.

۴- بدعت مکروه: آن است که تحت قواعدی که در شرع کراهت دارند واقع شود مانند اختصاص دادن روزهایی بعنوان خوب و مبارک جهت انجام برخی عبادات

۵- بدعت مباح: آن است که تحت قواعدی که در شرع مباح است واقع شود، مانند درست کردن الکا و غربال برای بیختن آرد. در روایت آمده است: اولین چیزی که مردم پس از رسول خدا ﷺ ساختند الکا بود، و چون بهتر کردن زندگی و بهبود آن مباح است پس تهیه وسایل آن نیز مباح است از تمام اینها می‌توان فهمید که هر چیزی که بدعت نامیده می‌شود عامل گمراهی نیست چون آن دسته از بدعت‌ها که تحت قواعد شرعی قرار می‌گیرند فراوانند، بنابراین این انجامشان ضلالت نیست و اطلاق بدعت بر آنها از نظر لغت است نه از نظر شرع. پس

بدعت (شرعی) همان نوع حرام و مکروه است که تحت اصول و قواعد عام و کلی شریعت واقع نمی‌شوند.^(۱)

برخی از اصول عام و کلی اسلام

۱- لا ضَرَرَ وَ لا ضِرَارَ، یعنی ضرر رساندن به خود و دیگران در اسلام جایز نیست. این قاعده هر مسأله نوظهوری که موجب ضرر برخود یا دیگران شود را حرام می‌کند هر چند که در باره آن حکمی (صریح) از قرآن و سنت نرسیده باشد.

۲- وَ أَقْلُوا الْغَيْرَ لَكُمْ تَلْحُونُ، یعنی: انجام دهید کار خیر را باشد که رستگار شوید. این آیه امر می‌کند به انجام هر آنچه که خیر و صلاح است در صورتی که با آنچه که شارع مقدس صراحتاً نهی کرده است متعارض نباشد و یا در آینده موجب مفسده‌ای نگردد.

۳- الضَّروراتُ تُبَيِّحُ التَّحْضورات، ضرورت، حرام را مباح می‌کند. هر آنچه که شرعاً انجامش ممنوع است در حالت ضرورت جایز است چون ضرورت احکام خاص خود را دارد (با این حال) امر مباح بقدر نیاز جایز است نه بیشتر ضرورت آن است که سلامتی حیوان یا انسان یا عضو بستگی به آن دارد، بطوریکه اگر انجام نشود موجب هلاکت یا نقص عضو یا ایجاد بیماری مزمن یا به تأخیر افتادن درمان بیماری شود.

۴- إِذَا تَعَارَضَ الْخَلَالُ وَ الْخَرَامُ فِي أَمْرٍ رَجِحَ الْخَرَامُ اِخْتِاطاً، یعنی: هرگاه در امری حلال و حرام دچار تعارض شدند من باب احتیاط ارجحیت با حرام است.^(۲)

۱- الأستاف بالطلب مختصر شرح المسحج المستحب - احمد بن علی منجود ص ۲۵۸ و التبيين شرح الاربعين ص ۲۴۱.

۲- دیدن و لمس بدن زن توسط مرد نامحرم حرام است اما در صورت نیاز، مراجعه به پزشک مرد

۵- مَا حُرِّمَ أَخْذُهُ حُرْمَ إِعْطَاؤِهِ. یعنی: هر آنچه که گرفتنش حرام است بخشیدن آن نیز حرام است (در چیزهای نجس مثل خوک و شراب و...
 ۶- الْيَتِيمَ عَلَىٰ مَنِ ادَّعَىٰ وَ الْيَتِيمَ عَلَىٰ مَنِ اتَّكَرَ. یعنی: مدعی باید شاهد داشته باشد و مدعی علیه باید سوگند یاد کند (در صورتی که مدارک لازم در دسترس نباشد)

۷- الْأُمُورُ بِمَقَاصِدِهَا وَ الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ. یعنی: کارها به نیت خیر و شر انسان بستگی دارد.

۸- إِعْمَالُ الْكَلَامِ أَوْلَىٰ مِنْ إِهْمَالِهِ. یعنی وفای به قول و قرار بهتر است از اهمال در آن^(۱)

بعضی از علماء و فقهاء در مورد قواعد اسلام رسالات و کتابهایی تألیف کرده‌اند مانند: عزالدین عبدالسلام و ابن رجب حنبلی و ابن لحم و علایی و سیوطی و ابن نجیم در کتاب الأشباه و النظائر و دیگران.

این اصول و قواعد نشانه‌های است از وسعت و جامعیت شریعت اسلام، تا روز قیامت هیچ حادثه‌ای نیست که اتفاق افتد مگر آنکه شریعت قادر است ضمن انضمام آن به یکی از قواعد حکم آن را در واجب یا حرام یا مکروه یا مندوب و یا مباح صادر کند اگر چه نصوص در بیان حکم آن قاصر و مجمل باشند. اینها قواعدی است که از آیات قرآن و احادیث نبوی برگرفته و استنباط شده است.

عدم انجام کاری توسط پیامبر ﷺ و صحابه (رضی الله عنهم) دلیل بر عدم مشروعیت آن نیست

سؤال: اگر ثابت نشد که پیامبر یا یکی از صحابه کاری را انجام داده‌اند و کسی بخواهد آن را انجام دهد، آیا چنین کاری بدعت است؟

جواب: اعتقاد به چنین مطلبی از دو جهت باطل است:

وجه اول: عدم انجام کاری از طرف پیامبر نه دلیل بر مشروعیت انجام آن است و نه دلیل بر مشروعیت ترک آن، بلکه حکم به مباح بودن آن می‌شود. پس عدم انجام کاری همانطور که دلیل بر مشروعیت آن نیست بهمانگونه دلیلی هم بر منع کسی که بخواهد آن را انجام دهد نیست مادام که از آن نهی نشده باشد. سپس ملاحظه می‌شود اگر تحت یکی از قواعد اسلام قرار گرفت یا نسبت به کاری که حکم آن معلوم است توانستیم قیاس کنیم می‌گوئیم مشروع است و اگر تحت قاعده‌ای قرار نگرفت و یا مخالف نصوص بود می‌گوئیم بدعت است.

وجه دوم: این سخن که اگر خیریه در فلان کار بود پیامبر ﷺ یا صحابه (رضی الله عنهم) که از ما بهتراند آن را انجام می‌دادند، قول به جمود و غیر قابل انعطاف بودن شریعت اسلام و انحصار جامعیت آن در قرن اول هجری است، در حالیکه واقعیت خلاف آن است در حقیقت شریعت از دادن حکم در باره امور نوظهور ناتوان و عاجز نیست چون متکی بر اصول و مبایدهای اسلام است خواه در معاملات باشد یا در برخی از عبادات که از طرف شارع حد و حدودی برای آن تعیین نشده است.

جایز است بموجب دفع ضرر و حفظ سلامتی زن. (مترجم).

۱- یا توجه به آیه شریفه "أَفَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ إِذَا سَأَلُوا بِالْمَعْدِنِ كَانَ سَبِيلًا" وفای به قول و قرار واجب است نه اولی. (مترجم).

اطلاق بدعت بر اموری که مورد اختلاف علماء است و یا به حدیث ضعیف ثابت شده است

سؤال: آیا اطلاق بدعت بر آنچه که با حدیث ضعیف ثابت شده است یا در مورد آن علماء اختلاف نظر دارند، جایز است؟

جواب: از جمله اشتباهات واضح اطلاق بدعت بر کاری است که فقهاء در مورد آن اختلاف دارند در اثبات یا رد یا ضعف یا تحجان آن و یا اینکه کسی به استناد حدیثی که در نزد محدثین ضعیف است قائل به آن باشد. برای اینکه اطلاق بدعت بر اینگونه امور نتیجه‌اش این می‌شود که فقهاء مسلمان - از صحابه (رضی الله عنهم) و دیگران - همگی بدعتگزار باشند، چون هر مجتهدی رأی خود را قوی و رأی دیگری را ضعیف می‌داند مثلاً اگر عائشه (رضی الله عنها) در حکمی مخالف ابن عباس (رضی الله عنه) باشد بگونه‌ای که ابن عباس آن را اثبات کند و عائشه (رضی الله عنها) نفی کند، لازمه این قول آن است که هر دوی آنها از نظر یکدیگر متباعد باشند و بالعالم منجر به این می‌شود که بعضی از فقهاء بعضی دیگر را گمراه بدانند در حالیکه هرگز چنین چیزی در بین فقهاء وجود نداشته است و دیده نشده که یکی از آنها دیگری را بدعتگزار نامد بلکه موضوع بر عکس است، هرگاه مذهبی مردم را به قبول مسأله‌ای ملزم نمی‌کرد عمل به آن را ترجیح می‌داد و می‌گفتند: به آن عمل می‌شود بخاطر عدم مخالفت با کسی که آن را واجب می‌داند. این مطلب گواه بر احترامی است که فقهاء نسبت به رأی هم قائل بوده‌اند اگر چه از نظر اجتهاد خود آن را نپذیرفته است مثلاً لمس زن بیگانه در نزد حنفیه مبطل وضو نیست [اگر به حد شهوت نرسد] با این وجود گفته‌اند گرفتن وضو بعد از لمس سنت است بخاطر عدم مخالفت با کسی که آن را واجب می‌داند.

همچنین اطلاق بدعت بر حکمی که با حدیث ضعیف ثابت شده است جایز

نیست، برای اینکه حکم در کل ثابت است جز اینکه ضعف حدیث یا در سند آن است که یکی از روایان آن کسی است که در او ضعف هست یا خلیلی در متن حدیث است که منجر به ضعف آن می‌شود، در حالیکه ممکن است حدیث در واقع صحیح باشد، و اگر می‌بینیم بعضی از فقهاء آن کار را بدعت گفته‌اند منظورشان بدعت از نظر شرعی نیست بلکه به اصطلاح اهل لنت است [که بر هر چیز تازه‌ای اطلاق می‌شود] و الله اعلم.

در فضائل اخلاقی به احادیث ضعیف عمل می‌شود

و بر این اساس جمهور علماء گویند در فضائل اخلاقی به احادیث ضعیف عمل می‌شود یا در انجام کاری یا ترک فعلی، بخاطر اینکه بنیاد حدیث در واقع صحیح باشد و از این جهت مسلمان از فضل و ثواب انجام کاری یا ترک فعلی محروم شود زمانی که ضعف در سند آن باشد.

مثال برای انجام کار: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود: هرگاه بزرگ قومی نزد شما آمد او را گرامی بدارید^(۱). آنطور که قرآنی در احیاء علوم الدین نقل کرده، ابو داود گویند: این حدیث ضعیف است. با وجود این اکرام کسی که دارای منزلت است از فضائل اخلاقی است.

مثال در ترک فعل: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود: دل‌های خود را با امور دنیوی سرگرم نسازید. سیوطی در جامع الصغیر آن را ضعیف دانسته است^(۲) با وجود این برای مؤمن بهتر آن است که دلش را با امور دنیائی مشغول نسازد. علی‌رغم این کسانی که در فضائل اخلاقی قائل به احادیث ضعیف‌اند آن

۱- احادیث استخراج شده از احیاء علوم الدین - اثر عبدالله محمود بن محمد الحداد متوفی ۱۳۷۴ هجری.

۲- فیض القدر شرح جامع صغیر - اثر متوفی ۴۱۶ هجری.

را مطلق ندانسته‌اند و لازم است که در آن شرایط زیر باشد:

۱- حدیث بسیار ضعیف نباشد. به این نحو که در آستان آن کسی نباشد که به دروغگویی متهم است زیرا روایت کسی که دروغگویی‌اش ثابت شده جعلی است.

۲- تحت اصول و قواعد معمول و متداول در آید.

۳- کسی که به حدیث ضعیف عمل می‌کند نباید معتقد باشد که قطعاً پیامبر چنین کرده است بلکه من باب احتیاط انجام دهد، فلذا در بعضی مواقع عمل نکردن به آن بهتر است اگر کاری است که آشکارا انجام می‌گیرد تا عوام معتقد به ثبوت آن از پیامبر نشوند، اما آنچه شخص بطور خفی [و در زندگی شخصی خود] انجام می‌دهد مداومت بر آن مانعی ندارد^(۱)

اگر یکی از شروط فوق وجود نداشت عمل به حدیث ضعیف جایز نیست هم چنانکه احکام واجب به استناد حدیث ضعیف ثابت نمی‌شوند مگر اینکه با شهادی یا متابعتی و امثال آن قوی شود. در این باره در بحث آتی توضیح خواهیم داد*

۱- تقریب الراوی، ۱/ ۲۸۸ - ۲۹۹.

*- مفسر و فقیه بزرگ کرد ملاحظه‌الکریم مدرس در کتاب وریگه‌ی ره‌بهره در تعریف حدیث ضعیف چنین سروده است.

... چنانچه ماده به به شیوه‌ی تشریف	له بسو ناسی حه دینی ضعیف
له گول ضعیفا بی تهدب مهن	وه کوی ته‌دوب بی حه‌سب مهن
ضعیف سه‌دهی ضعیفه‌دها	فنايله بگات سه ناسانا
بانی قایله قه‌ولی ره‌سول بی	چرای ده‌لیل ریگه‌ی و‌سول بی
یا خود قایله مه‌عنا که‌ی حه‌ق بی	به می‌های دین باش موجه‌ققه‌ق بی
(ابن الصلاح) سه‌ره‌ری شده‌ریف	شملی: جایزه ریوایه‌ی ضعیف

(مترجم)

اشتباه رایج

۱- گاهی کسی حدیثی را می‌خواند که منقطع است* یا یکی از راویان آن ضعیف دارد به مجرد آن حکم به ضعف حدیث می‌دهد و حق این است که چنین کاری درست نیست چون گاهی سند ضعیف است و متن قوی است به این نحو که متن یا شاهد یا متابعت قوی می‌شود در این صورت عمل به آن واجب است.

مثال برای روایتی که از طریق متابعت یا شاهد قوی می‌شود:

امام شافعی رحمته‌الله در کتاب الام از مالک روایت می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و‌آله‌وسلم فرمود: ماه بیست و نه روز است روزه را آغاز نکنید تا هلال را رؤیت می‌کنید و رمضان را تمام نکنید تا دو باره آن را می‌بینید، پس اگر ماه پنهان مانند مدت سی روز را کامل کنید.

بی‌هتی گوید: امام شافعی از مالک در لفظ (فَإِنْ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَأَكْمِلُوا الْعِدَّةَ ثَلَاثِينَ) منفرد می‌شود چون روایت مالک به لفظ (فَإِنْ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَأَقْدِرُوا لَهُ) است ولی امام بخاری در کتاب خود آورده است که عبدالله قمینی آن را از مالک به همان لفظ امام شافعی روایت کرده است.

هم‌آنگونه که از عبدالله بن دینار تبعیت شده است با آنچه که مسلم از ابواسامه روایت می‌کند و با آنچه که ابن خزیمه از ابن عمر رضی‌الله‌عنهم با همان لفظ امام شافعی روایت می‌کند.

همچنین لفظ امام شافعی شاهی دارد، در روایتی که امام بخاری از ابوهریره نقل می‌کند به این عبارت: (فَأَكْمِلُوا عِدَّةَ شَعْبَانَ ثَلَاثِينَ)

*- حدیث منقطع حدیثی است که یک نفر از راویان سلسله سند آن از قلم افتاده باشد. و رایج الحدیث - مدیر شاهی (مترجم).

و گاهی سند قوی و متن ضعیف است به این نحو که سند حدیث متصل و روایان آن موثق هستند اما متن دارای اختلاف است. مانند:

مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که: در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما دو سال از خلافت عمر رضی الله عنه سه طلاق یک طلاق محسوب می‌شد عمر گفت: همانا مردم در کاری که خداوند به آنان مهلت داده است عجله می‌کنند چه بهتر ما هم آنها را به آنچه خود می‌خواهند ملزم کنیم پس حکم سه طلاقه را بر آنها تنفید نمود*.

این روایت مسلم بود که عبدالرزاق آن را از معمر روایت می‌کند، روایت دیگری هست که آن را از ابن جریر روایت می‌کند که: ابوصهباء به ابن عباس گفت: آیا می‌دانی که سه طلاق در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما و سه سال از خلافت عمر رضی الله عنه یک طلاق به حساب می‌آمد؟ ابن عباس گفت: بلی.

و ابوداود از حماد بن زید روایت می‌کند که طاووس به عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: آیا در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله سه طلاق یکی محسوب نمی‌شد؟ لفظ دیگر این است: آیا نمی‌دانی هرگاه مردی زنش را قبل از اینکه با او نزدیکی کند، سه طلاق می‌داد یک طلاق به حساب می‌آمد؟

این حدیث در صحیح مسلم و ابوداود با سند صحیح روایت شده است جز اینکه در متن آن اختلاف است. اختلاف در الفاظ را ملاحظه کنید که یک بار بر زن مطلقه اطلاق شده و یک بار بر زنی که همسر با او همبستر نشده است.

*- اکثریت فقهاء بر آنند که حدیث ابن عباس مندرج در صحیحین را فقط طاووس که یکی از یاران ابن عباس است از او روایت کرده در حالیکه یاران برجسته و ملازمان جلیل القدر او که سعید بن جبیر و مجاهد و عطاء و عمرو بن دینار و جمعی دیگر از آن جمله هستند وقوع طلاق ثلاثه را از ابن عباس روایت کرده‌اند.

... و نظر به اینکه این سنله از مسائل خلائی است در عداد مسائل اجماعی بشمار نمی‌آید و بطوریکه در اصول مقرر است تقلید یک مجتهد مخصوص الزامی نیست. راهنمای مذهب شافعی - جلد دوم ص ۱۱ (مترجم).

گاهی سند و متن هر دو ضعیف‌اند:

مانند آنچه که ترمذی از ابوحمزه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در مال غیر از زکات حق دیگری هست و این مساجه از ابوحمزه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در مال حقی جز زکات نیست سند این حدیث ضعیف است چرا که ترمذی در باره ابو حمزه که نامش میمون اعور است گوید: او را ضعیف دانسته‌اند. و متن روایت هم دارای اختلاف است در اولی صاحب مال باید غیر از زکات بخش دیگری نیز بپردازد و در دومی آن را نفی می‌کند.

پس معلوم شد که گاهی سند و متن هر دو ضعیف‌اند و گاهی سند ضعیف و متن قوی است و گاهی متن ضعیف است و سند قوی. یعنی بین آنها عموم و خصوص من وجه است (هر کدام از جهتی عام و از جهتی خاص‌اند).

۲- هرگاه حدیث از طرق مختلف و متعددی نقل شود و در هر یک از آن طرق نیز ضعیفی باشد، این ضعف موجب ضعیف بودن حدیث نمی‌شود، چون همین تعدد در طرق ضعیف، حدیث را به درجه حسن ارتقاء می‌دهد*.

همچنانکه در حدیث مسح صورت بعد از دعاء به آن اشاره خواهیم کرد. بعد از این توضیح صحیح نیست که شتابزده حکم به ضعف حدیث داد مگر بعد از اطمینان از عدم متابعت و شراهد، چون بهیچ وجه ضعف در سند موجب ضعف روایت نمی‌شود.^(۱)

*- حدیث حسن حدیثی است که روایان آن نزدیک به درجه وقت باشد یعنی از اهل ائمه و حفظ (حفاظان حدیث) پایین‌تر بوده ولی مشهور به صدق و سزاوارند باین حدیث حسن ناظر از حدیث صحیح است. درایة الحدیث - مدیر شاه‌چی.
۱- مختصر مسلم.

پیروی از هوای نفس یا جهت‌گیری خاصی که دارند دچار اشتباه می‌شوند مردم را بدعت‌گزار دانسته و اعمالی را که منافاتی با شرع ندارند بدعت می‌دانند. به گمان اینکه اطلاعات و آگاهی عمومی در مسائل شرعی آنها را شایسته این کرده است که چنین گویند و تبلیغ و دعوت خود را نیک پندارند به این خاطر ندیده‌ام هیچ طالب علمی که در فقه و اصول مهارت یافته، به سخنان اینها استناد کند و با روش آنان را بیسند چه از علمای سلف و چه از معاصران.

و چه بسا بعضی گزافه‌گویی کرده و پیشوایان بزرگ را نکوهش می‌کنند و به آنها نسبت خطا و بدعت و کم اطلاعی از احادیث رسول خدا ﷺ می‌دهند. مثل امامان چهار مذهب اهل سنت که امت اسلام بر اهلیت و شایستگی آنها برای تبعیت متفق‌القولند و بعضی عمداً طعن می‌زنند هم آراء کسانی که موافق رأی آنها یا جهت‌گیری خاص آنها نیست حتی اگر معتقد باشند که سایر آراء آنان درست است.

بعضی از اینها از آراء امام ابن تیمیه و شاگردش ابن قیم بدگویی می‌کنند هرگاه که مخالف خواست و امیال آنها باشد بنا به ادعای حفظ کردن سنت و دور ماندن از بدعت، من به این مسلمانی که علاقه شدیدی به دین دارد، می‌گویم:

اگر شما در رشته‌ای از رشته‌های پزشکی جراح و متخصص باشید و کسی که در امور شرعی تخصص دارد نزد شما آید و در حالیکه بعضی از امور پزشکی ساده یا اصول کهنهای اولیه به آسیب دیدگان را از روزنامه و مجله فرا گرفته باشد و بخواهد در مباحث دقیق پزشکی دخالت کرده و اظهار نظر نماید، آیا به از اجازه می‌دهید؟

یا اینکه او را سخره می‌کنید؟ شکی نیست که او را مسخره خواهید کرد و او را به جهل و افکار بیگانه متهم خواهید نمود، پس برادرم چرا در تخصص فقهاء نخستین متخصص در فقه و اصول و یا محدثین متنازع می‌کنید و آنان را

أَذَا وَبِدَ الْأَمْرِ إِلَىٰ غَيْرِ أَهْلِهِ فَانظُرِ السَّاعَةَ

هرگاه کار به غیر اهل آن سپرده شود در انتظار تباهی آن باشید.

بطور کلی مراد از (السَّاعَةَ) خرابی دنیا و پایان یکبارۀ آن است و آن همان نفعه اول است.* از این مطالب می‌توان دریافت هر کاری که از مجرای اصلی خود خارج شد یا تباه می‌شود یا بغرنج و منقلب می‌گردد و در این حال ساعت نابودی آن فرا می‌رسد. از آن جمله هرگاه استفتاء و طلب فتوی در حلال و حرام و بدعت و سنت به غیر متخصص در شرع و اگذار شود باید در انتظار نابودی و تباهی آن بود، ممکن است آن را به کم بودن علماء متبحر در فقه و خالی شدن صحنه از آنها نسبت داد و این نیز نشانه‌های خرابی دنیا است.

بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند مردم را از علمی که به آنها عطا کرده محروم نمی‌کند، لکن با قوت علماء مردم از آن محروم می‌شوند، هر زمان که عالمی رخت از جهان بر می‌پندد علمش نیز با او می‌رود تا اینکه جز روسای جاهل کسی باقی نمی‌ماند اگر از آنها استفتاء کنند بدون علم فتوا می‌دهند اینها خود گمراه‌اند و دیگران را نیز گمراه می‌کنند^(۱)

متأسفانه بعضی از کسانی که تخصص در فقه ندارند یا فقه خوانده‌اند اما تبخّر در آن ندارند خود را عالم پنداشته اقدام به دادن فتوی می‌کنند و غالباً بخاطر

* اشاره به آیه ۶۸ سوره مبارکۀ زمر است: در صورت دیده می‌شود، آنگاه اهل آسمانها و زمین بپوش می‌شوند، جز آنکه خدا خواهد، پس بار دیگر در صورت دیده شود، ناگهان همه بیا ایستاده و بگردان و منتظرند. (ترجمه)

۱- مختصر مسلم - حافظ مقدری ۲۵۱/۲ باب علم.

ساده‌اندیش دانسته و یا آنها دشمنی می‌ورزید و یا مخالفینشان را تشویق می‌کنید و یا مردم را از سود بردن از آنها باز می‌دارید؟!

کار دین به بعضی از کسانی رسیده است که بین آیه و حدیث را تشخیص نمی‌دهند و نمی‌توانند یک از سطر از حدیثی را بخوبی بخوانند بدون اینکه در اسامی اشخاص یا لغات آن اشتباه نکنند، کار به آنجا رسیده است که مردم را از فقه اسلامی و مذاهب معروف آن باز می‌دانند، مثل چنین کسانی چون خدمتگزاری است که در نزد پزشکی کار می‌کند به کار او دقت کرده و یاد می‌گیرد که چگونه آمپول را تزریق کند سپس معترض کار دکتر شده و از او ایراد می‌گیرد. چه بسیار دیده‌ام جوانی که از تقلید از مذاهب اسلامی نهی می‌کند در حالیکه خود او در عبادات از یکی از محدثین تقلید می‌کند و حتی در خرده‌گیریهایش از فقهاء و علماء مقلد او است بدون اینکه آراء دو طرف را فهمیده باشد، و چه بسا کاری را بدعت دانسته، پرسیده‌ام دلیلت چیست؟ گفته است از فلان شیخه‌ام یا از کتاب فلان نویسنده معاصر خوانده‌ام، آیا این همان تقلید کورکورانه نیست؟!

ای برادری که تقلید از ابوحنیفه را رد می‌کنی، آن ابوحنیفه‌ای که نزدیک به عصر رسول‌الله ﷺ بوده زبان عربی و مفاهیم و مدلولات آن را و آراء صحابه (رضی‌الله‌عنهم) را خوب می‌دانسته است، چگونه از فلان شخص معاصری که در فقه تبخّر ندارد پیروی می‌کنی؟ آیا این کار یک عمل غیر ارادی و قهقرائی نیست!!!

ای جوانان در عبادت خداوند و اظهار نظر در باره علمای دین او تقوا داشته باشید و از فقهای که دنیا را از علم و فقاقت خود پر کرده‌اند پیروی کنید و خود را برای آن فقه به وزع و شوق و تقوا و ترس از خداوند تبارک و تعالی مجهز کنید.

ای جوانان میانه رو باشید

عده‌ای بخاطر علاقه بیش از حدشان به رعایت سنت و اجتناب از بدعت مبالغه می‌کنند بطوریکه ساده‌ترین کارها را بدعت می‌دانند که یا بعلمت تبعیت از هوای نفس است و یا تمهید به راه گروهی معین که به هر کاری که تازه اتفاق می‌افتد و پیامبر ﷺ و صحابه (رضی‌الله‌عنهم) آن را انجام نداده‌اند، بدعت گویند. در حالیکه جامعیت اسلام برای تمام زمانها و مکانها و برای تمام حوادث کوچک و بزرگی که تا روز قیامت اتفاق می‌افتد را فراموش کرده یا تظاهر به فراموشی می‌کنند، لذا بسیاری از آنچه که در دوران صحابه (رضی‌الله‌عنهم) و بعد از آنها پیش آمده است را نمی‌پذیرند به دلیل اینکه در زمان پیامبر ﷺ انجام نگرفته مانند جمع آوری قرآن و اذان اول روز جمعه و زیاد کردن میقات ذات عرق بوسیله عمر رضی‌الله‌عنهم برای حاجیانی که از سمت عراق به سوی مکه می‌آیند.

گروهی دیگر به انگیزه پیروی از پیامبر و محبت آن حضرت و آراسته شدن به اخلاق شریف حضرت در مسلک عرفان تا آن حد مبالغه کرده‌اند که منجر به انحراف از آن اصولی شده است که پیشوایان تصوف پایند آن بوده‌اند اینها راه دیگری را که دواز راه آنان است طی می‌کنند، آن راهی که بهترین نوع پیروی از پیامبر ﷺ در اقوال و افعال و اخلاق آن حضرت بود، در حالیکه فراموش کرده‌اند تصوف تربیت روحیه و اخلاق است می‌گویند علماء ظاهر را می‌دانند و ما باطن را می‌دانیم، و هرگاه از یکی از آنها که ظاهراً عملی اسلامی را ترک کرده برسید چرا چنین می‌کنی؟ در جواب گوید او در باطن آن را انجام می‌دهد و شما آن را نمی‌بینید چون غیر از ظاهر چیزی را نمی‌بینید!!!

یا گوید او بر حقیقت امر است و شما بر شریعت بنا بر این از علماء و فقهاء

دوری می‌کنند و شروع به گفتن سخنان و انجام اعمالی می‌کنند که شریعت اسلام آن را نمی‌پذیرد، اینها درک نکرده‌اند که اسلام ظاهر و باطن و حقیقت و شریعت است و این دو با هم بوده و قابل تجزیه و انفکاک نیستند، زیرا هر وقت از هم جدا شوند منجر به تباهی عمل و نقص در ایمان می‌شود.

اعمال نماز نمونه‌ای از ظاهر و شریعت است و اخلاص در آن و ظهور آثار آن در رفتار و زندگی مسلمان همان حقیقت و باطن آن است.

خودداری روزه‌دار از خوردن و نوشیدن ظاهر و شریعت است، و آگاه شدن از اسرار و حکمت واجب شدن آن، باطن و حقیقت است. و همچنین در سایر عبادات مثل ظاهر و باطن، و شریعت و حقیقت مثل پرتقال است که مغز و پوست دارد پوست نما و ظاهر آن است هرگاه پوست کنده شود و مغز به حال خود رها شود هر دو فاسد می‌شوند زیرا هر دو بهم نیازمندند.

همین‌گونه است اعمال اسلامی، جدائی آنها جایز نیست. صوفی به باطن و ظاهر عمل می‌کند و فقیه ظاهر و باطن را می‌شناسد. صوفی صادق حقیقی همان سلفی صادق حقیقی است و برعکس.

امام نووی در کتاب مقاصد، معیارها و ضوابطی برای آن وضع کرده است، در مورد صوفی حقیقی گوید: عقیده درست از آن کسی است که میدانند و عمل می‌کند و ادب را رعایت کرده و با صالحان همنشین می‌شود.

ای جوانان اسلام

دشمن در انتظار این است که حوادث روزگار شما را احاطه کند و در کمین امثال این دیدگاهها و موضعگیریهاست تا امت اسلام را دچار تفرقه کند تا نتوانند در مقابل توطئه‌ها و نقشه‌های دشمنانه آنها علیه اسلام و مسلمین و

سرزمین‌هایشان ایستادگی کنند.

پس مسائل فرعی را وسیله‌ای برای تفرقه و جدایی قرار ندهید، خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَيْنِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ آل عمران: ۱۰۵

أسلاف و نیاکان شما در مسائل فرعی در چهار چوب معقولات و مقولات اختلاف نظر داشتند اما این اختلاف نظر باعث جدایی آنها از هم نمی‌شد. مسائلی چون نماز سنت قبل از نماز جمعه و صلوات بعد از اذان و نهادن دست بر سینه و چگونگی ایستادن در نماز و الفاظی که در اویش اشتباه می‌گویند... را وسیله‌ای برای تقسیم جوانان به دو گروه یا بیشتر که با هم به جدال پردازند و همدیگر را به بدعت و گمراهی متهم کنند و کینه یکدیگر را به دل گیرند، قرار ندادند.

بلکه برعکس به رأی و اجتهاد یکدیگر احترام می‌گذاشتند و مشروعیت و توجیه‌پذیری و بیزاری را نمی‌پذیرفتند به بهانه دفاع از اسلام و حمایت از سنت، در حالی‌که تظاهر کنند که نمی‌دانند اسلام کینه را حرام کرده است اگر چه بخاطر آن و پیرویش باشد.

پس صف‌هایتان را متحد کنید و افراط را رها کنید همانا شما امت میانه هستید امتی که باید از افراط و تفریط بگذرد باشد زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا﴾ و پیامبر ﷺ فرمود: ﴿خَيْرَ الْأُمَمِ أَوْسَطُهَا﴾

بخوانید کتابهای سیره پیامبر ﷺ و اخلاق و تربیت و ادعیه و آنچه که مربوط به دفاع از اسلام است و رها کنید مسائل فقهی را برای فقهای آگاه و خیره. اگر شما پزشک ماهری باشید آیا راضی می‌شوید که شخصی که در پزشکی تمرین نکرده و آن را فرا نگرفته است، بلکه چون در روزنامه و مجله مطالبی در باره آن خوانده ادعا کند که پزشک ماهری است، به این دلیل که در باره طب و کمکهای اولیه

چیزهایی خوانده و می‌داند بدون اینکه در نزد متخصصی آن را آموخته باشد؟! هوشیاری و بیداری اسلامی دشمنان اسلام را [عقب رانده] و متوجه جوانان کرده است، آنها امروز در انتظار جدال و نزاع شما هستند، آنان با ملی‌گرایی و فرقه‌گرایی است اسلام را از هم جدا کردند و امروز در صدد متفرق کردن نیروی آنها با عناوین صوفیگری و سلفی‌گری هستند تا آنجا که اگر کسی را به اسلام دعوت می‌کنی و یا برای کاری فرا می‌خوانی، اسلام را دو تا کرده می‌یرسد کدام اسلام؟ بیرو صوفیه یا ششم یا بیرو سلفیه.

جوانان تلاش کنید برای پاک سازی محیط مسلمین از اینگونه امور پلید و زشت و از این ضعفی که دچار آن شده است، تا قدرت‌متر متحد و یکپارچه مسلمین در مقابل اهل کفر و گمراهی اعاده گردد. خداوند همه شما را در این راه موفق گرداند.

اینک توجه کنید به آنچه که امام ابن تیمیّه در فتاوی می‌گوید: آنچه که خدا و رسولش از آن نهی کرده‌اند مانند تعصب و تفرقه و اختلاف و گفتن مطالب بدون آگاهی نهی از آنها واجب است و برای احدی جایز نیست آنچه را که خدا و رسول از آن نهی کرده‌اند آن را انجام دهد. اما کسی که امامی را بر امامی یا شیخی را بر شیخی ترجیح می‌دهد بنا به رأی خود اوست، همانطور که مسلمین اختلاف نظر دارند که: اذان با ترجیح و صوت خوش بهتر است یا بدون آن؟ اقامه یک بار خوانده شود اولی و افضل است یا تکرار شود؟ وقت نماز صبح تاریکی آخر شب است یا سفیدی اول صبح؟ خواندن قنوت در نماز صبح اولی است یا ترکش؟ بسم الله را بلند خواند یا آهسته و یا نباید آن را خواند؟ و امثال این گونه مسائل فرعی اجتهادی که اسلاف و پیشوایان در آن اختلاف نظر داشتند و در عین حال هر کدام اجتهاد دیگری را تأیید می‌کرده است. هر کس به حق رفته باشد دو ثواب دارد [یکی برای تلاش و سعی‌اش در یافتن حق و دیگری برای بر حق بودن

کارش] و اگر خطا کرده باشد یک ثواب دارد [برای زحمتی که در راه استخراج حکم کشیده است] و خطایش نیز بخشیده می‌شود [چون عمدی نبوده است] پس کسی که از امام شافعی رحمته الله علیه تقلید می‌کرد منکر مقلد امام مالک رحمته الله علیه نمی‌شد و یا کسی که از امام احمد رحمته الله علیه تقلید می‌کرد منکر شافعی مذهب نمی‌شد.^(۱)

فقط انبیاء معصوم هستند

بر هر مسلمانی واجب است پایند این اصلی باشد که امام مالک بن انس رحمته الله علیه گفته است:

(از هر انسانی مطالبی قابل قبول است و مطالبی قابل رد جز پیامبر صلی الله علیه و آله).

با این نگرش هر عالمی به هر درجه از علم رسیده باشد مرتکب خطا می‌شود، هرچند از نظر روح و تقوا در حد بالائی باشد، جز انبیاء (علیهم السلام)

پس ابوحنیفه در مواردی درست می‌گوید و در مواردی خطا می‌کند و همچنین شافعی، احمد مالک و ابن تیمیّه و غزالی، ابن قیم، رفاعی، جیلانی و بزرگان معاصر.

اما متأسفانه بعضی از مسلمانان بویژه جوانان هرگاه مطالبی را از عالمانی معاصر یا قدیم می‌خوانند و آن را هماننگ با فکر و جهت‌گیری خود می‌یابند یا معتقد می‌شوند که آن عالم درست می‌گوید نسبت به آن تعصب می‌ورزند گویی که صاحب آن رأی به درجه عصمت رسیده است و مخالفت با او و دادن نسبت خطا به او جایز نیست حتی اگر معلوم شود برای او که حق خلاف آن چیزی است که این عالم می‌گوید.

ممکن است کینه‌کسی را که بر خلاف آن عمل می‌کند یا می‌گوید بدل گیرد، در

حالیکه شیطان او را می‌فریبد و به او القاء می‌کند که این کینه و دشمنی بخاطر حمایت از سنت و اسلام است.

در این حال او متّصف به صفتی شده است که اسلام به آن راضی نیست، آن اسلامی که او از آن دفاع می‌کند و بخاطرش کینه می‌ورزد. آیا خداوند او را به این کار مکلف کرده است یا اسلام؟!

شیخ ناصرالدین البانی

شیخ البانی مردی است از محدّثین مشهور زمان ما که در حدیث دستی توانا دارد، در روایت و درایت* با وجود این چند احتیاط بر او لازم است، چرا که معتقدیم او معصوم نیست بهمین دلیل مطالبی از او قابل قبول است و مطالبی قابل ردّ گاهی درست می‌گوید و گاهی خطا می‌کند، نه آنگونه که بعضی از پیروانش گمان می‌کنند، (با این حال) او به حدیث خدمت کرده است خداوند او را مأجور فرماید.

ای کاش ایشان همچون محدّثین پیشین که در فقه و اصول تخصص نداشتند، در حیطه علم الحدیث باقی می‌ماند، در این صورت خدمت بزرگی به جهان اسلام می‌کرد، بطوریکه علماء از آن بی‌نیاز نبودند (چون حدیث رکن مهمی در فقه اسلامی است)

اما آنچه که علیه او اقامه می‌کنیم دخالت او در مسائل فقهی است. (چون محدث است نه فقیه) اشتباهاتش زیاد بوده، جهان اسلام را دچار گرفتاری کرده

*- رواية الحدیث یعنی از علم الحدیث است که در آن از پیچیدگی اسناد حدیث و احوال داویان و کیفیت اتصال حدیث به پیامبر بحث می‌شود.
درایة الحدیث یعنی دیگر از علم الحدیث است که در آن از معانی و مفاهیم الفاظ و اصلاحات آن بحث می‌کند. (منزجم).

است. بخاطر موافق و مخالف او، صفوف مسلمین در هم شکسته است. گاهی بنا به حدیثی که برایش به ثبوت رسیده، در باره موضوعی حکمی می‌دهد و پس از مدتی بنا به حدیث دیگری که به نظرش ارجح رسیده در حکم اول تجدید نظر می‌کند در حالیکه با هم متناقض اند خواننده در یک کتاب حکمی از او می‌خواند و در کتابی دیگر حکمی مخالف آن را.

نظم در باره ایشان در گذشته نیز این بود، تا اینکه شکر خدا دریافتم که شیخ علی طنطاوی آنچه را که من در باره شیخ البانی گفته‌ام او نیز گفته است و به او نصیحت کرده است که فقه را به اهل آن واگذار کند.^(۸)

تعجبی ندارد که بیشتر بزرگان علم الحدیث از جمله امام مسلم و ترمذی و نسائی فقه را واگذار کردند به فقهاء و در خلال پرداختن به حدیث، دلائل فقهی را برای آنها آماده کردند. از این جمله مشهور محدّثین دیدگاه آنها نسبت به فقهاء روشن می‌شود، گفته‌اند: (تَحْنُ الصِّيَادَةَ وَ أَنْتُمْ الْأَطْيَاءُ) یعنی: ما حدیث شناسان دارو سازیم و شما چون پزشکان. در مثل دیگر محدث مانند کسی است که فقط ماده اولیه ساختن یک شیء را آماده می‌کند و فقهاء مانند سازنده‌ای هستند که آن شیء را ساخته و آماده کرده و به مردم عرضه می‌کنند و با توجه به اینکه بسیاری از محدّثین فقیه بوده‌اند با وجود این برای دیگران از دایره تقلید فقهاء خارج نشده‌اند.

لذا نصیحت من به این شیخ جلیل‌القدر این است که فقه را به اهل فن واگذارند همانطور که امام مسلم و ترمذی و حاکم و نسائی و ابن ماجه چنین کردند، آن محدثانی که شیخ ناصر و امثال او در جرح و تعدیل حدیث به آراء آنان استناد و اعتماد می‌کنند.

فقه را بسپارد به کسانی چون ابوحنیفه و محمد بن حسن شیبانی و ابو یوسف

قاضی (از شاگردان میرزا امام ابوحنیفه) و شافعی و بویطی و مُزنی (از شاگردان میرزا امام شافعی) و امثال آنها.

برنامه (نور علی الدرب) از رادیو سعودی

برنامه نور علی الدرب از حیث توجه و استمرار تنها برنامه‌ای است که در نوع خود در رادیوهای جهان اسلام در میدان پاسخ‌گویی به سؤالات در این عصر یگانه و منحصر بفرد است.

ما نسبت به آن چند ایراد داریم که عبارتند از:

این برنامه در پاسخگویی به سؤالات متکی به رأی و نظری است که جواب دهنده قبول کرده است و به سایر آراء فقهاء توجه نمی‌کند.

گاهی جواب دهنده رأی برخی از فقهاء را که مخالف آن است متهم به بدعت می‌کند و ممکن است که گوینده آن اشتباه کند هر چند دارای منزلت و مقام علمی والایی باشد. بارها قنوت صبح را و صلاة التسبیح را و بدست گرفتن تسبیح و بسیاری از موارد دیگر را بدعت گفته است و در حالیکه فقهاء آن را جایز دانسته‌اند. واجب است بر این برنامه که تمام آراء فقهاء را در رابطه با یک مسأله بیان کند و البته مانعی ندارد حکمی را که برتر می‌داند ترجیح دهد و در سایر آراء اختیار انتخاب را به شنونده موکول کند.

واجب است که این برنامه در نظر بگیرد کسانی که به آن گوش می‌دهند همه مقلد رأی جواب دهنده یا امام احمد بن حنبل نیستند بلکه برخی حنفی یا شافعی و بعضی مالکی‌اند.

(با این رویه) این برنامه موجب شکاف و دو‌دستگی در جهان اسلام شده زیرا بعضی از شنندگان با شنیدن حکمی که مخالف حکم عالم منطقه آنهاست گمان

می‌کنند رأی عالم خودشان نادرست بوده و نظر رادیو سعودی درست است مخصوصاً کسانی که به این رادیو اعتماد و اطمینان دارند بنابه اینکه عربستان محل نزول وحی بوده و یا چون بیشتر به مظاهر اسلام پاینده است، در نتیجه بعلت تعصب کسی که در این برنامه فتوی می‌دهد در بین مسلمین نزاع حرام و نفاق منفور بوجود می‌آید.

من شخصاً دست‌اندرکاران این برنامه را نصیحت کردم اما به نصیحتم توجهی نکردند برای اینکه نمی‌خواهند از این قاعده دست بردارند.

این خطر بزرگی است در نظر کسی که می‌خواهد امت اسلام را متحد کند و آنها را با تعصب به مذهب خاصی یا حکمی که آن را برتر می‌داند و حاضر به تجدید نظر در آن نیست دچار تفرقه نکند.

پیروی از مذهبی از مذاهب اسلامی

آیا واجب است بر مسلمان پیروی مذهبی از مذاهب اسلامی، یا اینکه خود می‌تواند احکام را از کتاب خدا و سنت رسول ﷺ اخذ کند و مذاهب را کنار بگذارد و یا اینکه توضیح دیگری لازم است؟

جواب: اگر کسی توانایی استنباط احکام و فهم مضادیق و مدلولهای آیات و احادیث را داشته باشد و بتواند خاص و عام، عام مخصص^(۱)، ناسخ و منسوخ

۱- عام لفظی است که تمام افراد تحت مفهوم خود را بصورتی فراگیر در برگیرد مانند آیه "فاقتلوا المشرکین كافة" و خاص لفظی است در مقابل عام که دلالت آن بر چیزی بصورت خُصَر است مانند آیه "لا تقولوا اهل الذمه" *

عام مخصص عامی است که تخصیص یافته یعنی از عمومیت آن کاسته شده مانند آیه: "الذرية و الزانی تأجیلدوا کل واحد منهما مائة جلدة" که به آیه "تقطن نصف ما علی المحضات من العذاب" تخصیص پیدا کرده و حکم کثیر و عید از آزاد جدا شده است ناسخ حکمی است که جای حکم دیگر را بگیرد مانند نسخ قله بودن بیت المقدس با جایگزینی استقبال از کعبه. حکمت نسخ صلحت امت

مُجْمَل و مُبْتَن، محکم و مشابه را بشناسد و بتواند بین نصوصی که ظاهراً با هم متعارض دارند (بطور منطقی) توافق دهد، جایز است که بدون اتکاء به آراء مذاهب و فقهاء، خود از قرآن و سنت احکام را استخراج نماید.

این کار وقتی ممکن میشود که صفات زیر را دارا باشد:

- ۱- دانستن (کامل) صرف و نحو زبان عربی چون این دو اساس فهم الفاظاند.
- ۲- دانستن آرائی که در مورد این آیه یا آن حدیث گفته شده است.
- ۳- دانستن قواعد علم اصول (اصطلاحات مذکور در فوق قسمتی از همین علم است)

۴- شناخت آیات احکام و احادیث مربوطه به آن

۵- با تقوا و امین بوده و خوف خدا را در دل داشته باشد

در غیر اینصورت ظالمانه است، کسی که قادر نیست بخوبی از نظر لفظی قرائت نماید یا حدیث را بصورت نحوی بخواند متعرض فقهاء و مذاهب اسلامی شود آن فقهایی که در زمانی می زیستند که زبان فطری آنان بوده و نزدیک به عصر و دوره پیامبر بوده اند.

۲- اگر کسی فاقد اوصافی که ذکر شد باشد و توانایی و اهلیت مذکور را نداشته باشد بر او واجب است از یکی از مذاهب تقلید کند.

از جمله اشتباهات این است که آیه کریمه **وَ اتَّخَذُوا اٰخْيَارَهُمْ وَ زُهَبَانِهِمْ اَزْيَابًا مِّنْ ذُنُوْنِ اللّٰهِ** را حمل بر فقهای اسلام می کنند.

این قیاس مع الفارق است^(۱) زیرا پیشوایان یهود و روحانیون مسیحی برای مردم احکامی را وضع می کردند که مطابق و موافق نصوص تورات و انجیل نبود و مردم نیز در عین حال که می دانستند این احکام مخالف حکم خداست از آنان پیروی می کردند.

گوئی که پیشوایان خود را چون خداوند واضح شرعیت می دانستند.

اما مذاهب اسلامی به دلخواه خود احکام شرعی را وضع نمی کنند بلکه تبیین کننده و توضیح دهنده مفاهیم آیات و احادیث و معانی آنها هستند اینطور که مسائلی که جدیداً بوجود می آید را با آیات و احادیث مطابقت داده هر امر جزئی را تحت قاعده ای کلی از قواعد اسلام قرار می دهند قواعدی که غیر اهل قن نمی دانند.

مثلاً مذهب و مقلد مانند دو کس است که یکی بینائی خوبی دارد، هلال شب اول را می بیند و دیگری بینائی اش ضعیف است و قادر به تشخیص آن نیست، اولی هلال را می بیند و جای آن را به دومی نشان می دهد به اینگونه دومی نیز به کمک اولی به همان شناخت می رسد.

مذهب توانائی و اهلیت تشخیص بین ظاهر و مؤول^(۲) و بین ناسخ و منسوخ را دارد

است مانند اینکه پزشک روزی بیمار را مع از خوردن می کند روزی دیگر سفارش به تغذیه می کند حکم اول را منسوخ و حکم دوم را ناسخ گویند،

شُجِّلَ لَفْظِي است که معنای آن روشن نباشد و به توضیح نیازمند باشد مانند "اقبوا الصلوة % زیرا کیفیت خواندن نماز معلوم نشده ولی به حدیث شریف "صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُوْنِي اَصْلِي % شُئِنَ وَمَشْخَصٌ شده محکم لفظی است که معنای آن روشن باشد مانند "اتوا الزكاة % که معنای زکات روشن است مشابه خلاف محکم است مانند حروف مقطعه، وجه الله و عين الله.

جمع بین دو نِس متعارض مانند حدیث "فَمَا شَقَّتْ السَّمَاءُ الْعَرْضُ % که با حدیث "اَيْسَ فِيمَا دُونَ حِسَةِ اَوْ شَيْءٍ صَدَقَ % تخصص یافته قابل جمع می شوند. (مترجم)

برای توضیحات بیشتر مراجعه کنید به الوردات ترجمه ابوبکر حسن زاده و اصول محمدی نوشته آیه الله مردوخ.

۱- قیاس مع الفارق یعنی: مقایسه دو چیز بدون اینکه شباهتی تعین کننده بین آنها باشد. (مترجم)
۲- ظاهر لفظی است دارای دو معنی که یکی از آنها از دیگری واضح تر است و در معنای واضح بکار رفته است مانند رأیت الیوم اسداً لفظ اسد دارای دو معنای حیوان درنده و مرد شجاع است و اولی از دومی ظاهرتر و واضح تر است و چون قرینه ای نیست در همان معنای ظاهری که شیر است استعمال شده. مؤول مقابل ظاهر است. یعنی لفظی است دارای دو معنی که یکی از دیگری واضح تر است اما در معنای غیر واضح استعمال شده. مانند: رأیت اسداً پیده السیف. لفظ اسد در این مثال در معنای مجازی آن بکار رفته بقرینه (پیده السیف) یا مانند آیه "و السباعه بیناهنا بائین % اید جمع بُد یعنی دست است اما اثبات آن عقلاً محال است لذا در معنای غیر ظاهر آن که قدرت است بکار رفته است. الوردات - ترجمه ابوبکر حسن زاده

در پرتو ضوابط زبان نصوص را می فهمد و حکم خدا را استخراج می کند و آن را شفاهاً یا کتباً به کسی که توانایی این کار را ندارد ابلاغ می کند پس فقهاء احکامی را که مخالف دین است وضع نموده و مردم را هم وادار به پیروی از خود نکرده اند تا آنان نیز پروردگاران غیر از خداوند باشند بلکه فقط در چارچوب آنچه که شارع وضع کرده است بحث و تحقیق کرده اند.

تقلید می کند و از تقلید نهی می کند

می پرسم: چه کسی از تقلید نهی می کند؟ نماز را چگونه یاد گرفتی؟

می گوید: فلانی به من آموخت.

می پرسم: با توجه به آیه و حدیث بتو آموخت؟

می گوید: نه.

می گویم: آیا این عین تقلید از کسی که بتو نماز را آموخته است نیست؟

و همینطور اگر بگوید کتاب نماز فلان عالم معاصر را خواندم، می گویم آیا این جز

تقلید از مؤلف کتاب نیست؟

گاهی در مورد امری می گوید این کاربردت است.

می پرسم: چرا

می گوید: چون پیامبر ﷺ و صحابه (رضی الله عنهم) آن را انجام نداده اند یا قبل از وضع

نشده است.

می گویم: چگونه پی بردی که آنان انجام نداده اند؟

می گوید: از فلانی شنیدم یا از قرائن معلوم است که از او شنیده، آیا این عین تقلید

نیست؟

پس چرا ای برادر از کسی که نزدیک عصر پیامبر ﷺ بوده و در زبان عربی و فهم

احادیث رسول الله ﷺ توانا بوده تقلید نمی کنی، اما به خود اجازه می دهی از فلان

شخص متأخری که از نظر منزلت علمی و درک و ورع و تقوا یا آنها قابل مقایسه نیست، تقلید کنی؟!

آیا این چیزی جز تعصب نسبت به این شیخ معاصر یا جدید نیست؟

رأی امام ابن تمیمه در مورد مذاهب اسلامی:

در کتاب فتاوی گوید: واجب است بر مسلمین بعد از اطاعت از خدا و رسولش از مؤمنین که قرآن بیانگر آن است پیروی کنند مخصوصاً آن دسته از علمائی که وارثان انبیاء اند، کسانی که خداوند آنها را بمنزله ستارگانی قرار داده تا مردم در تاریکی بَر و بحر به کمک آنها راه خود را بیابند، آنانکه مسلمانان بر هدایت و درایشان اتفاق دارند چون هر امتی قبل از بعثت رسول الله ﷺ عالمانشان از شیرترین افراد بوده اند جز مسلمانان که عالمانشان از بهترین آنانند، علمائی که جانشینان پیامبران در میان امتش و احیاء کنندگان سنتش.

بوسیله آنها کتاب خدا برقرار شد و طبق آن رفتار کردند و بوسیله آنها قرآن تفسیر و تبیین شد و مطابق آن حکم کردند.

باید دانست که در میان امامان و پیشوایانی که در بین مردم مقبولیت تام یافته اند کسی نبوده است که تماماً با سنت رسول خدا ﷺ مخالفت کرده باشد خواه کوچک و خواه بزرگ، آنان همگی اتفاق دارند که تبعیت از رسول خدا ﷺ واجب است، بعلاوه هر انسانی جایز الخطاست جز پیامبر ﷺ اگر یکی از آنان حکمی داده باشد که مخالف حدیث صحیحی است، حتماً در ترک آن حدیث دلیلی داشته است.

عمده این دلایل سه قسم است:

۱- اعتقاد به اینکه پیامبر آن را نفرموده است ۲- اعتقاد به اینکه آن حدیث ارتباطی به آن حکم ندارد. ۳- اعتقاد به اینکه آن حکم منسوخ شده است.

این اقسام سه گانه که ذکر شد به علل متعددی منقسم می شوند:

سبب اول: اینکه حدیث به او نرسیده است و کسی که حدیث به او نرسیده، مکلف به شناخت و وجوب آن نیست. در این صورت اگر بنا به آیه یا حدیثی دیگر یا بموجب قیاس یا استصحاب حال* در مسأله‌ای حکمی داده است گاهی این حکم موافق آن حدیث بوده و گاهی مخالف آن، و این مهمترین عاملی است که باعث شده آراء علمای سلف با بعضی از احادیث مخالف باشد.

... اتفاق افتاده که پیامبر در مجلسی صحبتی فرموده یا فتوایی داده یا حکمی صادر کرده یا کاری انجام داده و کسی که در آنجا حاضر بوده آن را شنیده یا دیده است، سپس مطلب را به کسانی که ممکن شده رسانده است، به اینگونه این خبر به کسانی که خداوند خواسته است از میان علماء صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آنان آمده‌اند، رسیده است.

سپس در مجلس دیگری صحبتی فرموده یا فتوایی داده یا حکمی صادر کرده یا کاری انجام داده است، کسانی که در مجلس قبلی نبوده‌اند در این مجلس حضور داشته‌اند و آنان نیز مطلب را به کسانی که ممکن بوده رسانده‌اند، پس در نزد اینها آگاهی و علمی بوده که در نزد آنان نبوده و در نزد آنان آگاهی و علمی بوده که در نزد اینها نبوده است به اینگونه تفاضل و تفاوت علمی در بین صحابه و تابعین بوجود آمده است. امام ابن تیمیة وقایع زیادی را مثال می‌زند که بعضی از صحابه آن را می‌دانستند در حالیکه ابوبکر رضی الله عنه نمی‌دانست مانند ل میراث برای مادر بزرگ، و یا عمر رضی الله عنه آن را نمی‌دانست مانند سنت اجازه گرفتن و سهم الارث زوجه از دیة شوهرش و حکم زردشتی در دیه و امثال آن.

*- استصحاب حال از ادلة فقه است یعنی دادن حکم سابق به امر لاحق یعنی باقی ماندن حکمی که در گذشته وجود داشته است مثلاً کسی که قبلاً وضو داشته است سپس در بغای آن شگفت می‌کند، به حکم استصحاب حکم به باقی بودن آن می‌دهد. (مترجم) به نقل از اصول محمدی تألیف آية الله مودوخ کردستانی.

سبب دوم: حدیث به او رسیده است ولی برایش ثابت نشده است یا به این دلیل که روایت کننده یا راوی روایت کننده و یا سایر رجال سند حدیث، برای او ناشناخته بوده یا متهم (به دروغ) یابد حافظه بوده‌اند، و یا به این دلیل که حدیث بطور منقطع به او رسیده است نه بطور مُسْتَمَد^(۱) یا اینکه آن حدیث را ثبت نکرده است هر چند که راویان موثقی غیر از او آن را روایت کرده‌اند یا اسناد متصل.

احادیثی بوده که منتشر شده و شهرت یافته، اما به بسیاری از علماء از طرق ضعیف رسیده است و به دیگران از طرق صحیح، پس (برای این گروه) از این نظر حجت است یا وجود اینکه از این راه نرسیده است به کسانی که مخالف آنند.

سبب سوم: اعتقاد به ضعف حدیث با اجتهادی که دیگری با او مخالفت کرده یا قطع نظر از طریق دیگری در روایت* خواه حق او باشد یا با دیگری یا با هر دوی آنها، در نزد کسی که معتقد است هر مجتهدی در نظر خود صائب است، علل آن چند تا است از جمله:

اینکه یکی از آنان عقیده دارد که راوی حدیث ضعیف است و دیگری معتقد است که موثق است و علم رجال [علم شناخت احوال راویان حدیث] نیز علمی گسترده و وسیع است.

و گاهی کسی که اعتقاد به ضعف راوی داشته بخاطر اطلاع از سببی جارح** و نظرش صائب بوده و گاهی حق با دیگری بوده که اعتقاد داشته آن سبب جارح نیست، برای هر یک از علل مثالهایی ذکر کرده است اگر مایل بودید به کتاب فتاوی

۱- حدیث شریف: حدیثی است که هر یک از راویان آن بطور پیوسته و بدون واسطه از راوی دیگر نقل کرده باشد تا سلسله سند می‌رسد به پیامبر(ص) اگر سند به صحابی برسد آن را متصل گویند. توضیح حدیث منقطع قبلاً بیان شد. (مترجم)

*- طرق یا طریق روایت یعنی: آنجا نقل حدیث مثلاً از راوی از تابعی آن را شنیده یا از تابعین تابعی یا از صحابه و یا از استادش شنیده است و آیا از هم دوره‌های خود نقل کرده یا غیر آن.
*- سبب جارح یعنی: علمی که موجب کم ارزش شدن یا رد شدن حدیث می‌گردد مانند متهم بودن راوی به دروغ یا کم حافظگی یا عامی بودن و اهل غلو بودن او یا مشوخ بودن حدیث و ... مترجم به نقل از درایة الحدیث کاظم مدیر شاهه چی.

مراجعه کنید.

سپس در جای دیگر از آن می‌گوید: کسی که خود را به پیروی از مذهبی معین ملزم می‌کند و بعد خلاف آن عمل می‌کند، بدون تقلید از فتوای عالمی دیگر و بدون استدلال به دلیلی که خلاف آن را اقتضاء نماید و بدون عذر شرعی که آن کار را برای او مباح کند، تابع هوای نفس بوده و بدون اجتهاد و تقلید عمل کرده و بدون عذر شرعی مرتکب فعل حرام شده است، این کار از منکرات است.

و در جای دیگر می‌گوید: کسی که گمان می‌کند ابوحنیفه یا سایر پیشوایان دین عمداً بخاطر عمل به قیاس، با حدیث صحیح مخالفت کرده‌اند، در مورد انسان اشتباه کرده و آنطور که گمان و آرزو کرده سخن گفته است. این ابوحنیفه است که به حدیث وضو گرفتن با آب نیند در مسافرت عمل می‌کند* در حالیکه این حکم مخالف قیاس است که او به درستی آن معتقد بوده است اگر چه ائمه حدیث این حدیث را صحیح ندانسته‌اند.

سپس می‌گوید: هیچکدام از پیشوایان اسلام بدون دلیل با حدیثی صحیح مخالفت نکرده‌اند در صورت مخالفت حدود بیست دلیل داشته‌اند مانند اینکه حدیث به یکی از آنها نرسیده یا رسیده است اما از جهتی آن را موثق ندانسته است یا معتقد نبوده که آن حدیث داللت بر آن حکم دارد یا عاملی قوی‌تر در نزد او با آن حدیث در تعارض بوده مانند ناسخ یا آنچه که دلیل بر ناسخ باشد و امثال آن^(۱).

* منظور از نیند خرمای خشک یا کشمش است که در ظرفی پر از آب ریخته می‌شود تا خیس خورد. (مترجم)

۱- الفتاوی - ابن تیمیه - ۲۰/۲۶۰/۳۸۱/۲۳۸.

اجتهاد در عبادات واقع می‌شود همانطور که در معاملات انجام می‌گیرد

سؤال: آیا اجتهاد در عبادات واقع می‌شود همانطور که در معاملات انجام می‌گیرد؟
جواب: برخی قیاس و اجتهاد را در عبادات منع کرده و آن را منحصر در معاملات دانسته‌اند، در حالیکه این نظر صحیح نیست.

در اعمال عبادی آنچه به تعقل در می‌آید و قابل درک است می‌توان در آن قیاس کرد و آنچه که قابل درک نیست قیاس و اجتهاد در آن ممنوع است.

عباداتی که قابل تعقل و فهم نیستند مانند: تعداد اوقات نماز، تعداد رکعات نماز، علت وجود یک رکوع و دو سجده، تعداد دورهای طواف و تعداد دورهای سعی بین صفا و مروه و تعداد سنگریزه‌های جمرات و بیشتر اعمال حج و تمام اصول عبادات، علل این نوع عبادات قابل درک نیست اگر چه بعضی از علماء برای آنها اسرار و حکمت‌هایی بیان کرده‌اند، در این موارد اجتهاد صحیح نیست بلکه آن طور که از طرف شرع رسیده است خدا را عبادت می‌کنیم.

عباداتی که قابل تعقل و درک‌اند جداً زیادند، مواردی را بعنوان مثال ذکر می‌کنیم نه اینکه منحصر در این موارد باشند.

۱- پیامبر ﷺ بجا آوردن حج برای دیگری را قیاس فرمودند بر واجب بودن پرداخت دین و وام (کسی که فوت کرده است یا از ترک او یا از اموال فرزندان او) همچنین در روزه گرفتن برای میت^(۱).

پیامبر ﷺ بنا به قیاس حکم ثابتی را عنوان فرموده است بلکه بعنوان نص (و دستور) بوده، چرا که ایشان حق تشریح داشته‌اند، جز اینکه حضرت خواسته

۱- فتح الباری ۶۴۴.

است باب قیاس را بطور اعم و در عبادات بطور اخص در برابر امتش باز کند چون روزه و حج از عبادات اند.

۲- عمر رضی الله عنه بوسیدن زوجه در ماه رمضان قبل از افطار را قیاس کرد بر مضمعه در روزه ^(۱)

۳- عمر رضی الله عنه میقات ذات عرق را برای حاجیانی که از عراق بسوی مکه می آیند تعیین کرد، با توجه به میقات قرن المنازل که نزدیک ترین میقاتی است که ذات عرق در موازات آن واقع شده است.

چون رسول خدا چهار میقات را تعیین فرموده بود و عمر رضی الله عنه ذات عرق را بر آن افزود ^(۲)

۴- عثمان رضی الله عنه اذان اول جمعه را قیاس کرد بر اذان اول فجر، چون اذان اول فجر که در زمان پیامبر وضع شد بخاطر متوجه کردن کسانی بود که در خواب بودند و اذان اول جمعه نیز برای متوجه کردن کسانی است که در بازار مشغول و سرگرم کارند و غافل از وقت نمازند ^(۳).

۵- جمهرو علماء قیاس کرده اند جایز بودن بجا آوردن نماز سنت در اوقات مکروه، بنا به اینکه پیامبر سنت نماز ظهر را بعد از نماز عصر قضاء فرمودند ^(۴)

۶- علماء مسح مرفقها را در تیمم قیاس کرده اند بر شستن آنها در وضو ^(۵)

۷- کسانی که نماز سنت پیش از جمعه را سنت مؤکده دانسته اند آن را قیاس کرده اند بر دو رکعت نماز سنت پیش از ظهر، همین طور کسانی که چون ابن تیمیه و ابن قیم آن را مستحب دانسته اند قیاس کرده اند آن را با نماز عید قربان و عید فطر که

۱- آورده است آن را ابن حزمه ۲۵۴/۲ و بیهقی ۲۶۱/۴.

۲- المغنی - ابن قدامة ۲۵۸/۳ - فتح الباری ۳/۳۸۹.

*- میقات مکان سنت اشرام است پیامبر (ص) چهار مکان دُوَیْمِنَه، جُحْفَه، یَلْمَم و قَرْنِ الْمَنَازِل را تعیین فرموده بودند، (مترجم) به نقل از منهاج الطالبین ترجمه مسعود قادر مرزی.

۳- نیل الأوطار - ۲۲۲/۳ - ۴- شرح مسلم - امام نووی ۱۱۱/۱۶.

۵- معنی المنهاج ۹۹/۱ و المغنی لابن قدامة ۲۵۴/۱.

سنت مؤکده ندارند ^(۱).

۸- حنفی ها نجس نشدن آب حوضی که ۱۰ × ۱۰ باشد (۳۶ متر مربع شرعی) را بر آب دریا قیاس کردند ^(۲)

۹- حنبلی ها اطعام کفاره قتل را قیاس کردند بر کفاره طهار * و شکستن روزه واجب با جماع ^(۳)

۱۰- همچنین حنبله پاکی پس مانده دهان موش را بر پس مانده گریه قیاس کردند بنا به اینکه هر دوی آنها خانگی هستند و در خانه ها آمد و شد می کنند ^(۴)

۱۱- همچنین صحت تمام کردن نماز مسافر با جمع تقدیمی هرگاه در انشای نماز دوم نیت امامت آورد و یا آنگاه که قبل از اتمام نماز دوم کشتی وارد شهر شود، قیاس کرده اند آن را با تمام کردن جمع دو نماز به جمع تقدیمی بخاطر بارش باران در حالیکه (در نماز دوم) باران بند آمده است ^(۵)

۱۲- همچنین کسی که مسافر است و نماز اول و دوم (مثلاً ظهر و عصر) را خوانده است سپس قبل از فرا رسیدن وقت نماز دوم، ساکن شهر و دیار خود می شود لازم نیست نماز را اعاده کند، قیاس کرده اند آن را با عدم اعاده نماز کسی که با تیمم نماز خوانده و بعد از اتمام آن آب می باید ^(۶)

۱۳- ابوالخطاب از حنبله واجب بودن زکات در حُضْر و وُزَس * را قیاس کرده است با زعفران ^(۷)

۱۴- امام احمد رضی الله عنه هفت بار شستن آنچه که با سایر نجاسات آلوده می شود را قیاس

۱- الفتاوی - ابن تیمیه ۱۹۴/۲۴.

۲- الاختیار ۱/۱۴۱.

*- طهار از نظر فقهی یعنی اینکه مردی به زن خود بگوید تو چون پشت مادرم هستی. طهار از گناهان کبیره است و در صورت رجوع کفاره آن آزادی یک بند یا دو ماه روزه متوالی یا اطعام به شصت مسکین است. (مترجم) منهاج الطالبین ترجمه مسعود قادر مرزی.

۳- المغنی - ابن قدامة ۹۸/۸.

۴- المغنی ۵/۱۱.

۵- المغنی ۱/۲۸۰.

۶- المغنی ۲/۲۸۱.

*- حُضْر و وُزَس دو گیاهند که در رنگرزی یکبار می روند (مترجم).

۷- المغنی ۱/۶۹۴.

کرده با آنچه که بوسیلهٔ سگ و خوک نجس می‌شود (یک بار با خاک و شش بار با آب).^(۱)

۱۵- همچنین حنابله گفته‌اند کسی که شلیش البول است و نمی‌تواند ادرار خود را ننگه دارد هرگاه وضو گرفت و کفش پوشید و متعاقب آن بهبودی یافت وضویش باطل است بنا به بطلان تیمم وقتی که آب فراهم می‌شود.^(۲)

۱۶- قاضی یکی از علمای حنبلی و بعضی از شافعیه گفتن کلام کم یا زیاد در نماز در حالت فراموشی را قیاس کرده‌اند بر خوردن در حالت فراموشی هنگام روزه [که در هر دو حال مبطل نیست] چنانچه وجوب موشع در وقت نماز را [که می‌تواند نماز را در اول یا وسط یا آخر وقت بخواهد] قیاس کرده‌اند بر کفار دادن در وجوب موشع در بین آزادی برده و اطعام مسکین و پوشاندن لباس به مساکین.^(۳)

۱۷- امام احمد - در حکمی که مختص اوست و وجوب قیام در نماز را به اندازهٔ قیام کسی که بخاطر ترس قادر به قیام کامل نیست و یا اینکه سقف اتاقش پایین است - بر اندازهٔ قیام گوز پشت قیاس کرده است. (۴)

۱۸- حنابله و مالیکه جایز دانسته‌اند برای کسی که بعنوان کفار و دو ماه متوالی روزه می‌گیرد در ایام بیماری روزه را ترک کند و آن را قیاس کرده‌اند بر حائض که مدت حیض موجب قطع توالی ایام روزه نمی‌شود.^(۵)

۱۹- شافعیه منس مقلد را مبطل وضو می‌دانند یا قیاس یا منس فرج.^(۶)

۲۰- شافعیه ذبیح حیوان در ترک یکی از واجبات حج را قیاس کرده‌اند بر ذبیح حیوان در حج تمتع در مورد جایگزین کردن روزه بجای ذبیح حیوان هنگامیکه نتوانانی مالی ندارد چون واجب بودن ذبیح حیوان در حج تمتع بخاطر نیستن احرام به حج

است در میقات.^(۱)

۲۱- انتخاب ظرف پاکی که با ظروف نجس آمیخته و مشتبه شده است را قیاس

کرده‌اند یا انتخاب جهت قبله (وقتی که ندانند قبله کدام سمت است)^(۲)

۲۲- حنیفه واجب بودن کفاره خوردن و نوشیدن عمدی در روزهٔ ماه رمضان را قیاس کرده‌اند با واجب بودن کفاره در باطل کردن روزهٔ رمضان با جماع.^(۳)

۲۳- امام مالک جواز به تأخیر انداختن نماز برای کسی که فاقد آب [و خاک] است را قیاس کرده است با نماز حائض (که بعد از حیض نماز را بجا می‌آورد)^(۴)

۲۴- ابوحنیفه و شافعی کفایت کردن تیمم به نیت رفع حدث اصغر برای جُثی که فراموش کند جنب است را قیاس کرده‌اند بر صحت گرفتن وضوی از بول و غائط.^(۵) (چون نیت شستن اعضاء وضو کفایت می‌کند از نیت طهارت از بول و غائط، زیرا نیت طهارت از بول و غائط شرط صحت وضو نیست. مترجم)

۲۵- همچنین امام مالک قضاء نماز شب از طلوع فجر و قبل از نماز صبح را قیاس کرده است با نماز وتر.^(۶) و این را می‌مختص امام مالک است

۲۶- ابوحنیفه و ثوری و اوزاعی به تأخیر انداختن نماز برای کسی که نه آب دارد و نه خاک برای تیمم نا آنگاه که آب یا خاک می‌یابد را قیاس کرده‌اند با تأخیر روزه برای حائض (که بعد از پاک شدن، قضاء آن را بجا می‌آورد)^(۷)

اینها اندکی است از بسیاری از مسائل عبادی قیاس شده، و این قیاس چیزی جز اجتهاد به رأی نیست، پس منع قیاس در عبادات و عدم جواز وقوع آن قابل قبول نیست همانطور که از مواردی که گذشت به این مطلب واقف شدی.

۲۷- ابن عمر رضی الله عنهما نماز الضحی (چاشت) را مشروع نمی‌دانست جز برای کسی که

۱- معنی المحتاج ۵۳۰/۱.

۲- فتح القدیر ۲/۲۶۴.

۳- المعنی ۱/۲۶۷.

۴- المعنی ۱/۲۶۷.

۱- المعنی ۱/۶۳.

۲- المعنی ۱/۲۵۰.

۳- المعنی ۱/۲۶۷.

۴- المعنی ۱/۲۶۷.

۱- المعنی ۱/۲۸۳.

۲- المعنی ۱/۴۴۲.

۳- معنی المحتاج ۳۶/۱.

۱- المعنی ۱/۵۴-۵۵.

۲- المعنی ۱/۴۹ و ۱/۴۱۵.

۳- المعنی ۱/۳۶۶/۷.

از سفر بر می‌گشت.

و خود او آن را می‌خواند وقتی که به مسجد قبا می‌رسید، بنا به روایتی که بخاری از مورق روایت می‌کند که گفت از ابن عمر رضی الله عنهما پرسیدم: آیا نماز الضحیٰ را می‌خوانی؟

گفت: نه

گفتم: آیا عمر رضی الله عنهما آن را می‌خواند؟

گفت: نه

گفتم: ابوبکر چطور؟

گفت: نه

گفتم: پس پیامبر چه؟

گفت: گمان نمی‌کنم

حفظ این حجر گوید: علت توقف ابن عمر در پیامبر صلی الله علیه و آله این بوده که این خبر به او رسیده است که پیامبر آن را می‌خوانده اما به کسی که خبر را از او شنیده اعتماد نکرده است.

با وجود این ابن عمر رضی الله عنهما نماز الضحیٰ را بدعت حسنه دانسته است چرا که مجاهد از او روایت می‌کند که گفت: نماز ضحیٰ مستحده است و آن بهترین چیزی است که احداث شده است ^(۱)

عبدالرزاق با اسناد صحیح از سالم روایت می‌کند که گفت: عثمان رضی الله عنه شهید شد و کسی (تا آن موقع) نماز الضحیٰ را نمی‌خواند، و مردم چیزی بهتر از آن را بوجود نیاوردند.

از آنچه که از ابن عمر رضی الله عنهما نقل شد معلوم شد که در زمان صحابه اجتهاد در عبادت

واقع شده است و به آن اذعان کرده‌اند ^(۱)

توجه: مواردی که بعنوان قیاس در عبادات به آنها استشهاد کردم، گاهی ثبوتشان فقط بر مبنای قیاس نبوده است بلکه بعضی از آنها در سنت نیز آمده و قیاس مؤکد آن است ولی من به آنها استشهاد کردم بعنوان جواز اجتهاد در عبادات، کاری که سلف صالح انجام داده‌اند.

توسلی که (علماء) در آن متفق القولند

سؤال: توسلی که (علماء) در آن متفق القولند کدام است؟

جواب: ۱- توسلی که در آن اتفاق نظر است، توسل به اسماء و صفات خداوند است مانند اینکه بگویی خداوند از تو می‌خواهم بواسطه رحمت و کرمت یا بواسطه محبت تو نسبت به فلان یا بواسطه قدرت و یا علمت و امثال آن

۲- توسل به اعمال صالح، مانند اینکه بگویی بار خدایا بواسطه نماز یا صدقاتم یا إخلاصم از تو درخواست می‌کنم و امثال آن.

بر جایز بودن این دو مورد مسلمانان اتفاق نظر دارند و احدی با آن مخالفت نکرده است و در سنت هم آمده است آنجا که رسول الله صلی الله علیه و آله دعا می‌کند در نماز استخاره و امثال آن با این عبارت: بار خدایا از تو طلب خیر می‌کنم بواسطه علمت و از تو می‌خواهم که مرا توانا سازی بواسطه قدرتت یا بخاطر رحمتت و امثال آن.

و مانند اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله توسل سه نفری که داخل غار شدند و به اعمال صالح خود توسل کردند، (برای اصحاب) بیان فرمود، خداوند هم دعای آنها را مستجاب

۱- احادیث مربوط به نماز سنت الضحیٰ در معنی نزدیک به تواتر است اما اینکه این عمر (رضی الله عنه) آن را بدعت دانسته برای این است که در نزد او ثابت نشده است و حق آن است که جمهور صحابه گفته‌اند و آن را مشروع دانسته‌اند (مؤلف).

کرد و آنها را از هلاکت نجات داد.

در مورد آن بخاری و مسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کنند که عبدالله گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

در زمانهای گذشته سه نفر به جایی رفتند برای اینکه شب را به روز آورند داخل غاری شدند، صخره‌ای از کوه غلطید و دهانه غار بسته شد، بهمدیگر گفتند: از این صخره نجات نمی‌یابیم مگر اینکه بواسطه اعمال صالح خود از خداوند طلب یاری کنیم.

یکی از آنها گفت: بار خدایا من پدر و مادر پیری داشتم قبل از اینکه به آنان شیر دهم به خانواده و غلامانم شیر نمی‌دادم، روزی در پی یافتن گیاه از خانه دور شدم برنگشتم تا وقت خواب، برای آنان شیر دوشیدم دیدم که خوابیده‌اند، خوش نداشتم که بیدارشان کنم و نیز قبل از آنها به خانواده‌ام شیر دهم؛ پیاله در دست تا سپیده صبح در انتظار ماندم، در حالیکه بچه‌ها از گرسنگی فریاد می‌زدند، تا اینکه بیدار شدند و آن را خوردند.

خداوند اگر آن را برای رضای تو انجام داهم ما را از این صخره نجات بده، صخره اندکی کنار رفت به اندازه‌ای که بیرون رفتن از آن ممکن نبود دیگری گفت: خداوند! من دختر عمویی داشتم که محبوبترین مردم در نزد من بود، از او کام دل خواستم اما او امتناع ورزید تا اینکه در یک خشکسالی به رنج افتاد و نزد من آمد به او صد و بیست دینار دادم به شرط آنکه خود را در اختیار من نهد، پذیرفت و چون خواستم آن کار را با او انجام دهم گفت: از خدا پروا کن، عفت و پاکدامنی را جز با ازدواج زایل نکن، از او دست برداشتم در حالیکه محبوبترین کس در نزد من بود و بولی را که به او داده بودم به او بخشیدم. خداوند! اگر آن کار برای رضای تو انجام دادم ما را از این صخره خلاصی ده، پس اندکی دیگر صخره کنار رفت بطوریکه هنوز خروج از آن ممکن نبود.

سومی گفت: بار خدایا نزد بگیرانی را بکار گرفتیم و مزدشان را دادم جز یک نفر که قبل از گرفتن مزدش رفت، یا مزدش کار کردم، تا اینکه آن مال زیاد شد، پس از مدتی نزد من آمد و گفت: ای بنده خدا آمده‌ام که مزدم را بدهی گفتیم تمام آنچه از شتر و گاو و گوسفند و غلام می‌بینی ثمره مزد توست گفت ای بنده خدا مرا مسخره مکن.

گفتم: تمسخر نمی‌کنم پس تمام آن را برداشت و برود چیزی را از آن باقی نگذاشت.

خداوند! اگر این کار را بخاطر تو کردم ما را راهی ده، پس صخره کنار رفت و آن سه بیرون آمدند: ^(۱)

توسل به مقام و منزلت

توسل به مقام مانند اینکه بگویی: خداوند! به تو تقرب می‌جویم بواسطه مقام و منزلت فلان نبی یا فلان ولی، این نوع توسل نیز باید در جایز بودن آن اختلافی نباشد چون جاه و مقام کسی که به او متوسل می‌شویم غیر از وجود خود اوست بلکه شرافت و منزلت و رتبه‌ای است که او در نزد خداوند دارد که آنهم نتیجه اعمال حسنه اوست، خداوند درباره موسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَكَانَ عَبْدَ اللَّهِ وَجِيهًا﴾ یعنی: او در نزد خداوند دارای جاه و منزلت بود. و در مورد عیسی علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾

اگر منصف باشیم نباید مخالف توسل به جاه و مقام باشیم چون توسل کننده برای کسی که به او متوسل شده تأثیری قائل نمیشود زیرا مقصود خود او نیست بلکه توسل به جاه و مقام او در نزد خداوند است نه چیز دیگری.

«توسل به شخص زنده»

سؤال: آیا جایز است به کسی که زنده است توسل کرد؟

جواب: در این مورد نیز کسی از علماء و فقهاء متقدم با جواز توسل به انبیاء و اولیاء در زمان حیاتشان؛ مخالفت نکرده است

استدلال کرده‌اند علماء به آنچه که امام احمد و ترمذی و حاکم روایت کرده‌اند و حاکم

آن را صحیح دانسته بنا به شرط بخاری و ابن حزمه و طبرانی در کتاب الکبیر و الضمیر و ابن ندی و منذری و ابن ماجه، از عثمان بن حنیف رضی الله عنه روایت کرده‌اند که: **إِنَّ أَعْمَى اتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَكْشِفَ لِي عَنْ بَصْرِي قَالَ: أَوْ أَدْعُكَ، قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَدْ شَقَّ عَلَيَّ ذَهَابَ بَصْرِي، قَالَ ﷺ: ائْتَلِقْ فَتَوَضَّأْ ثُمَّ صَلِّ رَكَعَتَيْنِ ثُمَّ قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ وَأَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ، يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْ رَبِّي بِكَ أَنْ يَكْشِفَ لِي عَنْ بَصْرِي اللَّهُمَّ شَفِّعْ فِيَّ وَشَفِّعْنِي فِي نَفْسِي وَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ عَنْ بَصْرِهِ ﷺ.**

یعنی: (مردی نابینا نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ از خداوند بخواه که بینایی‌ام را به من برگرداند، پیامبر فرمود: آیا من برایت دعا کنم؟ مرد گفت ای رسول خدا ﷺ نابینایی مرا دچار مشقت کرده است پیامبر فرمود: برو وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان سپس بگو: خداوند از تو می‌خواهم و به درگاه تو رو آورده‌ام با توسل به پیامبر رحمت، ای محمد من رو به پروردگار آورده‌ام با واسطه تو که بینایی‌ام را برگرداند.

خداوند او را شفیع من قرار ده و مرا نیز شفیع خویش، خداوند بینایی‌اش را به او برگرداند) هم چنانکه بی‌هقی و هتمی و نووی و ذهبی و البانی و دیگران آن را صحیح دانسته‌اند و نیز استدلال کرده‌اند به آنچه که بخاری از انس رضی الله عنه روایت

می‌کند که عمر رضی الله عنه وقتی خشکسالی شد طلب باران کرد از خداوند با توسل به عباس بن عبدالمطلب و چنین گفت: **«اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا ﷺ فَكَشَيْتَنَا وَ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا، قَالَ فَيَسْقُونَ ﷺ»** (۱)

یعنی خداوند با به تو توسل می‌کنیم بواسطه پیامبرمان ﷺ که ما را سیراب کنی و به تو پناه می‌آوریم بواسطه عموی پیامبرمان، ما را باران عطا فرما، راوی گوید: خداوند باران را عطا فرمود. (حافظ ابن حجر در کتاب فتح الباری گوید: (از داستان عباس رضی الله عنه مستحب بودن طلب باران بوسیله اهل تقوی و اهل بیت پیامبر ﷺ معلوم می‌شود و نیز فضل عباس رضی الله عنه و فضل عمر رضی الله عنه بخاطر شناخت مقام عباس و تواضعش نسبت به او.) بنا به این دو دلیل کسی از علمای سلف با توسل به زندگان مخالفت نکرده است از جمله امام ابن تیمیّه.

در دورانهای اخیر عده‌ای پیدا شده‌اند که هر نوع توسلی را خواه به زنده باشد یا به مرده رد می‌کنند، و حدیث مرد نابینا را تأویل کرده و گویند: مرد نابینا به پیامبر توسل نکرد و پیامبر ﷺ نیز نگفت بمن توسل کن، بلکه فرمود: برو دو رکعت نماز بخوان سپس از من بخواه که برایت دعا کنم و او نیز چنین کرد. بر شماست که (یک بار دیگر به دقت) متن حدیث را بخوانی آیا احتمال چنین تأویل و ادعایی در آن هست؟! یا اینکه مرد شروع کرد به دعا در حالیکه به پیامبر توسل کرد و اگر پیامبر می‌خواست که خود دعا کند همان بار اول که مرد از او خواست که برای بهبودی بینایی‌اش دعا کند، دعا می‌کرد، در حالیکه خودداری فرمود تا اینکه مرد نماز خواند و خود دعا کرد.

حدیث عباس رضی الله عنه را هم اینگونه تأویل کرده‌اند که: عمر رضی الله عنه از عباس خواست که برای آنها دعا کند، چون وقتی که دچار خشکسالی می‌شدند از پیامبر می‌خواستند که برایشان دعا کند، در اینجا هم از عباس خواستند که دعا کند. این

تاویل از دو نظر قابل قبول نیست:

- ۱- سنت این است که امام خود دعا کند و مردم آمین گویند و این چیزی است که اتفاق افتاد چون دعا کننده عمر رضی الله عنه بود نه عباس رضی الله عنه.
 - ۲- متن حدیث دلالت بر این نمی‌کند که عمر رضی الله عنه از عباس خواست که او دعا کند بلکه خود او دعا کرد چون گفت: خدایا ما به تو پناه می‌آوریم... و این عین دعایی است که کرده، لفظی در آن نیست که دلالت کند بر اینکه عمر رضی الله عنه به عباس بگوید برای ما از خداوند طلب باران کن.
- با وجود آن چه خلیل و نقضانی در عقیده و دین بوجود می‌آید که ما به ظاهر حدیث عمل کنیم و عناد و تعصب را کنار گذاریم.

توسل به میت

سؤال: آیا توسل به میت جایز است؟

جواب: در این مورد بین علماء اختلاف نظر هست.

- ۱- جمهور علماء توسل به میت را مانند توسل به زنده جایز دانسته‌اند، چون فرقی بین آن دو نیست، چرا که توسل یا به مقام نبوت است یا به پرهیزگاری، نه به جسم و ذات متوفی، در این صورت فرقی بین اینکه زنده باشد یا مرده نیست چون صفت نبوت و پرهیزگاری بعد از مرگ باقی‌اند و نیز در این مورد از طرف پیامبر و صحابه نهی و منعی نشده است.

همچنین جمهور علماء به آنچه که طبرانی از عثمان بن حنیف روایت کرده و آن را صحیح دانسته استدلال کرده‌اند. عثمان ابن حنیف گوید:

(مردی برای انجام کاری به نزد عثمان رضی الله عنه آمد و شد می‌کرد، عثمان رضی الله عنه به او توجه نمی‌کرد و به کارش رسیدگی نمی‌نمود آن مرد به عثمان بن حنیف رسید و به او

شکایت کرد، عثمان بن حنیف به او گفت: برو وضو بگیر و به مسجد برو و دو رکعت نماز بخوان و بگو: خداوندایم را از تو می‌خواهم و یا توسل به پیامبران محمد صلی الله علیه و آله پیامبر رحمت به درگاه تو رو می‌آورم، ای محمد صلی الله علیه و آله بواسطه تو رو به پروردگارم می‌آورم که نیازم را برآورده کند. نیابت را بگو و برگرد پیش من تا با هم برویم. مرد رفت و آنچه را که عثمان بن حنیف گفته بود انجام داد. سپس به در خانه عثمان رضی الله عنه رفت همینکه دربان آمد دستش را گرفت و پیش عثمان رضی الله عنه برد و او را کنار حضرت روی فرس نشاند، عثمان رضی الله عنه گفت چه حاجتی داری؟

مرد نیاز خود را بازگفت و عثمان رضی الله عنه آن را برآورده کرد، سپس به او گفت: تا این ساعت حاجت را به یاد نداشتم، هر موقع نیازی داشتی نزد ما بیا. مرد از خانه عثمان رضی الله عنه بیرون رفت، در راه به عثمان بن حنیف رسید و به او گفت خدا پاداش خیرت دهد، ته به کارم و نه به خودم توجهی نمی‌کرد تا اینک درباره من با او صحبت کردی عثمان بن حنیف گفت: به خدا قسم من با او صحبت نکردم بلکه من دیدم که مردی ناپیائز در رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از فقدان بینائی اش شکایت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: آیا می‌توانی صبر کنی؟ مرد گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله عصاکش و راهنمایی ندارم. و دچار مشقت شده‌ام. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برو وضو بگیر و دو رکعت نماز بخوان و سپس این دعا را بخوان. عثمان بن حنیف گوید به خدا قسم هنوز نرفته بودیم و مشغول صحبت بودیم که مرد بر ما وارد شد گویی که هرگز ناپیائز نبوده‌است^(۱)

این حدیث دلیل بر جایز بودن توسل به میت و مخاطب ساختن پیامبر صلی الله علیه و آله است در حالیکه رحلت فرموده به جهت اینکه گفت (یا رسول الله)

(البته) این نوع توسل مشروط به آن است که معتقد به تأثیر (مستقل) شخص

مخاطب در جهان هستی نبوده و آن گونه که مخصوص خداوند است مورد خطاب و دعاء واقع نشود. در این مورد آن شاء الله توضیح خواهیم داد.

۲- امام ابن تیمیه توسل به میت را جایز ندانسته است به دو علت:

اول اینکه: کسی در حضور پیامبر ﷺ او را پرستش نکرده است و هنگامیکه انبیاء (علیهم السلام) و صالحان در قید حیات بودند کسی را که در حضورشان به آنان شرک می‌ورزید رها نمی‌کردند بلکه او را از شرک نهی کرده و مجازات می‌کردند، پس منع آنان به جهت ترس از عقیده شرک‌آمیز به کسی است که به او توسل می‌شود.

پاسخ این است که: اگر توسل کننده اثر و تأثیری (مستقل) برای کسی که به او توسل شده قائل باشد این عقیده شرک است چه نسبت به زنده باشد چه مرده فرقی ندارد (چون هیچ یک از موجودات استقلال ذاتی ندارند) اما این نظر که صالحان زمانی که در قید حیات‌اند، توسل به آنها مانعی ندارد، چون اگر کسی به آنها شرک بورزد او را از آن نمی‌نهند، نقض می‌شود یا شخص زنده غایب دور، که بنا به رأی امام ابن تیمیه چون زنده است توسل به او جایز است، زیرا در صورت دوری یا غیبت نمی‌تواند از توسل کننده‌ای که معتقد است که آنان هم مانند خداوند مؤثرند، نهی کند. بنابراین زنده بودن بموانع علت جایز بودن توسل، اصلی کلی و فراگیر نیست و بهتر آن است که فرقی بین مرده و زنده نباشد برای اینکه به وجود ذات شخص توسل نمی‌شود بلکه به صفتی که دارد توسل می‌شود که همان صلاح و پرهیزگاری است و در این مورد بین مرده و زنده فرقی نیست.

لازم است تأکید کرد بر توسل کننده که اثر و تأثیری (مستقل) برای کسی که به او توسل می‌کند قائل نشود خواه زنده باشد یا مرده، بلکه از خداوند در خواست کند در حالیکه فقط پرهیزگاری و صلاح (و مقام) این پیامبر یا ولی را واسطه قرار دهد

دوم آنکه امام ابن تیمیه استدلال کرده است به حدیث عباس رضی الله عنه که قبلاً به آن اشاره شد و گوید: عمر رضی الله عنه به پیامبر توسل نکرده چون رحلت کرده بود به عباس عمویش که زنده بود توسل کرد.

پاسخ این است که: ۱- عمر رضی الله عنه نگفت: امروز یا توسل به عباس بن عبدالمطلب از خداوند طلب باران می‌کنیم بلکه گفت یا توسل به عباس عموی پیامبر طلب باران می‌کنیم پس این شأن و منزلت عباس بخاطر این است که عموی پیامبر راحل است و این اعتراف به جاه و مقام رسول خدا صلی الله علیه و آله است که همیشه بعد از مرگش باقی است بطوریکه عمویش نیز از آن برخوردار شده، وگرنه ابوبکر و عثمان و علی (رضی الله عنهم) همراه کسانی بودند که جهت طلب باران آمده بودند و در حالیکه آنان قطعاً برتر از عباس هستند به آنها توسل نکرد و به دعای خود نیز اکتفا نکرد. بلکه به کسی توسل کرد که حرمت و عزتی از پیامبر به همراه دارد. ۲- عمر رضی الله عنه یا توسل به پیامبر طلب باران نکرد نه از آن جهت که فوت کرده بلکه سست این است که توسل شود به صالحی که همراه دعا کننده گان آمده است اگر چه در میان آنان کسی باشد که صالحتر و قاضیتر بوده و همراهشان نیامده باشد لذا عمر رضی الله عنه یا توسل به عباس طلب باران کرد زیرا او همراه آنان بود نه بخاطر زنده بودنش. و تعجبی هم ندارد زیرا سست این است که همراه یا پیران و بچه‌ها و حیوانات به صحرا برویم تا شاید خداوند بخاطر آنها باران نازل کند در حالیکه خداوند به حال آنها داناتر است خواه بیرون آمده یا نیامده باشند.

۳- اگر مناط و معایر توسل را زنده بودن بدانیم، بنا به احادیث صحیحجه رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبر برزخی اش زنده است.^۴

من تعجب می‌کنم از این تفرقه و اختلاف ایجاد شده توسط این عالم جلیل‌القدر، مادام که توسل کننده تأثیری (مستقل) برای زنده یا مرده قائل نشود، چون توسل

* برای آگاهی بیشتر از عالم برون جامعه کنید به کتاب عالم پس از مرگ - اثر روح شناس فرانسوی - لئون دنی - ترجمه محمد بصیری، (مترجم).

به صفات فرد است نه به جسم او، و زنده بودن ضابطه‌ای نیست که مانع از مؤثر دانستن فرد باشد، چون گاهی زنده که غایب و دور است نمی‌تواند از کسی که او را در امور مؤثر می‌داند نهی کند.

امام ابن تیمیه رحمته الله حدیث عباس رضی الله عنه را تاویل و تفسیر کرده است بگونه‌ای که قطعاً مطابق حدیث نیست، می‌گوید: (صحابه توسل می‌کردند به پیامبر و سپس به عمویش و به سایر افراد صالح خود، آنان توسل می‌کردند به دعاء و شفاعت حضرت، همانطور که در کتب حدیث آمده است عمر رضی الله عنه با توسل به عباس طلب باران کرد، گفت: (خداوند ما توسل می‌کنیم ... الخ) پس بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به عباس توسل می‌کردند - همانطور که به پیامبر توسل می‌کردند - و آن همان توسل به دعا و شفاعت او بود.

همچنین حدیث مردنابینا را بعد از اینکه صحیح دانسته است چنین تفسیر کرده: (مردنابینا از پیامبر درخواست کرد و پیامبر به او فرمود که شفاعتت را قبول کند با توجه کردن به پیامبر در دعای به درگاه خداوند و آن مانند توسل صحابه به پیامبر بوده است، و این توجه همان توجه و توسل به دعاء و شفاعت حضرت است) شما متن دو حدیث را در اختیار داری، آنها را بخوان. ظاهر حدیث مردنابینا این است که پیامبر به او فرمود توسل به او کند، نفرمود از خداوند بخواه که شفاعت را در حق تو قبول کند، چون رسول خدا صلی الله علیه و آله دعایش زودتر از مردنابینا مستجاب می‌شد، و اگر دعا می‌کرد خداوند قبل از دعای مردنابینا استجابت می‌فرمود، مخصوصاً مردنابینا نزد پیامبر آمد و درخواست دعا کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله برایش دعا نکرد بلکه فرمود که نماز بخواند و خود او دعا کند، اگر دعای مردنابینا این بود که خداوند شفاعت پیامبر را در حق او بپذیرد - در حالیکه او مستجاب‌الدعوه می‌بود - آن را از پیامبر درخواست نمی‌کرد و خود دعا می‌کرد قبل از اینکه آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهد.

چنانکه اعتقاد به اینکه دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مستجاب شدن نیازی به دعای دیگران ندارد، واجب و ضروری است، چون دیگران از نظر رتبه و شرافت و منزلت قطعاً

از او کمترند.

سپس امام تیمیه چنین نظر می‌دهد که توسل به انبیاء و صالحان زنده همان توسل به ایمان و محبت و دوستی آنها است، این امور با میت هم ممکن می‌شود چون ایمان و محبت و دوستی بعد از مرگ قطع نمی‌شود، پس چه مانعی دارد که بعد از مرگشان به آنها متوسل شویم همانطور که در حال حیات به آنها توسل می‌کنیم؟! در کتاب **التفاوتی** گوید: (توسل به پیامبران همان توسل به ایمان آنها و اطاعت از آنان و محبت و دوستی آنهاست مثل صلوات و سلام بر آنان، و یا توسل به دعاء و شفاعتشان است، اما خود آنها تأثیری در تحقق مطلوب توسل کننده ندارند، و اگر در نزد خداوند منزلتی عالی و شرافتی عظیم دارند به سبب اکرام و احسان و فضل خداوند است و در توسل چیزی نیست که اقتضای اجابت دعای آنان را کند جز اینکه به موجب سببی است از طرف توسل کننده مثل ایمان و اطاعت از پیامبران و یا به موجب سببی از طرف پیامبران مثل دعاء و شفاعت آنان در حق توسل کننده، پس به این دو چیز می‌توان توسل کرد).^(۱)

توسل به حق مخلوق

سؤال: آیا توسل به حق مخلوق جایز است؟

جواب: ابوحنیفه مکروه می‌داند کسی بگوید: خداوند! به حق پیامبرانت یا اولیائت یا بحق کعبه از تو می‌خواهم... زیرا مخلوق حقی بر خالق ندارد. نظر ابوحنیفه معارض با احادیثی است که در آنها حق مخلوق بر خالق ثابت شده است. مسلم از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: رسول خدا فرمود: آیا می‌دانی که حق خدا بر بندگانش چیست؟ گوید: گفتم خدا و رسولش دانانترند، فرمود:

حق خدا بر بندگانش این است که او را عبادت کنند و به او شرک نوزند، بعد از مدتی فرمود: ای معاذ، عرض کردم بلی یا رسول الله ﷺ بفرمائید.

فرمود: آیا می دانی حق بندگان بر خداوند چیست آنگاه که حق خدا را به جا آوردند عرض کردم خدا و رسولش داناترند فرمود: حششان این است که آنها را عذاب نکند (بنا به وعده‌ای که خود فرموده است)

ابوهریره رضی الله عنه گوید: (رسول خدا ﷺ فرمود: سه کس بر خدا حق یاری دارند مجاهد در راه خدا، برده‌ای که با ارباب خود قرارداد بسته است که با دادن مبلغی آزاد شود و کسی که برای حفظ عفت ازدواج می‌کند.)^(۱)

این را ترمذی و ابن حبان از ابوهریره روایت کرده‌اند و گفته‌اند حسن و صحیح است و حاکم گوید صحیح است بنا بر شرط مسلم.

بنا به این دو حدیث حق بندگان بر خداوند ثابت می‌شود، البته این حق، حق ایجابی و الزامی نیست بلکه از باب لطف و اکرام خداوند است.

بنابر این رأی ابو حنیفه متعارض با احادیثی است که حق بنده بر خدا را ثابت می‌کنند، پس توسل به حق مخلوق جایز است.*

« طلب یاری و کمک از دیگران »

سؤال: آیا جایز است از کسی که زنده است کمک بگیریم مثلاً بگوئیم: فلانی کمک کن یا به فریادم برس یا لظنی در حقم بکن؟

جواب: بلی جایز است چون طلب کمک و فریاد درسی از زنده، یا پرای کمک مادی است که این کار برای انسان مقدور و ممکن است و یا برای این است که در حق او

۱- الترمذی و الترمذی ۴۲/۴: شرح نووی بر مسلم (۲۲/۱ - ابن عابدین ۶۹۷/۶
* - خداوند در سوره دوم آیه ۴۷ می‌فرماید: وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ، یاری کردن مؤمنین حق آنها بر ماست و در سوره بقره آیه ۱۰۳ می‌فرماید: كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ. (مترجم)

دعا کنند.

آیات و روایات بیانگر طلب کمک مادی از دیگران است از جمله خداوند در (سوره قصص آیه ۱۵) می‌فرماید: ﴿فَاسْتَعِذْ بِالَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾ یعنی: (پس به یاری طلبید او را (موسی را) آن که از قوم و گروه او بود علیه آنکه از گروه دشمنش بود.

احادیث زیادی در این مورد رسیده است از جمله: بخاری: و مسلم در باب تأکید بر تحریم دستبرد از اموال غنیمتی روایت می‌کنند از ابوهریره رضی الله عنه که گفته: رسول خدا ﷺ در میان ما بایستاد و از دستبرد از غنائم سخن گفت و آن را مهم و با اهمیت دانست و فرمود: کسی از شما نیندازد بر گردنش روز قیامت گوسفندی که فریاد می‌کشد (یا) اسبی که شیهه می‌کشد و (یا) شتری که نعره می‌کشد، در این حال می‌گوید: ای رسول خدا بفریادم برس، پس می‌گویم: من مالک چیزی برای تو نیستم قبلاً به تو ابلاغ کردم^{(۱) و (۲)}

۱- شاهد مدعی در این حدیث اینست که رسول خدا فرمود: کسانی در قیامت می‌گویند ای پیامبر بفریادم برس و حضرت در جواب آنها می‌فرماید من مالک چیزی نیستم و فرمود که این درخواست شرک است و نباید به کسی چنین بگوئید.

۲- اصحاب انسان ظاهری دارد و باطنی ظاهر آن همان است که با چشم می‌بینیم و باطن آن حقیقی است که در آخرت بصورت خوب یا زشت مجسم می‌شود قرآن کریم می‌فرماید: آنان که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند ، جز این نیست که آتش می‌خورند و به زودی در آتشی فروخته می‌افتند . سوره نساء آیه ۱۰ مولانا جلال‌الدین بلخی در مورد تجسم اعمال در قیامت گوید:

صورت خسوکی بود روز شمار
خسر خواران را بود گسسته دشان
گشت اندر خسر محسوس و پدید
نیست کس را در نجات او شکی
صالح و ناصالح و خوب و خشوک
می‌درانند از غضب اعصاف تو
ور حریر و قنز در، خود رزاهای
گفت این رست آن طرف نخل و نبات
آن درختی گشت ز آن زقوم رست
مار کز دم می‌شود گیر دست

خسر پسر حرص خس مردار خواهد
زانشان را گسسته اندام نهبان
گسند مخفی کسان به دلها می‌رسید
ظواهر و باطن اگر باشد یکی
در وجود ما هزاران گرگ و خوک
گفته گرگان یک به یک خواهی تو
گر زخاری خسته‌ای ، خود کشته‌ای
چون ز دست رست ایثار و زکات
چون ز دست زخم بر مظلوم رست
ایسن سخنها چو مار کز دست

ترمذی روایت می‌کند از ابن عمر رضی الله عنهما که گفت: بعضی از کسانش از او کمک و استمداد خواستند و رفتن برایش مهم و ضروری بود پس نماز مغرب را به تأخیر انداخت تا سرخی افق پنهان شد سپس پیاده شد و آن را با عشاء به جمع تأخیر خواند و به کسانش گفت:

هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتن برایش مهم بود و تعجیل داشت چنین می‌کرد.

بخاری در کتاب زکات در باب کسی که زیاد از مردم درخواست می‌کند از ابن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند، که رسول خدا فرمود: روز قیامت خورشید نزدیک می‌شود بطوریکه مردم غرق در عرق می‌شوند آنگاه مردم از آدم و موسی علیهم السلام و سپس از محمد صلی الله علیه و آله استمداد می‌کنند. احادیث فوق دلیل بر جایز بودن استمداد مادی و استعانت از دیگران است، اما در مورد طلب دعای خیر از کسی که زنده است، ابوداود و ترمذی از عمر رضی الله عنهما روایت می‌کنند که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواستم که به حج عمره روم، حضرت اجازه فرمود سپس گفت: ﴿لَا تَسْأَلُنَا أَحَدًا مِنْ دُعَائِكُمْ﴾ یعنی، ای برادر از دعای خیر فراموشمان نکن. عمر رضی الله عنهما گوید: این فرمایشی بود که اگر به عوض آن دنیا را به من می‌دادند آنقدر خوشحال نمی‌شدم هم چنین مسلم از عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: (مردی از من نزد شما می‌آید او را او پس گویند، جز مادری کسی را در یمن ندارد، دچار سفیدی پوست شد دعا کرد خداوند آن را بر طرف کرد جز به اندازه یک دینار یا یک درهم، از شما هر کس او را ملاقات کرد برایتان طلب مغفرت می‌کند) و در روایتی آمده است: اگر توانستی که برایت طلب مغفرت کن، چنین کن.)

امام نووی گوید: این حدیث دلیل بر مستحب بودن درخواست دعا و مغفرت از اهل تقوا است اگر چه درخواست‌کننده افضل باشد (مانند پیامبر صلی الله علیه و آله که به عمر رضی الله عنهما فرمود ما را از دعای خیر فراموش مکن) پس اگر بگویی کمکم کن یا به فریادم برس یا از او طلب دعای خیر کنی اشکالی ندارد. کسانی که درخواست

کمک و استعانت از دیگران را درست نمی‌دانند به آیه ایاک نعبد و ایاک نستعین استناد کرده‌اند و نیز به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که به ابن عباس رضی الله عنهما فرمود: (وَإِذَا اسْتَعْتَنْتَ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ) یعنی: (هرگاه کمک خواستی از خدا طلب کن.) و نیز به این روایت: (لَا يُسْتَعْتَابُ بِي أَنْمَا الْمُغِيثُ هُوَ اللَّهُ) یعنی: من کمک‌کننده نیستم فریادرس فقط خداوند است.

پاسخ این است که:

کمک کردن (دو جنبه دارد) یا حقیقی است یا مجازی. کمک‌کننده حقیقی فقط خداوند است و درخواست و استعانت از غیر خدا مجازی است، زیرا کمک‌کننده به تو - که انسانی است چون تو - اگر خداوند او را با دادن قدرت و نیرو کمک نکند قادر نیست که ترا یاری دهد پس کمک گرفتن از دیگران در حقیقت کمک گرفتن از قدرت و امکاناتی است که خدا به او عطا کرده است به دلیل ﴿لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾.

پس آیه ایاک نعبد و ایاک نستعین، استعانت حقیقی را مخصوص خداوند دانسته است و همینطور است سفارشی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به ابن عباس رضی الله عنهما فرموده. این آیه و حدیث توجیه‌کننده انسان است که (هیچگاه) حول و نیروی حقیقی را به کسی (جز خدا) نسبت ندهد، اگر چه از او طلب کمک کند (چون موجودات همه وابسته به خداوند بوده و هر چه دارند از او دارند) و اگر این آیه و حدیث بیانگر این مطلب نباشد متعارض با آیه ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ خواهد بود و نیز معارض این فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: ﴿وَاللَّهُ فِي عَوْنِ الْقَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ﴾ * یعنی خداوند یاور کسی است که یاور برادر خویش است.

* از نظر عقلی و با توجه به واقعیت، انسان بدون تشکیل جامعه و مساعدت و همکاری با دیگران قادر به زندگی نیست. (مترجم)

و اما حدیث ﴿لَا يُسْتَعَاثُ بِئِنَّمَا الْمُقْبِتُ هُوَ اللَّهُ﴾ ضعیف است زیرا روای آن این لهیعة است بنابراین برابری نمی‌کند با احادیث صحیح و با معنا و مفهوم آیات و الله اعلم.

«استعانت از مردگان و طلب کمک از آنها»

سؤال: بعضی از مردم از اولیائی که فوت کرده‌اند طلب رفع نیازمندیها و درخواست کمک و مساعدت می‌نمایند آیا این کار شرک است یا حرام است یا جایز؟

جواب: گفتیم که کمک خواستن از آنان که زنده‌اند جایز است به اجماع علماء، چون درخواست از زنده، درخواست امور مادی است که انجامش ممکن است. ولیکن مرده قادر به کمک در امور مادی نیست، لذا درخواست از اموات درخواستی است معنوی نه چیز دیگر، این موضوع نیاز به توضیح بیشتری دارد. اگر کسی که از اولیاء طلب کمک می‌کند معتقد باشد که آنان مانند خداوند فریاد رس و کمک کننده‌اند این عقیده کفر است و شرک و از آن به خدا پناه می‌بریم ولی اگر منظورش از این درخواست این است که فلان ولی را شفیع خود گرداند یعنی چنین معتقد باشد که خداوند به فریاد و کمک او می‌رسد بخاطر احترام و منزلت این ولی یا نبی، این عقیده کفر نیست، و همینطور اگر بگویید می‌خواهم از این ولی یائنی برایم از خداوند درخواست کمک کند، با وجود اینکه این گفته کفر نیست لکن اولی و بهتر آن است که از الفاظ و عباراتی که محتمل شرک و کفر است اجتناب کرد. زیرا برای مسلمان شایسته است که سخنانش به گونه‌ای باشد که قابل تأویل و تفسیر نباشد. قرآن کریم از بکاربردن الفاظی که هم معنی خوب دارند و هم بد، منع کرده است، من یاب مثال: وقتی که پیامبر ﷺ برای مسلمانان صحبت می‌کرد و نگاهشان متوجه بعضی از آنها نمی‌شد عرض می‌کردند:

﴿رَاعِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ﴾ یعنی: (به ما بنگر، ما را ملاحظه کن یا رسول‌الله ﷺ) یهودیان خوشحال می‌شدند و با آن به پیامبر طعنه زده و او را آزار می‌دادند چون کلمه راعنا در نزد یهود یک نوع دشنام بود، لذا خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا أَنْظِرْنَا﴾ یعنی: ای ایمان آورندگان نگوئید راعنا بگوئید انظرنا (توجه کن که دو کلمه راعنا و انظرنا هر دو به یک معنی هستند جز اینکه اولی احتمال داشتن معنی دیگری نیز دارد.*

بنابراین درست‌ترین است که بگوییم: خدا یا بفر یا دامن برس، بخاطر شأن و احترام فلان ولی. این گفته از نظر عقیده بهتر و به صواب نزدیکتر است.

سؤال: آیا جایز است بر قبر انسان صالحی باستیم و بگوییم: ای فلان از خدا برایم چنین و چنان طلب کن؟ یا برایم طلب مغفرت کن؟ و آیا مخاطب ساختن مرده حرام است یا شرک؟

جواب: این سؤال مشتمل بر سه موضوع است:

۱- مورد خطاب قرار دادن مرده ۲- طلب و درخواست از مرده ۳- درخواست دعای خیر از مرده

۱- مخاطب ساختن مرده: شرک نیست آنطور که بعضی‌ها گویند چرا که در سنت آمده است، اشتباه است که مخاطب ساختن مرده را با طلب کردن از او یکی بدانیم، مگر با وجود قرینه‌ای که بر آن دلالت کند، مانند اینکه کسی هنگام برخاستن و بالا رفتن و انجام هر کاری بگوید: یا علی، یا حسین یا محمد یا عبدالقادر. اینگونه عبارات که درخواست (مستقیم) از آنان است، شرک است.

* یهود راعنا را به گونه‌ای تلفظ می‌کردند که معنای دیگری می‌داد از ماده رعوته بمعنی کم عقلی، حماقت و نادانی. رجوع کنید به تفسیر فی ظلال القرآن، سوره بقره ۱۰۴-۱۰۵. (ترجم)

« دلایل جایز بودن مخاطب ساختن مرده »

۱- پیامبر ﷺ وقتی که کشتگان کفار را در جنگ بدر به داخل چاه انداخت بر سر چاه ایستاد و تک تک آنها را با اسم صدا زد.*

۲- در نماز پیامبر را مورد خطاب قرار داده چنین می‌گویم «السَّلَامُ عَلَیْکَ اَیْهَا النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهَا»

۳- پیامبر ﷺ وقتی به زیارت قبرستان می‌رفت می‌فرمود: «السَّلَامُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الدِّیَارِ أَوْ دَارِ قَوْمِ الْمُؤْمِنِینَ» این خطاب قرار دادن اموات است.

۴- ابن عمر رضی الله عنهما وقتی قبر شریف رسول خدا ﷺ و دو یارش ابوبکر و عمر (رضی الله عنهما) را زیارت می‌کرد می‌گفت: «السَّلَامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یا اَبَا بَکْرٍ السَّلَامُ عَلَیْکَ یا اُمِّی»

۵- در روایتی که عثمان بن حنیف در رابطه با مردی که با عثمان بن عفان (رضی الله عنهما) کار داشت - جلوتر به آن اشاره شد - مرد در دعایش گفت: یا رسول الله

۲- طلب و درخواست (مستقیم) از مرده: به این گونه است که او را به مثابه خداوند قرار دهی و به او بگویی: روزم ده، سلامتم بدار، غم و اندوه مرا بر طرف کن و معتقد باشی که او آنها را همانطور که خداوند انجام می‌دهد بر آورده می‌کند، این عقیده کفر است و شرک و از آن به خدا پناه می‌بریم.

۳- طلب دعای خیر از مرده: همانطور که در بحث استعانت از شخص زنده بیان کردیم طلب دعای خیر از دیگران در قرآن و سنت آمده، پس در طلب آن از مرده مانعی نمی‌بینیم چرا که به ثبوت رسیده مرده می‌شود و زیارت کننده اش را می‌شناسد و

*- پیامبر خطاب به آنان فرمود: آیا آنچه که پروردگارتان وعده داده بود به حق یافتید من آنچه را که پروردگارم وعده کرده بود به حق یافتم. برخی از صحابه پرسیدند یا رسول خدا آیا با مرده‌ها سخن می‌گویی، پیامبر فرمود شما از آنان شنوا تر نیستید آنان قدرت بر جواب ندارند. (مترجم)

در عالم برزخ سخن می‌گوید و نیز به ثبوت رسیده است - همانطور که در بحث های آتی خواهد آمد - پیامبر ﷺ در قبر برزخی اش برای امتش طلب مغفرت می‌کند و اموات سخن می‌گویند و می‌شنوند.

اما اعتقاد به اینکه دعأ و درخواست عبادت است و عبادت از میت ساقط است جوابش به دو گونه است:

اول اینکه عبادت ساقط شده از مرده همان عبادت واجب تکلیفی است، لازمه این قول این است که عبادت او عبادت مستحیی است * چون در حدیث صحیح آمده است وقتی پیامبر ﷺ به معراج برده شد موسی را در قبرش در حال نماز دید و آن نماز غیر واجب بود.

دوم اینکه دعاء دو معنا دارد یکی تمید و عبادت خداوند دیگری طلب حاجت از او اگر وجه اول یعنی عبودیت از مرده حذف شود، در مورد وجه دوم که درخواست دعای خیر از اوست اشکالی نمی‌ماند. والله اعلم^(۱)

« درخواست نیاز از صالحین »

سؤال: آیا طلب نیاز و حاجت یا سلامتی در کنار قبر صالحین یا طلبیدن آن از مرده و یا دادن غذا در کنار قبر جایز است؟

جواب: درخواست سلامتی یا حاجت در کنار قبر صالحین، اگر به قصد طلبیدن آن از خود مرده باشد کفر است و از آن به خدا پناه می‌بریم، چون شفا دهنده و بخشنده و عطا کننده حاجات فقط خداوند است، در این مورد پیامبر فرموده است: «وَ إِذَا سَأَلْتَ فَاسْأَلِ اللَّهَ» یعنی: (هرگاه چیزی را خواستی از خداوند

۱- مراجعه کنید به باب ایمان - در مختصر صحیح مسلم ۲۸/۱ و مراجعه کنید به شرح مسلم - امام نووی، ۲/۲۶۸، (بیت می‌کند در آن که اموات در عالم برزخ با هم ملاقات و مذاکره می‌کنند. (مؤلف)

درخواست کن). اما اگر سلامتی و رفع حاجات را از خداوند می‌طلبید و برکت این ولی خدا را شفیع و واسطه خود قرار می‌دهد اشکالی ندارد مثلاً بگوید: خدایا این مریض را شفا عطا فرما بخاطر احترام و عزت این ولی یا بخاطر شأن و مقام او.

اما عذا دادن، اگر به نیت صدقه و احسان باشد برای آن ولی اشکالی ندارد و حلال است، چون صدقه دادن برای اموات شرعی است و ثواب آن به آنها می‌رسد، در صورتی که بین فقراء توزیع شود چرا که صدقه برای آنها وضع شده است و هم چنین هرگاه دادن غذا به نیت بهبودی مریض باشد چون پیامبر فرمود: (ذَاؤا مَرْضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ) یعنی: (بیماران خود را با دادن صدقه درمان کنید)

« زیارت قبور و مسافرت به قصد زیارت آنها »

سؤال: آیا زیارت قبور سنت است یا بدعت؟ و اگر سنت است آیا مسافرت کردن به قصد زیارت آنها بدعت و حرام است؟ زیرا رسول خدا فرموده است: ﴿لَا تَسْتَدُ الْأَخَالَ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ، الْمَسْجِدِ الْأَحْرَامِ وَ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾^۱
جواب: اولاً در مشروعیت و سنت بودن زیارت قبور توسط مردان کسی از علماء مخالفت نکرده است جز آنچه که از این سیرین و نخعی و شعبی روایت شده است.

زیارت قبور توسط مردان مستحب است و دلیل مشروعیت آن حدیثی است که مسلم و ترمذی از پیامبر روایت کرده‌اند که فرمود: ﴿كَتَبْتُ نَهْيَكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ فَزُورُوهَا فَإِنَّهَا تُذَكِّرُ الْآخِرَةَ﴾^۲

یعنی: (من شما را از زیارت قبور منع کرده بودم از این بیغد به زیارت آنها بروید چرا که آخرت را به یاد شما می‌آورد) مسلم و ترمذی آن را روایت کرده‌اند.

و نیز به دلیل این که رسول خدا ﷺ قبرستان بقیع تخرّفد را زیارت می‌کردند. پیامبر ﷺ در اوائل دعوت به اسلام مردم را از زیارت قبور منع کردند چون نزدیک دوره جاهلیت بودند دوره‌ای که قبور و بتها را تقدیس می‌کردند بعد از اینکه عادات گذشته را ترک کردند و ایمان در دل‌هایشان رسوخ کرد، به آنان اجازه داد که قبور را زیارت کنند تا آخرت برایشان یادآوری شود و پند و عبرت گیرند از کسانی که در رفتن به سوی آخرت از آنان سبقت گرفته‌اند و ترک کردند عیش و نوش و زور و زورهای دنیا را، و جز عمل صالحی که پیش فرستادند چیزی بدست نیاوردند. اما واجب است که زیارت شرعی باشد، خرافات و نوآوریهای خلاف شرع در آن نباشد. زیارت شرعی به اینگونه است که بر اموات سلام کرده و برای آنان دعای خیر کنی و طلب مغفرت نمائی و بگویی: (سلام بر شما ای اهل این دیار، ای مؤمنین و ای مسلمین، ما هم ان شاءالله به شما ملحق می‌شویم، از خداوند برای شما و خود طلب سلامتی می‌کنیم) و امثال این دعاها که در سنت آمده است. و از دست کشیدن بر ضریح و بوسیدن قبر و طواف آن و نذر برای آن اجتناب شود زیرا اینگونه امور اعمال دوره جاهلیت است و جزء زیارت شرعی نیست.

اما زیارت قبور توسط زنان: اگر زیارت زن موجب فتنه گردد یا زینت‌های خود را به نمایش گذارد و با مردان مختلط شود، یا برای نوحه خوانی و شیون و زاری بیاید، حرام است به اجماع علماء و اگر چنانچه زیارتش خالی از اینگونه امور باشد، در مورد جایز بودن آن علماء اختلاف نظر دارند. گروهی از علماء زیارت زنان را حرام دانسته‌اند بنا به حدیث: ﴿أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَعَنَ زَوَارَاتِ الْقُبُورِ﴾^۳ که ابوهریره رضی الله عنه آن را روایت کرده است و امام احمد و ترمذی آن را صحیح می‌دانند. یعنی: رسول خدا ﷺ زنان زیارت کننده قبور را لعن کرد.

گروهی دیگر از فقهاء قائل به کراهت آنند بعضی چون حنفیه آن را مکروه

تحریمی می دانند و بعضی دیگر مکروه تنزیهی *

در این مورد استدلال کرده اند به خبری که مسلم از ام عطیه روایت می کند که گفت: ما زنان از زیارت قبور منع شدیم ولی بر ما واجب نشد. گروهی دیگر آن را جایز می دانند که در مذهب شافعی رحمته الله علیه قول ارجح همین است و در نزد امام احمد مرجوح است.

کسانی که زیارت قبور را برای زنان جایز دانسته اند استدلال کرده اند به فعل امر (فزیروها) در حدیث ﴿فزیروها فانها تذکرُ الآخرة﴾ که دلالت بر عموم می کند زیرا هر گاه فعل امر خطاب به مردان باشد آن امر شامل زنان نیز می شود. (مانند ﴿اقیموا الصلوة﴾)

و نیز بنا به حدیثی که مسلم از عایشه (رض) روایت کرده که عایشه (رض) گفت از رسول خدا ﷺ پرسیدم: وقتی که به زیارت قبور می روم، چه بگویم حضرت فرمود: بگو: السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین.

و نیز بنا به خبری که بخاری از رسول خدا ﷺ روایت کرده روزی پیامبر بر زنی گذشت که در کنار قبرگزتریه می کرد، رسول خدا ﷺ فرمود تقوا داشته باش و صبر کن. (زن پیامبر را نشناخت) و گفت: راحتم بگذارد، پیامبر ﷺ زن را از زیارت نهی نکرد.

و نیز ترمذی روایت کرده که عائشه (رض) قبر برادرش عبدالرحمن را زیارت می کرده

اما حدیث ﴿ان رسول الله ﷺ لعن زوارات القبور﴾ را علماء حمل بر زمانی

*- مکروه تحریمی آن است که منع از آن الزامی است و حکم حرام را دارد یعنی انجام دهندة آن مستحق عقاب است اگر چه تکبیر نمی شود چون دلیل آن ظنی است مانند خواستگاری از زنی که قبلاً از او خواستگاری شده و طرفین توافق کرده اند
مکروه تنزیهی آن است که منع از آن الزامی نیست و انجام دهندة آن مذمت را مؤاخذه نمی شود مانند خوردن گوشت اسب موقع نیاز در زمان جنگ. زادالطالب - احمد نعمتی - مترجم

کرده اند که زن بقصد نوحه و شیون و زاری به زیارت برود.^(۱)

«سفر کردن به قصد زیارت قبور»

امام ابن تیمیه مسافرت کردن به قصد زیارت قبور را منع کرده اگر چه به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ و اولیاء خدا باشد. و امام محمد جوینی - در نقل قولی که از او شده و قاضی عیاض آن را برگزیده است - آن را منع نموده است. دلیل آنان روایتی است که مسلم از رسول خدا ﷺ روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود: ﴿لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ: المسجد الحرام و مسجدی هذا و مسجد الاقصی﴾ و در روایتی ﴿لَا تُشَدُّ﴾ که صیغه مجهول است، ﴿لَا تُشَدُّوا﴾ به صیغه نهی آمده است.

یعنی: (مسافرت کرده نمی شود جز به سه مسجد، مسجدالحرام، مسجدالنبی و مسجدالاقصی) و در روایتی آمده: مسافرت نکنید جز به سه مسجد (مذکور) و وجه استدلال این است که حدیث متضمن نهی از مسافرت است به هر جایی جز سه مسجد مذکور.

اما جمهور علماء از جمله امام الحرمین و یاران محقق امام شافعی آن را جایز دانسته اند و گفته اند: مراد از این حدیث این است که کفایت کامل فقط در مسافرت به این سه مسجد به دست می آید.

سپس گویند: در حدیث نهی از مسافرت به سایر مساجد شده بجز این سه مسجد، چون مسافرت به سایر مساجد متضمن رنج و مشقت بوده، بدون اینکه فایده ای در زیادی ثواب داشته باشد، برای اینکه تمام مساجد در داشتن ثواب

۱- با توجه به اینکه زوارات صیغه مبالغه است یعنی زمانی که زیاد به زیارت قبور می روند برخی گفته اند پیامبر از زیاد رهنج منع فرموده چون موجب می شود زن از سوئلت های خانواده بازماند. (مترجم)

مناوی اند جز این سه مسجد، زیرا عبادت در مسجد الحرام ثوابش برابر است با صد هزار نماز و در مسجد النبی برابر است با هزار نماز و در مسجد الاقصی با پانصد نماز، لذا داشتن چنین ثوابی سفر به سوی آنها را مباح می‌کند. توضیح مطلب اینکه در حدیث مزبور مستثنی منه ذکر نشده، تقدیر آن به دو وجه ممکن است.

وجه اول: مستثنی منه را عموم اماکن در نظر بگیریم به این گونه: لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَى الْأَمَاكِنِ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ. یعنی سفر کرده نمی‌شود به هیچ جایی جز به سه مسجد. البته چنین درست نیست چون لازمه آن منع مسافرت برای تجارت و مطالعه و تحصیل و سایر امور است.

وجه دوم: مستثنی منه را اماکن خاصی در نظر بگیریم که از جنس مستثنی است به این گونه: ﴿لَا تُشَدُّ الرِّحَالُ إِلَى الْمَسَاجِدِ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ﴾. یعنی: سفر کرده نمی‌شود به مساجد جز به سه مسجد.

و این قولی است که علماء بر آن اتفاق نظر دارند، از جمله امام ابن تیمیه مستثنی منه را در این حدیث لفظ مساجد گرفته است، جز اینکه او برای منع مسافرت به قصد زیارت قبور انبیاء و اولیاء به مدلول و مفهوم حدیث استناد کرده است، یعنی یا قیاس اولی.

در فتاوی می‌گوید: (هر گاه سفر کردن به مساجد به استثناء این سه مسجد، به اتفاق امامان چهار مذهب شرعی نباشد و بلکه پیامبر ﷺ از آن نهی کرده است پس چگونه سفر برای - زیارت قبور جایز است؟ مقایری که بمنوان مسجد و بت و یادبود قرار گرفته‌اند و به آنها شرک می‌ورزند و به عوض خداوند از آنها درخواست حاجت می‌کنند، تا آنجا که بسیاری از کسانی که قبور را گرامی و بزرگ می‌دارند زیارت قبور را برتر از زیارت خانه خدا می‌دانند.

جواب آن اینست که (اولاً) این استدلال عام بودن امر به زیارت در (فُزُورُوهَا) را

نقض نمی‌کند، چون پیامبر امر به زیارت کرد بطور کلی چه نزدیک باشد و چه دور که نیاز به مسافرت باشد، و ممکن است که مسافرت کردن سنت باشد آنگاه که سنت زیارت کردن جز با مسافرت کردن تحقق نیابد چون آنچه که باعث انجام گرفتن سنت شود آن نیز سنت است مانند آنچه که باعث انجام گرفتن امر واجب شود آن نیز واجب است.*

علت آن اینست که مقابر (همه) در محل زندگی آنکه می‌خواهد سنت زیارت را به جا آورد وجود ندارند مگر مقابر دوری که جز با مسافرت به آنها نمی‌رسد فلذا مسافرت با این نیت سنت خواهد بود. گذشته از این پیامبر ﷺ بقصد زیارت قبر مادرش به قبرستان ابواء سفر می‌کرد.

(ثانیاً) اموری که امام ابن تیمیه به سبب آنها زیارت قبور و مسافرت به قصد آن را منع کرده است عبارتند از: قرار گرفتن قبور بمنوان مسجد و بت و شرک، و بعضی خداوند از آنان در خواست کردن و برتری دادن زیارت آنها بر زیارت خانه خداست.

این موارد که او ذکر کرده است انجامشان در کنار قبوری که نزدیک هستند و نیازی به مسافرت ندارند نیز ممکن است، پس باید آنگونه اعمال و امور را منع کرده نه مسافرت کردن به قصد زیارت (شرعی). چه پسا زائری که مجاور مقابر است چنین اعمال خلاف شرع را انجام دهد، در حالیکه کسی که از راه دور آمده است مرتکب آن نشود.

پس لازم است زیارتی منع شود که همراه با تقدیس قبر و بوسیدن و دست کشیدن به آن و طواف بر آن و اختلاط زن و مرد است، خواه زائر ساکن آنجا باشد یا مسافر، بنا براین نباید مسافرت به قصد زیارتی که خالی از این امور است را منع کرد پس

* - مثلاً اجرای احکام شرعی واجب است و این کار انجام نمی‌گیرد مگر اینکه حکومت اسلامی باشد بنابراین تشکیل حکومت اسلامی نیز واجب است. (مترجم)

زیارت سنت است و گاهی بخاطر انجام منکرات و نوآوریهای خلاف شرع حرام می‌شود، لذا آنچه معنوع است بدعت و خرافات همراه با زیارت است نه نفس مسافرت کردن به قصد آن.

اما اینکه گفته‌اند فعل امر به زیارت (در حدیث مذکور) جمع است و عام و برای زیارت مقابر آمده است (بصورت کلی و عمومی) نه برای زیارت قبری واحد، از دو نظر صحیح نیست:

۱- (ال) جنبه‌ی اگر بر جمع وارد شود، معنی مطلق بودن آن را از بین می‌رود و معنای آن هر مفردی است که جنس قبر بر آن اطلاق شود خواه مفرد باشد یا جمع
 ۲- پیامبر ﷺ بعضی از قبرها را جهت زیارت مشخص کرده بود، بر قبر برادر رضاعی اش عثمان ابن مظعون چندان سنگ نهاده بود و می‌فرمود: ﴿اتَّعَرَفْ بِهَا قَبْرَ أَخِي﴾ یعنی: (می‌خواهم که قبر برادرم را بشناسم)

شناختن قبر جز برای زیارت فایده و سودی ندارد. گذشته از این بیان شده که عائشه (رض) علی‌الخصوص قبر برادرش عبدالرحمن را زیارت می‌کرد^(۱)

« به خدا و به تو اعتماد و اتکاء می‌کنم »

سؤال: امروز بسیاری از مسلمانان با این سخن که بر خدا و تو اتکاء می‌کنم یا از خداوند و از تو کمک می‌گیرم و یا خداوند و دارو یا طبیب شفایم دادند مخالفت می‌کنند و چه بسا آن را شرک می‌دانند، چون با حرف (واو) که برای مشارکت در حکم بکار می‌رود، مخلوق بر خداوند معطوف شده است استناد آنان به حدیثی است که امام احمد و ابن ماجه و ابوداود از ابی‌حذیفه روایت کرده‌اند که

۱- فتاوی‌ ابن تیمیه ۳۳۴/۲۴ و ۳۶۱/۲۷ - المغنی لابن قدامة ۲۷۰/۴ - المجموع ۳۰۹/۵ - شرح مسلم - نووی ۶/۹ و ۶/۱۰ ذیل الاطهار ۱۶۴/۴

رسول خدا ﷺ فرمود: ﴿لَا تَقُولُوا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ شَاءَ فَلَانٌ وَ قُولُوا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ شَاءَ فَلَانٌ﴾.

یعنی: نگویید آنچه خدا و فلانی خواهند بلکه بگویید آنچه خدا خواهد و سپس فلانی) و نسائی با اسناد متصل از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: ﴿إِذَا حَلَفَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَقُلْ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ شِئْتُ وَ لَكِنْ يَقُلْ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ شِئْتُ﴾ یعنی: هرگاه یکی از شما قسم خورد (و تأکید کرد) نگویید آنچه خدا خواهد و تو، بلکه باید بگویید آنچه خدا خواهد و بعد تو)

آیا این برداشت صحیح است؟

جواب: من نهی پیامبر ﷺ را به دو صورت مطرح می‌کنم:

۱- (واو) و (فاء) و (ثُمَّ) از ادوات عطف هستند و شراکت در حکم را می‌رسانند. اگر بگویی: دَخَلَ عَلِيٌّ وَ خَالِدٌ يَأْتِي خَالِدٌ يَأْتِي ثُمَّ خَالِدٌ هر سه مورد این معنا را می‌رسانند که خالد مانند علی داخل شد. جز اینکه تفاوت آنها این است که (واو) برای جمع به طور مطلق است، با صرف نظر از اینکه آیا هر دو با هم داخل شدند یا خالد قبل از علی داخل شد یا بعد از او.

و حرف (فاء) مفید این معناست که معطوف (خالد) بلافاصله بعد از علی داخل شده است و حرف (ثُمَّ) مفید این معناست که معطوف پس از مدتی بعد از علی داخل شده است، پس چرا فقط حرف (واو) را به مشارکت اختصاص داده‌اند؟

۲- در بسیاری از آیات و احادیث بوسیله حرف (واو) غیر خدا بر خدا یا فعل مخلوق بر فعل خدا معطوف شده است. از جمله آیه: ﴿هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِتَضَرُّهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾. انزال ۶۶/۱ یعنی: (او کسی است که ترا با کمک و نصر خود و کمک مؤمنان قدرت داد.)

و نیز ﴿وَ مَن يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَّقْ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِدًا فِيهَا﴾ یعنی: (هر کس اطاعت نکند از خدا و رسولش و از حدود الهی تجاوز کند او را داخل در

آتش کند که جاودان در آن باشد سوره شاه آیه ۱۴)

از جمله خطیبی در حضور رسول خدا ﷺ چنین گفت: ﴿مَنْ يُطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ رَسَدَ وَمَنْ يُضَيِّعُهُمَا فَقَدْ عَوَى﴾ یعنی: (هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند به راه راست هدایت شد و هر کس از آن دو نافرمانی کند گمراه شد.

پیامبر فرمود: چه بد خطیبی هستی! او سخن او را چنین تصحیح فرمود: قل و من يعص الله ورسوله فقد غوي. حضرت مثنی آوردن ضمیر در (يُضَيِّعُهُمَا) را منع فرمود نه عطف با (واو) را، بلکه عبارت را برای آن خطیب با عطف با (واو) اصلاح کرد.

در حقیقت من متعجب بودم از مخالفت با عطف مخلوق بر خداوند، چون منظور از آن را درک نمی‌کردم تا اینکه در کتاب نیل الاوطار دیدم شوکانی از امام شافعی نقل می‌کند که در این باره گفته است: علت نهی پیامبر از گفتن ماشاءالله و شئت و اجازه گفتن ما شاء الله ثم شئت یا ثم شئت فلان، این است که اراده و خواست انسان بعد از اراده و مشیت الهی است خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾. سوره الدهر ۴۰

یعنی: (اراده نمی‌کنید چیزی را مگر آنکه خدا خواهد.) امام شافعی رحمته می‌گوید: خداوند بندگانش را آموزش می‌دهد که مشیت خدا غیر از اراده و خواست آنان است و خواست و اراده آنان انجام نمی‌گیرد مگر آنکه خدا خواهد، لذا به رسولش گفته می‌شود ما شاء الله ثم شئت (آنچه خدا خواهد بعد تو خواهی) نه ما شاء الله و شئت (آنچه خدا خواهد و تو) ^(۱۱) پس معلوم شد که رعایت عطف در اموری است که مربوط به مشیت است نه در سایر افعال چون هیچ فرقی بین (واو) و (ثم) در تشریک و شراکت حکم نیست همانطور که توضیح دادم.

امان‌نهی پیامبر از خطیب در مورد عطف به (واو) نبود (چون خود حضرت فرمود: ﴿قُلْ مَنْ يُضَيِّعُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ عَوَى﴾ بلکه در مثنی آوردن ضمیر بود (در يَضَيِّعُهُمَا) برای اینکه او در صدد بیان خطبه بود و خطبه باید واضح و گویا باشد نه مبهم، و ضمیر از اقسام کنایات و مبهمات است. و نیز پیامبر گمان کرده که خطیب با آوردن ضمیر مثنی خدا و رسول را مساوی می‌داند، لذا با توضیح خود خواستند عطف بر اسم کند تا بین خدا و رسول فاصله افتد، زیرا از شروط تشبیه اتحاد دو مفرد است. با این وجود رسول خدا ﷺ در جای دیگری ضمیر مثنی را بکار می‌برد چون در حال خواندن خطبه نبودند لذا فرمود: ﴿أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمْ﴾. یعنی: (اینکه خدا و رسولش در نزد او گرامی‌ترند از همه چیز.) چون در حال تعلیم بودند نه در حال ایراد خطبه. بنا به آنچه گذشت متهم کردن کسی که مخلوق را با (واو) عطف بر خدا می‌کند نه با (ثم) نادرست است و حق جایز بودن آن است. متأسفانه بعضی بر مقام ابوبکر صدیق رضی در نزد پیامبر صلی جسارت کرده گویند: باید از مشرک بودن ابوبکر ترسید چون هنگامی که تمام مالش را بخشید، پیامبر پرسید از او ای ابوبکر برای خود چه باقی گذاشتی؟ گفت: خدا و رسولش را (أَبَقِيْتُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) با حرف (واو) رسول را بر خدا معطوف کرد. ناکام باد چنین کسی، آیا نمی‌داند این قول خود دلیل بر جایز بودن عطف مخلوق با (واو) بر خداوند است؟! زیرا پیامبر او را از آن نهی نفرمود.

آیا امثال این شیوه و مسلکها، بعنوان یاری و کمک کردن به سنت است یا بخاطر تعصب به جهت‌گیری خاصی است، همانگونه که فرقه‌های منحرفه در گذشته نسبت به آراء و اصول عقاید خود تعصب می‌ورزیدند؟

گفتن نیت نماز

سؤال: نمازگزار نیت نماز را به زبان بگوید یا به قلب؟ و آیا بزبان آوردن نیت بدعت است؟

جواب: محل نیت قلب است جز اینکه بزبان آوردن آن همراه با نیت قلبی بهتر است تا اینکه زبان تقویت کننده آن باشد، همانطور که به زبان آوردن نیت بدون حضور قلب، عبادتی بآن تحقق نمی یابد، چون اصل حضور قلب است و زبان مؤید آن.

مثلاً اگر شما در صدد کمک به کسی باشید کافی است که دستتان را به سوی او دراز کنید که آن را بگیرد اما اگر همزمان با دراز کردن دست بگوئید بفرمائید یا دستم را بگیرد مسلماً بهتر است.

و اگر برخی از فقهاء گویند تلفظ نیت بدعت است، منظورشان بدعت از نظر لغت است که مراد از آن ایجاد هر چیز تازه ای است که قبلاً شبیه و مانندی نداشته است، نه بدعت به اصطلاح شرعی، چون بزبان آوردن نیت ضلالت و گمراهی نیست که اگر کسی آن را بگوید مستحق عذاب دوزخ شود (زیرا پیامبر فرمود) هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی جایگاهش دوزخ است همانطور که قبلاً بیان شد.

خواندن آیه الکرسی بعد از نمازهای پنجگانه

سؤال: آیا خواندن آیه الکرسی بعد از نمازهای پنجگانه مشروع است یا بدعت؟

جواب: خواندن آن مشروع است بنا به روایتی که نسائی از ابو امامه روایت کرده است و این حیث آن را صحیح دانسته است. ابو امامه گوید رسول خدا فرمود:

﴿مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ دَبَّرَ كُلَّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ لَمْ يَنْتَعَمْ مِنْ دُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّا الْمَوْتُ﴾^(۱)
یعنی: هر کس بعد از نمازهای واجب آیه الکرسی را بخواند چیزی جز مرگ مانع ورود او به بهشت نمی شود.^(۱)

در روایتی که طبرانی آورده، (قل هو الله احد) نیز آمده است و سیوطی آن را در جامع الصغیر صحیح دانسته است.

منوای در فیض القدر گوید: (این حدیث را ابن جوزی جزو احادیث جعلی آورده بخاطر اینکه تنها محمد بن حمید آن را روایت کرده است، رأی ابن جوزی را دیگران رد کرده اند چون بخاری که از اجل بزرگان علم حدیث است به او استناد کرده است و یحیی بن معین که از اجل بزرگان علم رجال است او را موثق و قابل اعتماد دانسته است.)

ابن القیم در زاد المعاد گوید: (برخی از علماء آن را صحیح می دانند، حسین بن بشر گوید که نسایی درباره آن گفته است، عیبی ندارد و در جای دیگری گوید: قابل اعتماد است. اما محمد بن حمید و محمد بن زیاد الهانی، بخاری در کتاب خود به آنها استناد کرده است، و گفته اند حدیث مطابق روش اوست. و برخی دیگر آن را جعلی می دانند، ابن جوزی آن را در کتابش جزو احادیث جعلی آورده است بخاطر اینکه تنها محمد بن حمید آن را روایت کرده است. ابو حاتم رازی گوید قابل استناد نیست و یعقوب بن سفیان گوید موثق و یقوی نیست بعضی دیگر از حافظان حدیث^(۲) این قول را رد کرده اند و محمد بن حمید را

۱- البته به شرط آنکه سایر واجبات را انجام دهد و از منکرات بپرهیز کند. رسول خدا (ص) فرمود: با هر سبحان الله گفتن درختی در بهشت برای شما غرس می شود یکی از صحابه عرض کرد پس ما درختان زیادی خواهیم داشت زیرا هر فرودی بی به شرط آنکه برایش آتش نریسند و قرآن کریم هم می خوانند: ﴿لَا تَبْتَغُوا أَجْرًا نَكَمَ بِالْمَنِّ وَالْأَدَى﴾. (مترجم)
۲- حافظ کسی است که بر سنن رسول خدا (ص) احاطه داشته و موارد اتفاق و اختلاف آن را بداند و به آثار راویان و طبقات مشایخ حدیث کاملاً مطلع باشد.
مترجم به نقل از درایة الحدیث - مدیر شاه چی

موتقی دانسته‌اند و گفته‌اند: او بزرگتر از آن است که حدیث جعل کرده باشد و امام بخاری بزرگترین عالمی که کتاب حدیث تألیف کرده به او استناد کرده است و یحیی بن معین بزرگترین کسی که در علم رجال صاحب تألیف است او را موتقی دانسته است. طبرانی هم در کتابش از عبدالله بن حسن نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس بعد از نمازهای واجب یومیه آیه‌الکرسی را بخواند تا نماز دیگر در ذمه و پناه خداوند است.)

این حدیث از حدیث ابوامامة و علی ابن ابیطالب رضی الله عنهما و عبدالله ابن عمر و مشر بن شعبة و جابر بن عبدالله و انس بن مالک (رضی الله عنهم) روایت شده و در هر یک از این طرق عددهای ضعیف وجود دارند ولی وقتی که با وجود تفاوت در طرق و اختلاف راویان آنها را ضمیمه هم کنیم (و قوت هر طریق را مد نظر قرار دهیم) معلوم می‌شود که این حدیث دارای اصل و اساسی است و جعلی نیست. از استادمان ابوالعباس ابن تیمیه مطلع شدم که گفت: آیه‌الکرسی را بعد از هیچ نمازی ترک نکردم ^(۱) پایان سخن ابن قیم.

منذری در التریغیب و الترهیب گوید این حدیث را نسائی و طبرانی با چندین سند روایت کرده‌اند که یکی از آنها صحیح است، ^(۲) و شیخ ابوالحسن گوید: این حدیث مطابق شرط بخاری است ^(۳) (راوی مروی عنه را دیده است) و ابن حبان در کتاب الصلاة آن را صحیح دانسته است، و هیشمی در مجمع الزوائد آن را آورده است و گوید: طبرانی در کتاب الکبیر و الاوسط آن را با چندین سند روایت کرده

۱- زادالمعاد ۱/۱۶۰ و فیض‌القدیر ۱/۱۹۷/۶ و مجمع‌الزوائد ۱/۱۰۴/۱ و التریغیب و الترهیب ۴/۴۵۲/۲
 ۲- حدیث صحیح حدیثی است که شخصی عادل و ضابط (آنکه متن حدیث و کتابت آن را بخوبی می‌داند) با سند متصل نامی‌رسد به پیامبر (ص) روایت کرده باشد و نیز خالی از شذوذ (عدم تعرض با حدیث مشهور) و علت (یعنی که موجب ضعف حدیث شود) باشد. به نقل از ریگه ی‌ره هبه ر- عبدالکریم مدرس
 ۳- بخاری شرط صحت حدیث را ملاقات راوی با مروی عنه (کسی که از او روایت شده) میداند. (مترجم)

که یکی از آنها عالی است ^(۱)

بلند کردن صدا در مسجد

سؤال: حکم شرعی بلند کردن صدا در مسجد هنگام ذکر و دعاء چیست؟ و همچنین حکم سلام کردن در آن؟

جواب: ذکر و دعاء کردن در مسجد دو نوع است:

بخشی که بعد از نمازهای پنجگانه سنت است بخشی دیگر در غیر از اوقات نماز. در فضیلت آذکاری که بعد از نمازهای پنجگانه سنت است احادیث زیر روایت شده است:

مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ سَجَّ اللَّهُ دَبْرَهُ كُلَّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ وَ حَمَدَ اللَّهَ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ وَ كَبَّرَ اللَّهَ ثَلَاثًا وَ ثَلَاثِينَ قَتَلَكَ سَبْعَ وَ تِسْعُونَ وَ قَالَ تَمَامَ الْعِيَاةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حَذَّهٗ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمَلَكُ وَ لَهُ الْأَحَدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ عَفِيفٌ حَطَّيَاةٌ وَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ» یعنی: هر کس بعد از هر نمازی ۳۳ بار سبحان الله گوید و ۳۳ بار الحمد لله و ۳۳ بار الله اکبر که می‌شود ۹۹ بار، و آن را با لا اله الا الله و حذّه لا شریک له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدير به صد رساند گناهانش بخشیده شود اگر چه به اندازه کف دریا باشد.

بلند کردن صدا در این ذکر و دعاء مشروع است بنا به روایتی که بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: در عهد رسول خدا ﷺ بعد از اینکه مردم نماز را تمام می‌کردند یا صدای بلند دعا می‌کردند.

ابن عباس گوید: به یاد دارم **پس از نماز دعا می‌کردند و من آن را می‌شنیدم** اما

۱- حدیث عالی آن است که با سند متصل و با کسی از راویان به پیامبر برسد. (از مرجع فوق)

روایتی که بخاری از ابن عباس روایت کرده است این است که ابن عباس رضی الله عنه گفت: می دانم که پایان نماز پیامبر با تکبیر بود.

ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری گوید: گویا آنان بعد از نماز، با الله اکبر دعا را شروع می کردند قبل از اینکه سبحان الله و الحمد لله را بگویند چون در بیشتر روایاتی که در این مورد است سبحان الله مقدم بوده بر الحمد لله و الله اکبر ولی در روایت ابن عجلان الله اکبر مقدم بر الحمد لله است.

سیس ابن حجر گوید: ابوداود مانند آن را از ابوهریره نقل می کند که اول الله اکبر می گفتند بعد الحمد لله و سپس سبحان الله، همینطور در حدیث ابن عمر رضی الله عنهما سیس چنین می گوید: این اختلاف روایات دلیل بر آنست که در این ذکر ترتیب لازم نیست مؤید آن مطلبی است که در حدیث باقیات صالحات* آمده است که: (اشکالی ندارد با هر کدام از آنها شروع کنی).

در اینجا مطلبی هست که ما یلم آن را مطرح کنیم:

بعضی چنین می پندارند که خواندن اذکار بعد از نماز با جماعت یا فردی بدعت و ضلالت است همچنین گمان می کنند اینکه یکی از نمازگزاران می گوید سبحان الله الحمد لله، الله اکبر و دیگران بعد از او تکرار می کنند نیز بدعت است. ای کاش می دانستم از چه نظر بدعت است؟! ^(۱)

آیا بخاطر اینکه با صدای بلند خوانده می شود؟ (اگر علت این باشد) برای معلوم شد که دعا کردن با صدای بلند نه تنها برای مبلغ بلکه برای همه مشروع است، یا بخاطر اینکه با جماعت و متحد و یک پارچه خوانده می شود بدعت است؟! (اگر علت این است) احادیث صحیحی که دال بر مشروعیت ذکر و دعاء

*- رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: باقیات صالحات این کلمات است: ﴿سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله اکبر﴾. کیمیای سعادت - امام محمد غزالی - مترجم.

به جماعت است مشهورتر از آنند که مخفی بمانند. یا اینکه بخاطر راهنمایی و آموزش و تشویق نمازگزاران بدعت است؟! ^(۲)

نه.. نه ای جوانان اسلام.. این ذکر و او را بدعت نیست، نشستن متحد و یک پارچه برای ذکر خدا بدعت نیست، بدعت این است که هر امری که مبتنی بر اصول اسلام است را بدعت بدانیم و بنام بدعت رد کنیم، بدعت این است که هر چیزی که به فکرمآنان نمی رسد و با عقلمان ثابت نمی شود، بدعت بدانیم.

این دعای دسته جمعی و تبلیغ آن باعث می شود که این اذکار نسل بعد از نسل حفظ شوند و ترک تبلیغ آن و انجامش بصورت انفرادی موجب آن می شود که بسیاری آن را ترک کرده و حفظ نمایند.

با توجه به اینکه نمازگزاران به صورت انفرادی هستند و آهسته دعا می کنند و فقط آنچه را که مبلغ می گوید تکرار می کنند، کجای این کار بدعت است؟! نوع دوم اذکار، آن است که گروهی در غیر از اوقات نماز جمع می شوند و بصورت دسته جمعی دعاء می کنند این قسم نیز اشکالی ندارد مادام که موجب تشویخ خاطر نمازگزاران نشود. خداوند می فرماید:

﴿ فِي بُيُوتٍ أُذِّنَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَ يَدُكُزَّ فِيهَا إِسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴾. سوره نور آیه ۳۶ یعنی: در خانه هایی که خدا اذن داده نام او در آنها بلند شود و یاد گردد، در آنها برای او اوقات صبح و شام تسبیح می کنند. ^(۳)

این ذکر اعم از این است که بعد از نماز باشد یا در غیر اوقات نماز، و همانطور که گفتیم احادیثی که در فضیلت دعاء دسته جمعی رسیده است بیشتر از آن است که مخفی بماند. اما منع ابن مسعود از گروهی که در مسجد دعاء می کردند، و اینکه کار آنها را بدعت شمرده است، احتمال دارد احادیثی که دال بر ذکر به جماعت است به او نرسیده است، زیرا لازم نیست که هر یک از اصحاب به

۱- شرح بخاری - فتح الباری ۲/۲۶۶ الفتاوی - ابن تیمیه ۵۲۰/۲۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰

تمام احادیث احاطه داشته باشد، با وجود این مخالفت ابن مسعود رأی یک‌سایبی است نمی‌تواند ناقض احادیثی باشد که از طرف رسول خدا ﷺ ثابت شده است.*

حکم سلام کردن در داخل مسجد

سلام کردن در مسجد اشکالی ندارد مادام که کسی در حال نماز نباشد، اگر سلام کردن موجب تشویش خاطر نمازگزاران می‌شود ترکش بهتر است و نیز اگر کسی مشغول قرائت قرآن یا تدریس علوم دینی باشد، بهتر آنست که سلام کرده نشود.

حال اگر کسی سلام کرد آیا جوابش لازم است؟

علماء دو نظر دارند برخی گویند جوابش لازم نیست و بعضی گویند بعد از قرائت واجب است.

و اگر چنانچه در اثناء قرائت جوابش را داد بهتر آنست که تعوذ (اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) را در قرائت مجدد تکرار کند و الله اعلم^(۱)

شمردن سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر با انگشتان دست

سؤال: آیا شمردن سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر بعد از نماز فقط با انگشتان دست راست جایز است یا با هر دو دست؟

* برخی گویند خداوند سبح و قریب است لذا نیازی به جهر در دعا نیست و به آیه ۵ و ۶ سوره ابراهیم استناد می‌کنند که می‌فرماید: «وَأَذِّنْ لِلْعَذَابِ فَيُطْفِئُ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْقُدُّوْ وَالْإِصْحَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ» یعنی: خدا را یاد کن با تضرع و هراس و پوشیده، در بلنداد شبانگاه و هیچگاه از غافلین مباش. اولاً حکم ذکر جهری و سری هر دو در قرآن و سنت مثلاً از کار صحیح و عید قربان و ریشمان جهری هستند ثانیاً بلند کردن صدا بخاطر خداوند نیست زیرا او آگاه به بهانه و آشکاراست بلکه سخن گفتن ضمن آنکه یک نیاز آدمی است موجب تأکید و تقویت دل شده و باعث آرامش و شفای خاطر می‌گردد. (مترجم)

۱- شرح مسلم - نووی ۸۲/۵ و المعنی - ابن قدامة ۵۶۰/۱

جواب: ۱- امام احمد و ترمذی و ابو داود از بسره که یکی از زنان مهاجر است، روایت می‌کنند که گفت: رسول خدا ﷺ به ما فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالتَّهْلِيلِ أَوْ التَّسْبِيحِ وَ التَّقْدِيسِ وَ لَا تَقْعَلْنَ فَتَسْتِئِنَّ الرَّحْمَةَ وَ أَعْقِدْنَ بِالْأَنَامِلِ قِيَاتَهُنَّ مَسْئُولَاتٌ مُسْتَسْتَبَقَاتٌ» یعنی: بر شما یادگفتن لا إله إلا الله و سبحان الله، اگر آن را نگوئید رحمت خدا را فراموش می‌کنید، و آنها را با انگشتان پشمارید زیرا روز قیامت از آنها بازخواست می‌شود و به نطق در می‌آیند.

۲- ابن عمر رضی الله عنهما گوید رسول خدا را دیدم که سبحان الله را می‌شمرد و در روایت ابو داود و دیگران آمده است: با دست راستش. این حدیث را ابو داود و ترمذی، حسن دانسته‌اند و نسائی و حاکم صحیح^(۱)

محققاً از روایات معلوم شد که بطور کلی بیشتر آنها دلالت بر شمردن با انگشتان می‌کنند و علت آن را این گفته‌اند که انگشتان (در روز قیامت) بر تسبیح کننده شهادت می‌دهند و هر قدر تعداد انگشتان (با تکرار تسبیح) بیشتر باشد، شاهد و گواه بیشتر خواهد بود. در روایت ابو داود شمردن با انگشتان دست راست قید شده است پس بنا به رأی کسی که حکم مطلق را بر مفید حمل می‌کند اشکالی ندارد که فقط با دست راست تسبیحات را بشمارد، هر کدام از این دو حالت مزایایی دارند:

حالت اول: موجب کثرت شهود است و حالت دوم در بردارنده فضیلت و یتیم سمت راست است. بنابراین دلیلی برای تعصب و ورزیدن به یکی و بدعت شمردن دیگری نیست، بلکه می‌توان تسبیحات را یا با هر دودست شمرد یا فقط با دست راست.

حکم پوشیدن لباس بلند

سؤال: حکم پوشیدن لباس بلند برای مردان چیست؟

جواب: حکم پوشیدن لباس بلند برای مردان به شرح آتی است:

۱- مستحب است تا نصف ساق باشد. بنا به روایتی که مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است که ابن عمر رضی الله عنهما گفت: روزی از کنار پیامبر رد شدم در حالیکه جبه و بالا پوشم شل و آویخته شده بود حضرت فرمود: ای عبدالله جبهات را بلند کن، من آن را بلند کردم از آن بیمد تا کنون آنچه که خوب و مناسب است انجام داده‌ام، بعضی از او پرسیدند: تا کجا؟ گفت تا نصف ساق. لازم است این حکم را بغیر از بالا پوش به سایر لباسها مثل شلوار سرایت داده و به نوع خاصی اختصاص ندهیم زیرا همانطور که ابن جریر طبری می‌گوید، چون جبه و بالا پوش لباس رایج و مرسوم آن زمان بوده است از این لحاظ از آن نام برده شده است. از جمله چیزهای عجیب این است که بعضی را می‌بینیم که لباسش را تا نصف ساق کوتاه کرده و شلوارش را تا پایین تر از قوزک پا بلند کرده است، کسی که خواهان سنت پیامبر است باید حدیث را بر لباسهایی مثل جبه و بالا پوش و آنچه که مانند آن است تطبیق دهد.

چون شعبه از محارب که این حدیث را از ابن عمر رضی الله عنهما شنیده بود، پرسید آیا جبه و بالا پوش خود را معین کرد؟ گفت: هیچ پیراهن و بالا پوشی را معین نکرد
۲- جایز است بدون کراهت که تا قوزک پا بلند باشد، چون تا این حد از آن نهی نشده است و نیز اگر بخاطر بیماری یا زخم یا ضرورت دیگری باشد.

۳- حرام است اگر بخاطر فخر و مباهات تا زیر قوزک پا برسد، چون در گذشته این فرم مرسوم بوده و تقریباً تا حدود سی سال پیش هم وجود داشت، نمونه‌ای از مظاهر تکبر و مباهات بوده است، رؤسای قبائل دنیالّه لباسهایشان را دراز می‌کردند بطوریکه باندازه یک ذرع یا کمتر بر روی زمین کشیده می‌شد و یک نفر در پشت سرشان مأمور بود که آن را بلند کند تا نخیس یا کثیف نشود. دلیل منع آن روایتی است که بخاری و مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله:

فرمود:

﴿مَنْ جَزَّ ثَوْبَهُ مَخِيلَةً لَمْ يُنْظَرْ اللَّهُ عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ یعنی: هر کس بخاطر تکبر لباسش را به دنبال خود بکشد خداوند در روز قیامت نظر لطف به او نخواهد انداخت.

احادیثی که در این مورد بطور مطلق و بدون قید مباهات وارد شده‌اند را باید حمل بر مقید نمود و با قید تکبر و فخر در نظر گرفت.

۴- اگر لباس به پایین تر از قوزک پا برسد و منظور از آن فخر و مباهات نباشد مکروه است با کراهت تنزیهیه* چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه وقتی حدیث فوق را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنید گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله دو طرف جبه‌ام آویخته و فروهشته است مگر آنکه آن را با دست بلند کنم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو از کسانی نیستی که بخاطر فخر و مباهات چنین می‌کنند. در روایت دیگری چنین آمده است: تو از آنان نیستی.

و نیز اگر احتمال آلوده شدن آن باشد مکروه است چون خداوند فرمود:
﴿وَتِيَابِكُمْ فَطَهِّرُوا﴾ یعنی: لباس را پاکیزه کن. بعضی از مفسرین گویند: یعنی لباس را کوتاه کن تا آلوده به نجاست نشود.^(۱)

مسح بر جوراب

سؤال: بحث دربارهٔ مسح بر جوراب پشمی یا نخی ضخیم آویخته یا نایلون زیاد است آیا مسح بر جوراب جایز است؟ لطفاً رأی صحیح و دلیل آن را بیان کنید.
جواب: بسیاری از صحابه و بزرگان دین مسح بر جوراب را جایز می‌دانند از

* توضیح کراهت تنزیهیه در بحث زیارت قنود گذشت

۱- مراجعه کنید به شرح مسلم - نووی ۶۱۱۴ - ۶۴ و فتح الباری - ۴۵۴/۱۰ - ۲۶۴

جمله: عمر بن خطاب رضی الله عنه و علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن مسعود و براء و انس و ابو امامه و ابو حنیفه و ابن المبارک و امام احمد و اسحاق رضی الله عنهم امام شافعی رضی الله عنه آن را به شرط پوشیدن صندل (روباز) جایز می‌دانند.

استناد کرده‌اند به حدیث مغیره بن شعبه که گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وضو گرفت و بر جوراب و کفشهایش مسح کرد، این حدیث را ترمذی روایت کرده و گوید حسن و صحیح است ^(۱) جز اینکه علماء دو شرط را لازم دانسته‌اند که باید در جوراب باشد، آن دو شرط عبارتند از اینکه چندان ضخیم نباشند که پوست پا پیدا نباشد و اینکه فرسوخ را با آن طی کرد بدون اینکه پاره شود. و این مشابه جورابهایی است که از پشم خالص بافته می‌شوند یا از نوعی که پوست پا پیدا نبوده و هنگام مسح رطوبت دست به پا نرسد.

اما جایز دانستن مسح بر جوراب بطور مطلق اگر چه نازک هم باشد، مشابه آنچه که از نایلون ساخته می‌شود، به این دلیل که در حدیث بطور مطلق و بدون قید ذکر شده است، قطعی و مسلم نیست چون باید شرایطی را که در آن مسح بر جوراب انجام گرفته و نیز شرایطی که شرع برای آنها در نظر گرفته است مراعات کرد در آن زمان غیر از جورابهای ضخیم نوع دیگری وجود نداشته است (که از چرم نازک یا نمد درست می‌کردند) جورابهای نازک نو ظهورند و بیشتر از سی سال از ظهور آنها نمی‌گذرد به این ترتیب معلوم می‌شود جورایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن مسح کرده است ضخیم بوده و از جنس نایلون نازکی که بدن نماست و رطوبت دست به پوست پا می‌رسد، نبوده است. *

وضعیت دستها به هنگام قیام در نماز

سؤال: بعضی از نمازگزاران دستهایشان را در طرفین رها می‌کنند (مانند مالکیه و امامیه) و برخی دست راست را بر روی دست چپ در زیر ناف می‌گذارند و گروهی بالای ناف زیر سینه و برخی روی سینه و دست راست را به مرفق دست چپ می‌رسانند و برخی دیگر کف دست راست را بر دست چپ می‌نهند و آن دو را به جانب قلب می‌کشانند به گونه‌ای مبالغه‌آمیز که مرفق دست چپ به پشت متعایل شده و چه بسا از صف بیرون رود، این شکل موجب می‌شود که مینه نمازگزار کج شود، کدام وضعیت سنت است؟

جواب: اولاً رها کردن دستها در طرفین وضعیتی است که ابن زبیر و حسن بصری و ابراهیم نخعی و لیث بن سعد به آن قائل‌اند، بنا به خبری که ابن قاسم از مالک روایت کرده است و در نزد یاران امام مالک روایتی مشهور است. ^(۱)

و استناد کرده‌اند به خبری که مسلم و ابوداود از جابر بن سمره روایت کرده‌اند که گفت: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما اعتراض کرد فرمود: شما را چه شده است می‌بینم که دستهایتان را بلند می‌کنید گویی که دم اسبان سرکش‌اند آرام گیرید در نماز. در این مورد جواب داده شده که بلند کردن به معنی بر روی هم گذاشتن نیست و اگر هم به این معنی باشد یا احادیثی که در این مورد آمده است تخصیص می‌یابد. و استدلال کرده‌اند به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله آن را یاد نداده است به کسی که نماز را درست نخوانده است [چون ایستادن مربوط به درست خواندن نیست] و

۱- ترمذی ۸۶۷/۱ و المغنی - ابن قدامه ۲۹۴/۱ و اللباب فی شرح الکتاب ۴۵/۱

*- بر اثر شدت سرما یا مریضی یا سفر مسح کردن بر خفین برای مسافر سه شبانه روز و برای مقیم یک شبانه روز جایز است به سه شرط:

۱- خفین را بعد از وضو و شستن هر دو پا بپوشد

۲- خفین باید تا قوزک را بپوشاند

۳- خفین باید از چرم حلال محکم غیر متسوخ باشد بطوریکه در وقت ضرورت بدون کنش بر اثر راه رفتن

پاره نشود - تسهیل المسائل - حسینی نسب و جواز مسح بر جوراب چرمی یا نمدی از صحابه (رضی الله عنهم) روایت شده است. راهمتهای مذهب شافعی (سید محمد شیخ الاسلام).

۱- حدیث مشهور بنا به قول ابن الصلاح حدیثی است که بیشتر از سه نفر آن روایت کرده باشند. ریگه ی ده جبه و - ملا عبدالکریم مدرس

جواب داده شده که پیامبر ﷺ در تعلیم نماز به کسی که نماز را درست نخوانده است به فرائض و ارکان اکتفا کرده است و هیئات را تذکر نداده است و گذاشتن دست رویهم جزو هیئات است.

و گویند بر روی هم گذاشتن دستها منافی با خشوعی است که باید در نماز باشد، و ممکن است پاسخ این باشد که بر هم نهادن دست مانع از حرکات زائد می‌شود و نزدیکتر به خشوع و فروتنی است.

ثانیاً: گذاردن دست راست بر دست چپ، در مورد نهادن کف دست راست بر مرفق دست چپ، دلیلی نقلی یا عقلی وجود ندارد اما نهادن کف دست راست بر روی دست چپ بطوریکه بالای سینه و زیر گردن باشد مطابق روایتی است که از حضرت علی رضی الله عنه نقل شده است که آیه **فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْخَرْهُ** را چنین تفسیر کرده‌اند: (بگذار دستت را در زیر گردن) این قول مخالف رأی اکثریت مفسرین است که گفته‌اند مراد از (وَأَنْخَرْهُ) قربانی کردن شتر است در ایام قربانی، با وجود این مراد از آن گذاردن دست بر سینه است نه در زیر گردن.

اما دو وضعیت دیگر: یکی نهادن دست راست بر دست چپ در زیر ناف و دوم بالای ناف و در زیر سینه است. این دو نوع در سنت آمده است:

اولی رأی امام علی رضی الله عنه و ابوهریره رضی الله عنه و ابوحنیفه و سفیان ثوری و اسحاق ابن راهویه و ابو حجاز و ابواسحاق مروزی از شافعیه است و روایتی از امام احمد. و استناد کرده‌اند به خبری که امام احمد و ابوداود از حضرت علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: در نماز سنت است که کف دستها در زیر ناف نهاده شود. یکی از روایان این حدیث عبدالرحمن بن اسحاق کوفی است که امام احمد حنبل او را ضعیف دانسته و بخاری گوید در مورد او بحث است و امام نووی گوید: او به اتفاق علماء ضعیف است و بنا به روایتی که ابوداود از ابو جریب الضبیبی روایت می‌کند گوید: علی رضی الله عنه را دیدم که مچ دست چپش را با دست

راست در بالای ناف می‌گرفت.

در اسناد آن ابوطالت عبدالسلام بن ابی حازم است که ابوداود درباره او گوید: جعل حدیث می‌کرده است.

و نیز روایتی نقل شده از ابوهریره که دستها را بر هم می‌گذارد در زیر ناف. در استاد آن عبدالرحمن بن اسحاق کوفی است (که گفته شد ضعیف است)

رأی دوم رأی جمهور فقهاست از جمله امام شافعی و روایتی از امام احمد که در نزد امام مالک مشهور نیست، (تعریف مشهور گذشت) استناد کرده‌اند به روایتی که وائل بن حجر روایت کرده است، گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که دستش را بر سینه‌اش می‌نهاد بطوریکه یکی بر دیگری قرار می‌گرفت، مقصود گذاردن دستهاست در زیر سینه و بالای ناف، این خبر را ابن حزمیه روایت کرده و آن را صحیح دانسته است.^(۱)

به این گونه معلوم می‌شود که گذاردن دستها زیر گردن بالای سینه و رساندن کف دستها به مرفق‌ها و انحراف مبالغه‌آمیز دستها به سمت قلب در سنت نیامده است.

کیفیت ایستادن نمازگزار

سؤال: نحوه ایستادن نمازگزار در نماز چگونه است ؟ و در جماعت نحوه ایستادن در کنار نمازگزاران و تنظیم صف‌ها چگونه است ؟
جواب: لازم است که فاصله پاها بیش از یک وجب نباشد، چون اگر بیشتر از این مقدار باشد باعث می‌شود که در بین نمازگزاران فاصله افتد، زیرا اندازه یک وجب با مقدار فاصله بین پاها مساوی با دو کتف است و بیشتر از آن موجب فاصله افتادن در صف‌ها می‌شود.

نعمان ابن بشیر گوید: رسول خدا ﷺ صفهایمان را مرتب می‌کرد تا اینکه دید آن را یاد گرفته‌ایم، روزی تشریف آورد و ایستاد و نزدیک بود که تکبیر گوید، دید مردی سینه‌اش را از صف جلو آورده است، پس فرمود: ای بندگان خدا صف هایتان را مرتب کنید یا اینکه خداوند دلهایتان را از هم بر می‌گرداند.

گروهی این حدیث را روایت کرده‌اند و در روایت امام احمد و ابوداود این مطلب نیز آمده است که بشیر گفت: دیدم هرکسی قوزکش را به قوزک دوستش و زانویش را به زانوی دوستش و شانه‌اش را به شانه‌اش می‌چسباند.

از این روایت فهمیده می‌شود که باز کردن پاها پیش از یک وجب باعث می‌شود که که شانه نمازگزاران از هم فاصله گیرد و نیز فهمیده می‌شود که در حال قیام قوزک به قوزک می‌چسبند، نه انگشت کوچک پا به انگشت کوچک [پای بشل دستی] و اینکه امروز کسانی این چنین می‌کنند در سنت نیامده است [وقتی پاشنه‌ها به بیرون چرخانده شوند و پنجه پاها به داخل، انگشت‌ها از هم فاصله گرفته قوزک‌ها به هم می‌چسبند. مترجم] هم چنین بهم چسباندن پاها و جفت کردن آنها مخالف سنت است در چنین حالتی دشوار است ولی باز بودن پاها ایستادن را سهل‌تر می‌کند والله اعلم^(۱۱).

« طولانی کردن نماز »

سؤال: آیا پیشنهاد می‌تواند سوره‌های بلند را بخواند بدلیل اینکه پیامبر ﷺ سوره‌های بقره و آل عمران را می‌خواند یا به این دلیل که حضرت در نماز صبح حدود دویست آیه می‌خوانده است؟

جواب: (۱) اگر نمازگزار تنهاتم مختار است که نماز را طول دهد یا مختصر کند، البته طول دادن افضل است مخصوصاً در نماز شب

۲- اگر با گروه معینی نماز خواند - یعنی احتمال آمدن کسی جز آنها نبود - و نیز راضی به تطویل نماز بودند، طول دادن به آن اشکالی ندارد

۳- اما اگر امام گروه غیر معینی بود، تطویل حرام است، اگر چنانچه در میان آنها کسی باشد که به سبب بیماری یا پیری یا احتیاج و یا ضعف دچار مشقت شود و یا اینکه موجب بیزاری او از نماز جماعت شود.

در این مورد استناد می‌شود به روایتی که امام احمد با مسند صحیح از بریده سلمی روایت کرده است که معاذ بن جبل نماز عشاء را با یارانش خواند و در آن اقرب الساعه (سوره قمر) را خواند، مردی قبل از اینکه سوره تمام شود برخاست و نماز خواند و رفت، معاذ او را سخت ملامت کرد، مرد پیش پیامبر ﷺ آمد و از حضرت پوزش خواست و گفت: به درخت خرما رسیدگی می‌کردم نماز را مختصر کردم از بیم آب دادن. رسول خدا ﷺ فرمود به معاذ: والشمس وضحاها را بخوان و سوره‌های مثل آن را.

و بنا به خبری که انس ابن مالک روایت می‌کند که: معاذ بن جبل امام جماعت گروهی بود، مردی که حرام نام داشت وارد مسجد شد در حالیکه در صدد این بود که درخت خرمايش را آب دهد، به معاذ اقتدا کرد، چون دید معاذ نماز را طول می‌دهد، نمازش را کوتاه کرد و رفت که درختش را آب دهد، وقتی که معاذ نماز را تمام کرد به او گفتند که حرام چنین کرده است، او نیز گفت: حرام منافق است آیا برای آب دادن به درخت خرمائی در نماز عجله می‌کند؟

انس ابن مالک گوید: حرام نزد پیامبر آمد در حالی که معاذ هم آنجا بود، گفت: ای رسول خدا می‌خواستم که درختم را آب دهم، داخل مسجد شدم که بنا جماعت نماز گزارم چون معاذ نماز را طول داد من آن را کوتاه کردم و رفته به سراخ درختم، حالا او گمان می‌کند که من منافقم، پیامبر به سمت معاذ آمد و گفت: آیا تو فتنه‌انگیزی؟! آیا تو فتنه‌انگیزی؟! سپس فرمود: وقتی با آنها

هستی نمازت را طول مده و سوره‌های الاعلیٰ و الشمس را بخوان یا امثال آنها را
 هر در بعضی از روایات آمده است که جابر (این انصاری) سوره بقره را در نماز
 عشاء خواند.

و بنا به حدیثی که انس بن مالک از پیامبر روایت می‌کند که حضرت فرمود:
 آماده خواندن نماز و می‌خواهم آن را طول دهم صدای گریه بجهای را
 شنوم، پس نماز را کوتاه می‌کنم چرا که نسبت به شور و هیجان مادرش آگاهم.
 (۱۱)

«کیفیت به سجده رفتن»

سؤال: وضع و حالتی که نمازگزار هنگام رفتن به سجده انجام می‌دهد کدام
 است؟ آیا بهتر آن است که اول زانوهایش را بر زمین گذارد و بعد دستهایش را یا بر
 عکس؟

جواب: این موضوع از مسائلی است که نباید موجب نزاع و جدال شود زیرا
 مقصود این است که انسان برای پروردگارش سجده کند به هر شکلی که
 می‌خواهد، منتهی اختلاف در این است که کدام حالت بهتر و افضل است نه اینکه
 این حالت سنت است و دیگری بدعت، آنطور که برخی معتقداند. بر این اساس
 فقهاء در این مورد دو رأی دارند:

اول: آن است که ابتدا دو زانویش را بر زمین گذارد بعد دستهایش را و سپس
 پیشانی و بینی‌اش را، این رأی اکثریت فقهاست از جمله: حضرت عمر رضی الله عنه و
 مسلم بن یسار و نخعی و اسحاق و ابوحنیفه و شافعی رضی الله عنه و قول مشهور در
 مذهب امام احمد.

دوم: آن است که ابتدا دستهایش را بر زمین نهاد بعد زانوهایش را، این قول

امام مالک و در روایتی از امام احمد، و اوزاعی و ابن حزم است.
 گروه اول استناد کرده‌اند به روایتی که ابوداود و نسائی و ترمذی از وائل بن
 حجر روایت کرده‌اند که گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم وقتی به سجده می‌رفت
 زانوهایش را قبل از دستها بر زمین می‌نهاد و هنگامیکه بر می‌خواست دستهایش
 را قبل از زانوها بلند می‌کرد.

و نیز بنا به روایتی که حاکم و بیهقی و دارقطنی از انس بن مالک رضی الله عنه روایت
 می‌کنند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالیکه تکبیر می‌گفت خم می‌شد و زانوهایش را
 قبل از دستها بر زمین می‌گذاشت.

هر دو گروه به ضعف در این روایت معترف‌اند.

و نیز بنا به آنچه که ابو سعید خدری روایت کرده است، گویند: ما دستها را قبل
 از زانوها بر زمین می‌گذاشتیم تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله امر کرد زانوها را قبل از دستها بر
 زمین گذارید.

گروه دوم استناد کرده‌اند به روایتی که ابوداود و امام احمد و نسائی از
 ابوهیره رضی الله عنه نقل کرده‌اند، ابو هیره گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: **هَذَا سَجْدَةٌ
 أَحَدِكُمْ فَلَا يَبْرُكُ كَمَا يَبْرُكُ الْأَعْمُرُ وَ يُضَعُّ يَدَيْهِ ثُمَّ رُكْبَتَيْهِ** یعنی: هر گاه یکی از
 شما به سجده رفت زانو نزنند آنطور که شتر زانو می‌زند باید بر زمین گذارد
 دستهایش را سپس زانوهایش را.

هر گاه دلایل هر دو گروه را بررسی کنیم می‌بینیم که هر دو خالی از ضعف
 نیست در حالیکه هر کدام ادعا می‌کنند دلیلشان ارجح است

مثلاً خطابی می‌گوید حدیث وائل بن حجر قوی‌تر است از حدیث ابوهیره، و
 گروه دوم گویند حدیث ابوهیره قوی‌تر است چون حدیث ابن عمر رضی الله عنهما شاهد و
 مؤید آن است که ابن حزمه آن را روایت کرده و گویند صحیح است.

و همانطور که حافظ در بلوغ المرام می‌گوید بخاری آن را تعلیق و موقوف

دانسته است*

و آن را ترجیح داده‌اند چون قول و فرمایش حضرت است و اولی فعل و عمل ایشان، و فعل پیامبر ﷺ معارض قول خاص او درباره امتش نیست.

و حدیث ابوهریره متضمن نهی است و نهی موجب منع است و منع مقدم بر جایز است. گروه اول به حدیث ابوهریره جواب داده‌اند که خالی از ایراد نیست، از جمله گفته‌اند حدیث ابوهریره منسوخ شده است با حدیث سعد بن ابی وقاص و نیز اینکه این ابی شیبه عکس آن را روایت کرده است. این قیم درباره آن گفته است که اول روایت مخالف با آخر آن است چون هرگاه دستهای را قبل از زانو بر زمین گذارد، در این صورت مثل شتر زانو زده است. اما درباره این قول که زانوهای شتر در دستهای اوست نه در پاهای او و هرگاه زانو زند ابتدا زانوهایش را بر زمین می‌گذارد و این همان چیزی است که از آن نهی شده است، این قیم گوید: این نظر نادرست است برای اینکه شتر هرگاه زانو زند دستهایش را زمین می‌گذارد و پاهایش را راست نگه می‌دارد و این همان چیزی است که از آن نهی شده است، و این نظر که زانوهای شتر در دستهای اوست در نزد اهل زبان شناخته شده نیست (زیرا زانو در پاهاست و پاهای حیوان در عقب است) اگر مراد این بود (که دستها مقدم بر زانو باشند می‌بایستی) می‌گفت: زانو زده می‌شود همانطور که شتر زانو می‌زند.

هم چنین روایت مضطرب است** در یک روایت دستها مقدم ذکر شده است در روایت دیگری زانوها^(۱)

بعده از تمام اینها من آن را موضوع مهمی نمی‌دانم که باعث اختلاف شود، شما

* حدیث تطبیق یا ملحق روایتی است که از اول سلسله سند آن یکی تن یا بیشتر از روایت آن افتاده باشند و موقوف حدیثی است که از صحابه یا سایر نقل شده بدون اینکه سلسله سند به پیامبر (ص) برسد - درایة الحدیث - مدیر شانه چی

** حدیث مضطرب حدیثی است که متنش بصورت مختلف روایت شده باشد

۱-اللمنی ۵/۱۴۱ ذیل الاوطار ۲۸۱/۲ سنن الاصلح ۱/۶۸۷

مخبر هستید یا هر کدام از دو حالت که مآیله به سجده زوید، اگر چه حالت اول بهتر است. والله الموفق

«کیفیت برخاستن از سجده برای قیام در نماز»

سؤال: آیا بهتر آن است که نمازگزار هنگام برخاستن از سجده بر پنجه پا برخیزد در حالیکه بر زانوهایش تکیه کرده است؟ یا بهتر آن است که دستهایش را بر زمین نهاده برخیزد؟

جواب: در این مسأله از نظر اینکه کدام حالت افضل و بهتر است فقهاء دو رأی دارند.

اول: آن است که بر پنجه پا برخیزد در حالی که بر زانوهایش تکیه کرده است و بر زمین تکیه نکند (با دست) خواه از سجده برخیزد یا از نشستن برای تشهد اول.

این رأی اکثریت فقهاست، استناد کرده‌اند به روایتی که نسائی و ابوداود از وائل بن حجر نقل کرده‌اند که گوید: پیامبر ﷺ را دیدم که هرگاه به سجده می‌رفت زانوهایش را قبل از دستها بر زمین می‌گذاشت و هرگاه برمی‌خواست دستهایش را قبل از زانوها بلند می‌کرد.

و نیز بنا به روایتی که ابوداود از ابن عمر رضی الله عنهما نقل می‌کند که گفت: رسول خدا نهی کرد از اینکه کسی هنگام برخاستن از سجده بر دستهایش تکیه کند.

و حضرت علی رضی الله عنه گوید: سنت است که در نماز واجب هر گاه نمازگزار برخاستد در دو رکعت اول، دستهایش را به زمین تکیه ندهد مگر آنکه پیر باشد و نتواند.

قول دوم: آن است که امام مالک و امام شافعی (رحمهما الله) گویند: افضل آن است که

در هنگام برخاستن بر دستهایش تکیه کند، و استناد کرده‌اند به آنچه که نسائی از مالک بن حویرث در وصف نماز رسول خدا ﷺ گفته است، گویند:

پیامبر ﷺ هنگامیکه سر از سجده دوم برمی‌داشت راست می‌نشست سپس بر زمین تکیه می‌کرد، این حالت در برخاستن بهتر به نمازگزار کمک می‌کند.

ممکن است به این استدلال اینگونه جواب داده شود که این حالت به زمان پیری پیامبر ﷺ اختصاص داشت که ضعیف شده بود، بطوریکه فرمود:

ضعیف شده‌ام در رکوع و سجود از من سبقت نگیرید.

در اینکه مریض یا ضعیف یا چاق یا پیر می‌تواند هنگام برخاستن بر زمین تکیه دهد؛ کسی مخالفت نکرده است.

از این بحث معلوم می‌شود که رأی اکثریت فقهاء اولی و بهتر است، والله اعلم.^(۱)

گذاشتن دستها روی ران در تشهد

سؤال: هنگام تشهد دستها بر روی ران چگونه گذاشته می‌شود و وضعیت انگشتان دست چگونه است؟

جواب: نهادن دست بر روی پا هنگام تشهد به شکل زیر است:

۱- دست چپ در حالیکه انگشتان آن باز است در قسمت جلونی ران گذاشته می‌شود

بطوریکه سر انگشتان در برابر زانوی چپ قرار می‌گیرد، در این حالت هیچ اختلافی نیست

۲- در مورد وضعیت دست راست روایات مختلفی آمده است، بارزترین آنها دو صفت است:

صفت اول: دست راست مانند دست چپ باز می‌شود و سر انگشتان در برابر زانوی راست قرار می‌گیرد جز اینکه انگشت سیابه که مُسَبِّحَه هم نامیده می‌شود هنگام گفتن (لا اله الا الله) بلند می‌شود و هنگام گفتن (لا اله الا الله) نهاده می‌شود، این رأی ابوحنیفه است* چون در این حالت سر انگشتان به سمت قبله باقی می‌ماند، این قول بنا به روایتی است که واثق بن حجوام المؤمنین عائشه (رض) از رسول خدا روایت کرده‌اند، جز اینکه امام محمد بن حسن گوید^(۱) هرگاه کسی خواست که شهادتین را بگوید انگشتانش را جمع کند جز انگشت سیابه، و هنگام نفی (لا اله) به آن اشاره کند و هنگام اثبات (الله) آن را بنهد سپس انگشتان را باز کند.

صفت دوم: که رأی اکثریت فقهاء است این است که انگشتان دست را جمع کند جز سیابه و یا جز سیابه و شست ران، و هرگاه شهادتین را گفت سیابه را بلند کند تا وقتی که سلام می‌دهد، در مورد این حالت اکثریت فقهاء متفق القولند.

جز اینکه اختلاف در حرکت دادن سیابه است که آیا حرکت داده شود یا بدون حرکت باقی بماند. رأی اکثریت این است حرکت داده نشود بنا به روایتی که ابن زبیر رضی الله عنه از پیامبر ﷺ نقل کرده است.

اما رأی امام مالک این است که سیابه را از اول تشهد تا دادن سلام به سمت راست و چپ بطور متوسط حرکت دهد.

روایت آمده در موطا امام مالک دلالت بر این دارد که منظور از حرکت دادن، فقط اشاره کردن به آن است، مثل روایت ابن زبیر، روایت این است که ابن

*- در نزد ما شافعیه مستحب آن است که هنگام گفتن (لا اله الا الله) سیابه نهاده شود و در هنگام گفتن (الله) بعنوان وحدانیت خداوند بلند گردد

۱- امام محمد بن حسن شیبانی (۱۳۲ - ۱۸۹ هجری) در کوفه زاده شد. او از شاگردان امام ابوحنیفه است، و از طرف

هارون الرشید به مقام عالی قضاوت شهر رقه رسید وی در اشاعه مذهب حنفی و جمع و تدوین فقه ابوحنیفه حق بزرگی دارد.

مذاهب اهل سنت تألیف دکتر یوسف قسبانی

عمر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه در نماز جلوس می‌فرمود کف دست راست را بر ران راست می‌نهاد و انگشتانش را جمع می‌کرد و با سیبیه، اشاره می‌کرد و کف دست چپ را بر ران چپ می‌نهاد این عمر گوید: این چنین عمل می‌کرد.

بی‌بہمی می‌گوید: منظور از حرکت دادن سیبیه، اشاره کردن به آن است نه جنباندن آن، به اینگونه روایت ابن عمر و ابن زبیر رضی الله عنہما قابل جمع است در جواب به سؤال بعدی توضیح بیشتری خواهد آمد.

از آنچه که گذشت معلوم می‌شود که نمازگزار اگر مایل بود دستش را باز کند و اگر خواست آن را جمع کند و با سیبیه اشاره کند که این بهتر است، و اگر هم خواست به سمت راست و چپ سیبیه را حرکت دهد، همه اینها منقول از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. با این وجود لازم است که این مسأله جزئی اسلامی عاملی برای ایجاد اختلاف در بین مسلمین نگردد.

بلند کردن یا حرکت دادن انگشت سیبیه در تشهد

سؤال: آیا جایز است هنگام خواندن تحیات انگشت سیبیه را تکان داد؟ و آیا در صورت تکان دادن سیبیه نماز باطل می‌شود؟ و آیا تکان دادن آن سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟

جواب: فقها در مورد حرکت دادن سیبیه در تشهد اختلاف نظر دارند اکثریت آنان قائل به اشاره و بلند کردن آن هستند بدون تکان دادن بنا به روایتی که ابو داود از عبدالله بن زبیر روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به انگشتش اشاره می‌کرد بدون آنکه آن را تکان دهد.

اما فقهاء مالکی گویند حرکت دادن آن از اول تشهد تا دادن سلام مستحب است به

اینصورت که بطور متوسط به سمت راست و چپ حرکت دهد نه بطرف بالا و پایین. استناد کرده‌اند به خبری که امام احمد از وائل بن حجر روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله کف دست چپ را بر روی ران چپ و زانوی چپ می‌گذاشت و مرفق راست را بر روی ران راست، سپس انگشتانش را جمع می‌کرد و سیبیه را بلند می‌نمود، او را دیدم که آن را تکان می‌داد.

فقهاء مالکیه گویند حکمت تکان دادن سیبیه این است که شیطان را دور می‌کند و امتیاز آن از سایر انگشتان این است که رنگی در آن است که به ضربان قلب وصل می‌شود

هر گاه که شیطان در قلب جامی گیرد با حرکت سیبیه رانده می‌شود. ابن رشد مالکی در بدایة المجتهد گوید: علماء در حرکت دادن سیبیه و اثر آن مختلف‌القولند، رأی درست آن است که فقط به آن اشاره شود. اشاره به سیبیه بدون تکان دادن آن بنا به روایت دیگری است که امام مالک در مؤطاً آورده است که ابن عمر رضی الله عنہما گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه در نماز می‌نشست کف دست راست را بر ران راست می‌نهاد و انگشتانش را جمع می‌کرد و با انگشت سیبیه اشاره می‌کرد و کف دست چپ را بر ران چپ می‌نهاد. گوید: این چنین می‌کرد.

بی‌بہمی درباره روایت وائل ابن حجر گوید: احتمال دارد که مراد از حرکت دادن سیبیه اشاره به آن باشد نه تکان دادن آن، تا موافق با حدیث ابن زبیر باشد.

با این وجود اگر کسی آن را تکان داد نمازش باطل نیست بشرط آنکه بطور متوسط باشد و نباید چنین کسی را ملامت کرد، اگر چه ارجح عدم تکان دادن آن است بنا به آنچه که ذکر شد^(۱)

۱. بدایة المجتهد ۹۹/۱ و الزرقانی علی الموطأ ۱۸۳/۱ و المنذی ۵۳۴/۱ و بکفة السالک ۱۱۳/۱ و المجموع ۴۵۴/۳

« حکم تسبیح »

سؤال: آیا تسبیح (بدست گرفتن) در اسلام بدعت است یا مشروع؟

جواب: بدست گرفتن تسبیح عبادت نیست بلکه نوعی عادت است، و اما ذکر گفتن و شمردن اذکار با آن بدعت نیست، چرا که پیامبر ﷺ کسی را که با هسته خرما و ریگ سبحان الله را می شمرد تأیید کرد؛ تسبیح هم چیزی از این قبیل است جز اینکه از نظر نظافت و عدم آلودگی با آن مواد متفاوت است لذا استفاده از تسبیح بهتر است از موادی که در معرض آلودگی باشند اینک توجه کنید به دلایل فقهی آن:

۱- ابوداود و ترمذی از سعد بن ابی وقاص روایت می کنند که پیامبر ﷺ همراه سعد به زنی برخورد کرد که در دست تعدادی هسته خرما یا ریگ داشت و با آن تسبیح می گفت، پیامبر فرمود: آیا چیزی را به تو بیاموزم که آسانتر از این کار باشد یا حتی بهتر از آن؟ بگو: سبحان الله به عدد آنچه که در آسمان خلق شده است و سبحان الله بعدد آنچه که در زمین خلق شده و... سبحان الله بعدد آنچه که مابین آن دو است و سبحان الله بعدد آنچه که خداوند خالق آنهاست و الله اکبر مانند آن و الحمد لله مانند آن و لا اله الا الله مانند آن و لا حول و لا قوة الا بالله مانند آن.

۲- ترمذی از صفیه روایت می کند که گفت: رسول خدا ﷺ بر من وارد شد در حالیکه در مقابلم چهار هزار هسته خرما بود و با آنها سبحان الله می گفتم، پیامبر فرمود: آیا با اینها تسبیح می گویی؟ آیا بتو نشان دهم چیزی را که بیشتر از این باشد؟ صفیه گوید: فرمود بگو: سبحان الله عَدَدَ خَلْقِهِ.

وجه استدلال در این دو حدیث این است که رسول خدا ﷺ این دو زن را از شمردن سبحان الله با هسته خرما یا ریگ منع نفرمود بلکه آنها را ارشاد فرمود به

چیزی که افضل از آن بود لذا مفضول (شمردن اذکار) بدعت نیست.

۳- امام احمد در کتاب الزهد روایت می کند که پدر صفیه بنده آزاد شده پیامبر ﷺ بود برایش پارچه ای چرمی پهن می کردند و یک زنبیل ریگ می آوردند، شروع می کرد به سبحان الله گفتن تا ظهر، سپس آنها را بر می داشتند وقتی نمازش را می خواند دوباره برایش می آوردند و سبحان الله می گفت تا شب می شد.

۴- ابن سعد در کتاب الطبقات روایت میکند که فاطمه دختر حسین بن علی ابن ابی طالب (رضی الله عنهم) ریسمانی داشت گره دار و با آن سبحان الله می گفت ۵- امام احمد در کتاب الزهد روایت می کند که ابوهریره رضی الله عنه ریسمانی داشت که در آن دو هزار گره بود، نمی خوابید تا بتعداد آنها سبحان الله می گفت و روایات در این مورد زیاد است بطوریکه جایی برای بدعت دانستن آن باقی نمی ماند.

« مشروعیت دعاء بعد از نمازهای واجب »

سؤال: آیا دعاه کردن بعد از نماز مشروع است یا بدعت؟ و آیا جایز است یکی از نمازگزاران یا صدای بلند دعا کند و سایرین آمین بگویند؟

جواب: بعد از نماز دعا کردن مشروع است و بدعت نیست، بنابه دلایل زیر:

۱- بخاری از سعد بن ابی وقاص روایت می کند که او دعای زیر را به فرزندانش می آموخت آنطور که معلم به بچه آموزش می دهد، می گفت رسول خدا ﷺ بعد از نماز با آن به خدا پناه می برد، می فرمود: خداوندا از بخل و بددلی و از پیری و از قنقه دنیا و عذاب قبر به تو پناه می برم. ترمذی آن را روایت کرده و گویند: صحیح است.

۲- امام احمد و ابن ماجه از ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها روایت می کنند که گفت: پیامبر ﷺ وقتی نماز صبح را می خواند و سلام می داد می گفت: خداوندا از تو

علمی نافع ورزقی پاک و عملی مقبول می خواهم. ترمذی و امام احمد گفته اند که راویان آن موثق اند.

۳- ترمذی در حالیکه این روایت را حسن می داند، از این امامه روایت می کند که گفت: از پیامبر ﷺ پرسیدند چه دعایی مؤثرتر است؟ فرمود: در اواخر شب بعد از نمازهای واجب. ترمذی آن را پشماره ۳۴۹۴ روایت کرده است [هرچند استاد آن ضعیف است اما متن آن با شواهد دیگری تأیید می شود.

۴- ابوداود و نسائی از حدیث زیدبن ارقم روایت می کنند که گفت:

رسول خدا ﷺ بعد از هر نمازی می گفت: ای پروردگار ما ای پروردگار تمام هستی اقرار می کنیم که فقط تو پروردگار مائی، تنها و بی شریکی. ای پروردگار ما ای پروردگار تمام هستی گواهی می دهم که محمد بنده و رسول تو است. ای پروردگار ما و پروردگار آنچه هست بندگان تو همه برادرند. ای پروردگار ما و پروردگار هر چه هست مرا برای خود خالص و شایسته گردان در هر ساعت از دنیا و آخرت. ای صاحب جلال و شوکت دعایم را مستجاب فرما الله اکبر الاکبر، ای خدائی که نور آسمانها و زمینی، الله اکبر الاکبر، تو برایم کافی هستی و بهترین وکیل و کارگزاری الله اکبر الاکبر.

اگر چه اسناد این روایت ضعیف است اما متنش حسن است و با شواهد دیگری قوی می گردد.

۵- ابوداود و ترمذی در حالیکه این روایت را حسن و صحیح می دانند از حضرت علی رضی الله عنه روایت می کنند که: رسول خدا ﷺ وقتی سلام نماز را می داد می گفت: خداوند! در آنچه که پیش فرستادم و آنچه پس می فرستم و در آنچه که پنهان و آنچه که آشکار کردم و در آنچه اسراف نمودم مرا ببخش، خداوند! من از تو به آنچه که کرده ام داناتر نیستم، تو اول و تو آخری. * ابوداود به شماره ۱۵۰۹ و ترمذی به شماره ۳۴۱۷ آن را روایت کرده اند.

*- امام نووی آن را در ریاض الصالحین در باب الدعوات آورده است و گوید متفق علیه است مترجم

۶- مسلم از براه رضی الله عنه روایت می کند که پیامبر بعد از نماز می گفت: پروردگارا روزی که بندگان را زنده می کنی مرا از عذابت محفوظ دار [ترمذی آن را از حذیفه رضی الله عنه روایت کرده است. امام نووی در ریاض الصالحین گوید ابوداود نیز آن را از حفصه (رضی الله عنها) روایت کرده است. مترجم صحیح مسلم به شماره ۷۰۹

۷- امام احمد و طبرانی در کتاب الکبیر روایت می کنند که پیامبر ﷺ بعد از نمازهای یومیه می گفت: پروردگارا دینم را اصلاح و خانه ام را فراخ و روزیم را پر برکت گردان.

روایات در این مورد بسیار زیاد است، ابن القیم در کتاب زادالمعاد مجموعه ای از آنها را آورده است.

«دعاء دسته جمعی»

اما اینکه یکی از نمازگزاران دعا کند و سایرین آمین گویند نیز بدعت نیست، طبرانی روایت می کند که: حبیب بن مسلمة فهری که مستجاب الدعوه بوده است، فرماندهی لشکری را بعهده داشت، چون راه را با پشت سر گذاشتند و به دشمن رسیدند به لشکریان گفت: از پیامبر شنیدم که می فرمود: گروهی که جمع می شوند و یکی از آنها دعا می کند و بقیه آمین می گویند، خداوند دعایشان را مستجاب می کند سپس خدا را حمد و ثنا کرد و گفت: خداوند! از خونمان در گذر و پادشمان را پاداش شهدا قرار بفرما، در این هنگام فرمانده رومیان [جهت مذاکره] نزد حبیب آمد و داخل چادر او شد.

حافظ هیثمی در مجمع الزوائد جلد ۵ صفحه ۱۷۰ گوید: راویان این روایت رجال الصحیح اند جز این لیهیبه که حسن الحدیث است. و بغرض ضعف سند این حدیث چون از مکارم اخلاقی ست عمل به آن جایز است و نباید آنرا بدعت یا

انجام دهنده آن را بدعتگذار نامید.^(۱)

مسح صورت بعد از خواندن سوره فاتحه یا بعد از دعاء

سؤال: حکم مسح صورت بعد از خواندن سوره فاتحه و دعاء چیست؟

در این رابطه شیخ ناصر آلبنی فتوا داده است که بدعت است به دلیل اینکه در روایات نیامده است و حدیث: ... فَإِذَا قُرَأْتُمْ فَاسْتَجِبُوا بِهَا وَجْوهَكُمْ را ضعیف دانسته است علی‌رغم اینکه از ابن عباس روایت شده است زیرا راوی آن عبدالله بن اسحاق قرظی مشکوک است و از غزالدین عبدالسلام شنیده‌ایم که گفته است: جز جاهل کسی صورت را بعد از دعا مسح نمی‌کند.

لطفاً این مشکل را که در منطقه ما باعث منازعه جوانان شده است را حل کنید، مأجور باشید.

جواب: کشیدن دست به صورت بعد از دعاء بدعت نیست بلکه سنت است به دلیل اینکه از طرق متعددی در این باره احادیثی یمناً رسیده است. از جمله: ابوداود از ابن عباس روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

كف دستها را به دعا بلند کنید نه پشت آنها را و هرگاه دعا را تمام کردید صورتتان را با آن مسح کنید. این ماجه نیز مضمون همین را روایت کرده است.

ترمذی از ابن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: پروردگارتان

۱- مجمع الزوائد ۱۰۹۵ - زادالمعاد ۶/۴۷۰

* خداوند در آیه ۲۸ سوره کهف می‌فرماید:

شکایتی کن با آنکه صبح و شام پروردگارتان را می‌خوانند و رضای او را می‌خواهند و از ایشان رو مگردان.

و مسلم از ابوسعید خدری روایت می‌کند که گفت: رسول خدا (ص) فرمود: گروهی که می‌نشینند و ذکر خدا می‌کنند ملائکه رحمت آنها را احاطه کرده و رحمت آنها را از هر سو فرا می‌گیرد و آرامش بر آنان نازل می‌شود و خداوند آنان را در زمره بندگانش مقرب خود قرار می‌دهد. (ریاض‌الصالحین) مترجم

حق و کریم است و از اینکه بنده‌اش به سوی او دست بلند کند و آن را بدون خیر خالی برگرداند: آزرم دارد پس هرگاه کسی دست بدعا بلند کرد سه بار بگوید:

﴿ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ﴾ پس هرگاه دستهایش را پایین آورد خیر را بصورتش برساند. ترمذی در حدیث دیگری آورده است که حضرت فرمود: هرگاه دستها را به دعا بلند کرد آنها را پایین نیاورد تا اینکه صورتش را مسح می‌کند.

روایاتی که ذکر شد اسناد آنها خالی از ضعف نیست اما ضعیف‌ست لازمه‌اش این نیست که متن آن نیز ضعیف باشد چون هرگاه روایت از طرق متعددی نقل شود متن آن قوی می‌شود هر چند که هر کدام از آنها به تنهایی ضعیف باشند زیرا وقتی که حدیث ضعیف به احادیث دیگر منظم گردد متن آن از ضعیف به حسن ارتقاء می‌یابد هم‌چنین هرگاه شاهد و مؤید دیگری برای آن یافت شود همانطور که در بخش اول کتاب توضیح دادیم.

حافظ ابن حجر عسقلانی پیوستی آورده است بر روایتی که ترمذی از ابن عمر روایت کرده و گوید: «این روایت را ترمذی نقل کرده است و شواهدی دارد از جمله ابوداود از ابن عباس و دیگران آن را روایت کرده است و مجموعه اینها دال بر این است که این حدیث حسن است.»^(۱)

پس رأی ناصر آلبنی که گوید بدعت است... همانطور که عادت اوست - صحیح نیست. برای اینکه بدعت امر حادثی است که درباره آن از قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و اجماع و قیاس دلیلی نباشد و تحت قاعده‌ای از قواعد اسلام در نیاید. لذا جایز نیست هر امر تازه و نوظهوری که تحت اصول شرعی واقع شود را بدعت دانست، پس چگونه مسح صورت بدعت است در حالیکه روایاتی چند در این مورد وجود دارد؟ و بفرض ضعف در روایاتی که در مورد مسح صورت آمده است جایز نیست آن را بدعت شمرد زیرا در اعمال و فضائل اخلاقی به احادیث ضعیف عمل می‌شود جز اینکه در اینگونه موارد آن را بطور قطع و یقین به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت نمی‌دهیم همانطور که در بحث خطای شایع به آن اشاره شد.

۱- مسل‌المسلم ۹/۴۹۶.

و معلوم شد بنا به اصول و قواعدی که در نزد علمای حدیث معتبر است این حدیث حسن است نه ضعیف.

من به این برادری که سؤال کرده است می‌گویم: شیخ ناصر البانی فقیه نیست فقط محدث است و فتوا را فقها می‌دهند. نقش محدث فقط نقد حدیث و واگذار کردن آن به فقهاء است فقهاء هستند که تشخیص می‌دهند که از این حدیث فلان حکم اخذ می‌شود یا نه.^(۱)

اگر شیخ ناصر البانی به حدیث می‌پرداخت و در امر فقاہت دخالت نمی‌کرد، خدمت شایانی به مسلمین می‌کرد ولی در کاری دخالت می‌کند که در شأن او نیست. بر می‌گردیم به بحث اصلی، و به کسی که مسح صورت را بعد از دعا بدعت می‌داند می‌گوئیم، آیا در هنگام دعا دستها را بلند می‌کنیم یا نه؟ و آیا سه بار می‌گوئیم یا حتی یا قوم لا إله إلا أنت یا ارحم الراحمین؟ شکی نیست که می‌گوید: بلی چنین می‌کنیم، به او می‌گوئیم پس چرا در بلند کردن دستها به هنگام دعا و خواندن دعای فوق به حدیث ضعیف عمل می‌کنید و نمی‌گوئید بدعت است اما مسح صورت را بدعت می‌دانید در حالیکه هر سه مطلب در همین حدیث آمده است (که شما آن را ضعیف می‌دانید) این جدائی و تفرقه برای چیست؟

بلند کردن دستها هنگام خواندن سوره فاتحه

سؤال: آیا جایز است هنگام خواندن سوره حمد دستها را بلند کرده و در خاتمه صورت را مسح کرد؟ یا اینکه بلند کردن دستها فقط مخصوص دعا کردن است؟ و آیا در موقع خواندن آیه الکرسی بعد از نماز عشاء بلند کردن دستها جایز است؟

۱- مثل حدیث شناس مثل داروساز است و فقیه مانند پزشک، داروساز دارو می‌سازد ولی تشخیصیاری و تجویز دارو و نوع مصرف آن بعداً پزشک است. (مترجم)

جواب: بلند کردن دستها هنگام خواندن سوره حمد جایز است چون این سوره مشتمل بر دعاست مانند اهدنا الصراط المستقیم و...

و سنت است که هنگام دعا کردن دستها را بلند کرد.

اما در مورد آیه الکرسی دلیلی ندارد که دستها را بلند کرد چون این آیه دعا نیست اگر چه بعنوان تبرک و مصونیت و طلب سلامتی خوانده می‌شود.

اما مسح صورت در خاتمه بلامانع است چون ثابت شده (بنا به روایات) که فاتحه و آیه الکرسی رُقیه و تمویذاند* بوسیله آنها طلب شفاء و سلامتی می‌شود.^(۱)

پیامبر ﷺ وقتی آیاتی چند از قرآن را به نیت دعاء می‌خواند در دستهایش می‌دمید و صورتش را مسح می‌کرد. بخاری از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که: پیامبر ﷺ وقتی به بستر می‌رفت یا خواندن ﴿قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس﴾ (که معروف به معوذتین اند) به آرامی در دستهایش می‌دمید سپس صورتش را مسح می‌کرد و تا آنجا که دستهایش می‌رسید بدنش را مسح می‌نمود.

ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها گوید: وقتی که مریض شدم پیامبر ﷺ فرمود که آن را انجام دهم، سپس بخاری گوید یونس گفت که: این شهاب را دیدم هنگامی که به بستر می‌رفت چنین می‌کرد. (ایضاً) بخاری از ام المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که گفت: چون بیماری پیامبر ﷺ شدت یافت من معوذتین و قل هو الله احد را

* رُقیه یا تمویذ دعائی است که جهت حفظ یا دفع بلا بکار می‌رود

۱- دکتر یوسف فرضاوی از جلال‌الدین سیوطی نقل می‌کند که گوید: علماء بر جای بودن نوشتن دعا اتفاق نظر دارند به سه شرط:

۱- دعا با کلام الله یا اسماً یا صفات خداوند باشد

۲- زبان عربی باشد و مفهوم آن واضح باشد

۳- معتقد باشد که خود دعا مؤثر نیست بلکه خداوند مؤثر حقیقی است.

حقیقة التوحید - صفحه ۵۴ - مترجم

می خواندم و بر او می دیدم و بخاطر برکت دست حضرت، با دست خود او بدنش را مسح می کردم.

مضافاً اینکه سوره فاتحه همانطور که گفتیم متضمن دعاء است و مسح صورت بعد از دعا مشروع است، محققاً به طرق متعدده با سند ضعیف ثابت شده است که رسول خدا ﷺ آن را انجام داده است جز اینکه حدیثی که مسح صورت را ثابت می کند در کل حدیثی است حسن و به آن استدلال می شود.^(۱)

«قنوت در نماز صبح»

سؤال: آیا قنوت در نماز صبح سنت است یا بدعت؟

جواب: اگر خواندن قنوت بخاطر حادثه یا بلایی باشد که برای خود نمازگزار یا برای مسلمین اتفاق افتاده باشد فقهاء بر مشروعیت آن متفق القولند. اما اگر برای رفع بلا نیست در مورد آن اختلاف نظر دارند:

اولاً: امام مالک و امام شافعی و ابن ابی لیلی و حسن ابن صالح و ابواسحاق غزالی و ابویزید و حکم بن عتیبه و حماد و اهل حجاز و اوزاعی و اکثر اهل شام قائل به آن هستند. امام نووی در کتاب المجموع گوید: اکثر علمای سلف و کسانی که بعد از آنها آمده اند قائل به این هستند که قنوت در نماز صبح سنت [مؤکده] است در تمام ایام. استناد کرده اند به خبری که امام احمد از انس ابن مالک رضی الله عنه روایت می کند که گفت: رسول خدا ﷺ همیشه قنوت را در نماز صبح می خواند تا از دنیا رحلت فرمود. عمر بن خطاب رضی الله عنه در حضور صحابه و غیر آنها قنوت را در نماز صبح می خواند. هبشی درباره حدیث انس گوید: راویان آن موثق اند، اما نووی درباره آن گوید گروهی از حافظان حدیث آن را روایت کرده اند و گفته اند صحیح است و حافظ بلخی و حاکم بیهقی آن را بعنوان صحیح

معین کرده اند. و دار قطنی از چند طریق یا اسناد صحیح روایت کرده است. ثانیاً: ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و ابودرداء و ابن المبارک و ابو اسحاق و یاران ایشان و امام احمد و ابوحنیفه قائل به عدم مشروعیت آن هستند مگر در هنگام نزول بلا. و استناد کرده اند، ۱- به روایتی که مسلم از ابوهیره نقل می کند که: پیامبر ﷺ در یک ماهی قنوت خواند و در آن بر قبیله ای از قبائل عرب بغزین کرد و دیگر آن را نخواند.

۲- و به روایتی که ابوسعید از ابوهیره رضی الله عنه روایت می کند که: پیامبر ﷺ در نماز صبح قنوت را نمی خواند مگر اینکه برای قومی دعا یا نفرین می کرد.^(۱) و چون حدیث انس که گروه اول به آن استناد کرده اند حدیث صحیحی است، آن را چنین تأویل کرده اند که منظور از قنوت طول دادن به قیام در نماز است زیرا آن را هم قنوت گویند.

می گوئیم دلیلی برای چنین تأویلی نیست مادام که معنی حقیقی قنوت که همان دعا کردن است بلا مانع باشد. زیرا حمل لفظ بر معنی حقیقی اگر مانعی نباشد، بهتر از تأویل آن است.

هم چنین قنوت عمر رضی الله عنه را تأویل کرده اند و گفته اند که هنگام مصائب خوانده است می گوئیم: قنوت فقط برای مواقع بروز بلا و حوادث نبود، در بقیه اوقات نیز می خواند و آن را فقط به نماز صبح اختصاص نمی داد همانطور که خواندن آن در موقع بلا مشروع است یا آن را در نماز مغرب نیز می خواند همانطور که پیامبر در موقع بلا چنین می کرد. با این وجود اطلاق لفظ بدعت بر آن جایز نیست و کسی که آن را می خواند بدعتگزار نیست پس اگر کسی مایل بود آن را بخواند و کسی هم مایل نبود آن را نخواند. این را هم اضافه کنم که امروز مصائب و بلا یا مسلمین را در بر گرفته است پس این انکار و سرگردانی برای چیست؟

« شب نیمه شعبان »

سؤال: آیا عبادت کردن در شب نیمه شعبان و روزه گرفتن در آن روزه بدعت است یا مشروع؟

جواب: اولاً: بیا داشتن عبادت در نیمه شعبان امری است مشروع و در مورد آن احادیث صحیح آمده است که قسمتی از آن را در ذیل بیان می‌کنیم:

۱- طبرانی و ابن حبان در کتاب حدیث خود از معاذبن جبل رضی الله عنه روایت می‌کنند که گفت: پیامبر فرمود: خداوند در شب نیمه شعبان به احوال تمام بندگانش نظر می‌افکند و غفران و بخشش او شامل حال همه آنها می‌شود جز مشرک و کسی که جماعت [مسلمین] را ترک کرده است. [بخاطر کینه‌توزی]

۲- ابن ماجه از ام‌المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که گفت: شبی پیامبر را نیافتم بیرون رفتم که او را ببابم او را در قبرستان بقیع دیدم در حالیکه سرش را به طرف آسمان بلند کرده بود، فرمود: ای عائشه آیا ترسیدی که خداوند و رسولش چیزی را از تو دریغ دارند؟ گفتم: چنین فرمودی در حالیکه چنین تصویری در من نیست، گمان می‌کردم پیش بعضی از زانات آمده‌ای، پس فرمود: خداوند در شب نیمه شعبان به آسمان دنیا نظر لطف می‌افکند و بسیاری از مردم را می‌بخشد بیشتر از موهای گوسفندان بنی‌کلب.

به این ترتیب معلوم می‌شود کسی که می‌گوید حدیث صحیحی در این باره نیامده است نظرش قابل بحث است، چون نظر کسی که حدیث شناس است حجت است بر کسی که حدیث شناس نیست.

اما روزه روز پانزدهم شعبان: در این مورد حدیثی هست که سندش ضعیف است و آن روایتی است که ابن ماجه از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه روایت می‌کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر گاه شب نیمه شعبان فرا رسد در آن شب به عبادت مشغول شوید و آن روز را روزه بگیرید، همانا خداوند از غروب آفتاب آن روز به دنیا نظر لطف میاندازد و می‌فرماید: هر که طلب بخشش کند او را می‌بخشم و هر که طلب رزق و روزی کند روزش می‌دهم و هر که بیمار است و مبتلی شفایش می‌دهم و... تا طلوع صبح.

در میان روایان این حدیث ابن ابی بسره هست که امام احمد و ابن معین درباره او گفته‌اند جعل حدیث می‌کند، جز اینکه متن آن با احادیث زیر قوی می‌شود: احادیث صحیح‌های که گذشت قیام و عبادت در آن شب را ثابت می‌کنند اما در مورد روزه (آن روز) اگر چه سند حدیث مربوط به آن ضعیف است منتهی مشروعیت آن ثابت می‌شود چونکه پانزدهم شعبان از ایام البیض است^(۱) که خلافی در مشروعیت آن نیست و هم چنین این روز، روزی است از ماه شعبان که مشروعیت روزه در این ماه نیز ثابت شده است بنا به روایتی که بخاری از ام‌المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله آنقدر به روزه ادامه می‌داد که می‌گفتم قصد دارد آن را ادامه دهد و یک موقع آنقدر روزه نمی‌گرفت بطوریکه می‌گفتم قصد گرفتن روزه را ندارد و ندیدم که پیامبر روزه ماهی را کامل کند جز رمضان و ندیدم در ماهی بیشترین روزه را بگیرد جز در شعبان.

و نیز بنا به روایتی که ابی سلمه از ام‌المؤمنین عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله ماهی را بیشتر از شعبان روزه نمی‌گرفت، تمام آن را روزه می‌گرفت و می‌فرمود: روزه بگیرید هر قدر که می‌توانید، زیرا خداوند از عبادت بندگانش بی رغبت نمی‌شود مادام که شما راغب باشید و گرامی‌ترین نماز در نزد حضرت آن بود که استمرارا داشته باشد اگر چه کم باشد و هر گاه نمازگم می‌خواند [از نمازهای غیر واجب] بر آن مداومت می‌کرد.

^(۱) ایام البیض: روزه‌های سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماه است که روزه در این ایام سنت است. مترجم

و نیز بنا به روایتی که عمران از پیامبر ﷺ روایت کرده است که پیامبر ﷺ از او پرسید: هَلْ ضُتُّ مِنْ شَرِّ شَعْبَانَ قُلْتُ لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ ﷺ : فَاذَا أَقْطَرَتْ قَصْمٌ يَوْمَئِذٍ. یعنی: آیا سرر شعبان را روزه گرفتی؟ جواب دادم خیر ای رسول خدا ﷺ فرمود هر گاه افطار کردی دو روز را روزه بگیر. مراد از شَرِّر اول ماه یا آخر آن است بعلت پنهان ماندن ماه در آن ولی ابوداود و دیگران مراد از آن را وسط ماه دانسته‌اند چون شَرِّه هر چیزی وسط آن است مؤید آن این است که وسط ماه از ایام البیض است. اما آنچه که در نهی از روزه نیمه دوم شعبان آمده است بنا به روایتی است که ابوهریره بصورت مرفوع* روایت کرده است که: هر گاه شعبان به نیمه رسید روزه بگیرد.

این روایت را اصحاب السنن (مؤلفان کتب حدیث) روایت کرده‌اند و این بیان و دیگران آن را صحیح دانسته‌اند^(۱) جواب آن به شرح آتی است:

۱- نیمه شعبان پانزدهم آن است و این روز جزو نیمه اول است و نیمه دوم از شانزدهم شروع می‌شود.

۲- این حدیث معارض با احادیث صحیحی است که در مورد مشروعیت روزه گرفتن تمام شعبان آمده است.

۳- این حدیث را امام احمد و ابن معین ضعیف دانسته‌اند و گفته‌اند منکر^(۲) است و نیز بی‌هقی و طحاوی آن را ضعیف دانسته‌اند و حدیث جواز روزه گرفتن تمام شعبان را ترجیح داده‌اند و هم چنین ابن رجب حنبلی.

۴- و بقرض صحت آن حمل می‌شود بر کسی که روزه او را ضعیف کرده است. هنگامی که نیمه دوم شعبان را روزه گرفته و آن را به ماه رمضان پیوند می‌دهد یا

* مرفوع حدیثی است که سلسله اسناد آن به پیامبر (ص) می‌رسد. درایة‌الحدیث

۱- فتح الباری ۱/۲۹۴ و ۲/۲۳۱ و ابن ماجه ۴/۴۴۴

۲- منکر حدیثی است که فقط یک نفر غیر ثقه آن را نقل کرده و مخالف حدیث معروف باشد. درایة‌الحدیث - مدیر شانه‌چی

برای کسی است که نیمه اول را روزه نگرفته است سپس قصد دارد که نیمه دوم را روزه بگیرد.

« حکم تارک الصلاة و ازدواج او »

سؤال: آیا کسی که تارک الصلاة است کافر است یا مسلمان عاصی؟

سرنوشت اولاد چنین کسی چگونه است، آیا اولادش ولد زنا هستند؟ و آیا عقد نکاح تارک الصلاة باطل است؟

جواب: اگر تارک الصلاة واجب بودن نماز را رد کند به اجماع علماء کافر است و او را وادار به توبه می‌کنند اگر ایمان به آن آورد و آن را خواند آزادش می‌کنند و اگر بر انکار خود پافشاری نمود بخاطر کفرش کشته می‌شود در این حال نه او را غسل دهند و نه در قبرستان مسلمین دفن کنند.

اما اگر بخاطر تنبلی یا کار و سرگرمی نماز را ترک کرد در روایتی که از امام احمد شده نظرش این است که چنین کسی کافر است و حکمش حکم کسی است که منکر و جوب نماز است پس او را سه روز توبه می‌دهند اگر نماز خواند فیها وگرنه او را بخاطر کفر می‌کشند و استدلال کرده است به چند دلیل بارزترین آنها روایتی است که مسلم از پیامبر ﷺ روایت کرده است که فرمود: فاصله بین ایمان و کفر ترک نماز است.

و به روایت دیگر ایضاً: بین ما و اهل کفر ترک نماز است و هر کس آن را ترک کند کافر است. امام احمد لفظ کفر را در احادیث فوق حمل بر ترک‌کننده نماز کرده است اما اکثریت فقه بر این عقیده‌اند که چنین کسی فاسق است، او را توبه می‌دهند اگر نماز خواند فیها وگرنه کشته می‌شود یا شمشیر. و این رأی امام مالک و امام شافعی و حماد و وکیع است. کشین حدی است برای او که باعث تطهیر او می‌شود لذا او را غسل می‌دهند و بر او نماز می‌خوانند و در قبرستان مسلمین دفن می‌کنند. امام ابوحنیفه

و زهری گویند چنین کسی زندانی می‌شود و او را حد می‌زنند تا نماز را بخواند. و کشته نمی‌شود.

قول به فاسق بودن چنین کسی و عدم کفر او بنا به روایتی است از امام احمد که ابو عبد الله بطنه آن را برگزیده و نظر کسی که تارک الصلاة را کافر می‌داند رد کرده است، ابن قدامه حنبلی در المغنی گویند: این رأی صحیح تر است. استدلال کرده‌اند به این فرمایش رسول خدا ﷺ که فرمود: خداوند آتش دوزخ را بر کسی که بخاطر رضای خدا گوینده لا إله إلا الله باشد حرام کرده است. و نیز این فرموده: هر کس گوینده لا إله إلا الله باشد و به اندازه وزن گندمی خیر در قلب او باشد از دوزخ بیرون می‌آید (و جاودان در آن نماند) و به این فرمایش حضرت که فرمود: خداوند پنج نماز را در یک شب و روز بر بنده واجب کرده است هر کس آن را انجام دهد و چیزی از آن را بنا بر ظاهر ضایع نگراند خداوند عهد کرده است که او را در بهشت جای دهد و هر کس آن را انجام ندهد عهد و پیمانی در نزد خدا ندارد اگر خواست او را عذاب می‌دهد و اگر خواست او را [عفو کرده] در بهشت جای می‌دهد.

وجه استدلال این است که اگر تارک الصلاة کافر است چرا خداوند او را موکول به مشیت و اراده خود می‌کند بلکه اگر کافر است باید او را در آتش اندازد و لا یرهبون الله را اول چنین پاسخ داده‌اند: علت اینکه در حدیث مذکور تارک الصلاة موصوف به کفر شده است من باب تغلیظ و تشبیه به کفار است نه بمعنای حقیقی آن و یا آنگاه که ترک آن را جایز و روا بدانند، چون پیامبر ﷺ به بعضی از امور نسبت کفر داده است و مرادش کفر به دین نبوده بلکه کفر به نعمت بوده است زیرا وقتی حضرت می‌فرماید: دیدم که بیشترین افراد اهل آتش زنان هستند، علتش را از او پرسیدند فرمود: کفر می‌ورزند،

پرسیدند آیا به خدا کفر می‌ورزند، فرمود: خیر بلکه نسبت به همسران خود

کفر می‌ورزند، یعنی نعمت همسر را نادیده می‌گیرند. هسری که حدود الهی را رعایت می‌کند) و نیز فرمود: دشنام به مسلمان فسق است و جنگ با او کفر است. جنگ در بین مسلمانان اگر چه حلال و روا نیست اما کفر هم نیست زیرا خداوند در سوره حجرات آیه ۹ می‌فرماید: «و اگر دو گروه از مؤمنین با هم جنگ کردند در بین آنها صلح برقرار کنید...» علی رغم اینکه مسلمانان با هم جنگ و ستیز می‌کنند اما خداوند آنان را با لفظ مؤمنین نام برده و دو گروه را به ایمان وصف کرده بنابراین قول به کافر بودن تارک الصلاة بطور مطلق، قولی است که شدت و ضرر و زبانش متوجه جامعه است لذا ابن قدامه حنبلی در المغنی گویند:

(مادر هیچ زمانی سراغ نداریم که احدی از کسانی که تارک الصلاة بوده‌اند غسل داده نشده باشند و وارثانشان از ارث محروم شده باشند و یا اینکه او از ارث محروم شده باشد و یا بین زن و شوهر بدلیل تارک الصلاة بودن یکی از آنها طلاق واقع شده باشد، اگر تارک الصلاة کافر باشد تمام این احکام بر او واجب می‌شد. و در اینکه قضاء نماز بر تارک الصلاة واجب است در بین مسلمین خلافی نیست، پس اگر مرتد باشد قضاء نماز و روزه بر او واجب نیست)^(۱)

بنابراین هرگاه یکی از زوجین نماز نخواند عقد نکاح آنان صحیح است و اولادشان ولد زنا نیستند لکن بر اولیاء زن واجب است دختران و خواهرانشان را جز به اهل دین و تقوی شوهر ندهند، این کار به تقوی و احتیاط نزدیکتر بوده و بیشترین التزام و پایبندی به فرمایش رسول خدا ﷺ است که فرمود: هرگاه کسی بقصد ازدواج نزد شما آمد و دین و خلق و خوی او را پسندیدید با اچویشاوندی تمائید اگر چنین نکنید آشوب و فساد زمین را فرا خواهد گرفت.

« قِضَاءُ نَمَازٍ »

سؤال: اگر مسلمانی بعد از بلوغ از روی بی توجهی یا نادانی و یا تنبلی نمازش فوت شده باشد آیا قضاء آن بر او واجب است؟
جواب: هرگاه به سبب بی توجهی یا فراموشی یا خواب نماز فوت شود قضاء آن به اجماع علماء واجب است.

علماء استناد کرده‌اند به روایتی که بخاری و مسلم از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس نماز را فراموش کرد هرگاه بیاد آورد باید آن را بخواند و به جز خواندن کفاره‌ای ندارد.

مسلم روایت می‌کند: هرگاه کسی خوابش برد و نماز نخواند یا از آن غافل ماند هرگاه بیاد آورد باید آن را بخواند، خداوند می‌فرماید: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ یعنی: نماز را برای یاد من بپا دار. (سوره طه آیه ۱۳۴)

اما اگر عمداً بنا به تنبلی نمازش فوت شده اکثریت فقهاء قضاء آن را واجب می‌دانند و استدلال کرده‌اند به حدیث فوق و گفته‌اند: هرگاه مسلمان به سبب خواب یا فراموشی نمازش فوت شد گناهکار نمی‌شود ولی قضاء آن بر او واجب است و جز قضاء کفاره‌ای ندارد پس اگر بعمد باشد بطریق اولی قضا‌اش واجب است.

و استدلال کرده‌اند به اینکه قضاء روزه به اتفاق علماء واجب است در حالیکه شأن آن از نماز کمتر است [که ستون دین است] پس به طریق اولی قضاء نماز هم واجب است و بنا به اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی می‌رسد که از قضاء روزه و حج سؤال می‌شود. پس دین خدا سزاوارتر است که آداء شود و نماز مهم‌ترین دین خداست.

بعضی از فقها قائل به عدم قضاء آنند چون احادیث آمده در مورد فراموشکار و بخواب رفته است اما آنکه عمداً نخوانده است قضاء نفسی به او نمی‌رساند بلکه باید او را بخاطر ترک نماز حد زد، برای اینکه چنین کسی در نزد امام احمد کافر است و در صورت خواندن نماز به اسلام بر می‌گردد لذا به او امر نمی‌شود که قضاء آن را به جا آورد برای اینکه اسلام ماقبل خود را می‌بخشد.
 [با توجه به آنچه گذشت] رأی اکثریت فقهاء صحیح تر است ^(۱). والله اعلم.

« حکم نماز در قبرستان و مسجدی که در آن قبر است »

سؤال: حکم نماز در قبرستان و مسجدی که در آن قبر است چیست؟
جواب: قبل از بیان حکم لازم است که بین نماز در مسجدی که در آن قبر است و نماز در قبرستان و نماز بسوی قبر فرق قائل شویم.

۱- نماز در قبرستان: به این گونه است که نمازگزار در بین قبرها بایستد و نماز بخواند، و یا در میان آن جایی مانند اتاق یا امثال آن را بیاید و در آن نماز بخواند هرگاه قبرستان وسیع بود و در آن مکانی خالی از قبر باشد و کسی در آن دفن نشده باشد شامل این نمی‌شود و تیز این قدمه جایی را که قبری یا دو قبر در آن باشد را استثنا کرده است چون چنین جائی را قبرستان نمی‌نامند.

۲- نماز در مسجدی که در آن قبر است: به اینگونه که در مسجدی نماز گزارد که در حیاط یا در کنار آن و یا قسمتی از آن قبری است چنین جائی را قبرستان نمی‌گویند و منع آمده [در حدیث] در مورد قبرستان است.

۳- نماز بسوی قبر: به این صورت که نمازگزار قبر را در مقابل خود قرار داده و عمداً یا غیر عمد بسوی آن سجده کند.

اینکه درباره هر کدام بطور جداگانه بحث خواهیم کرد.

اولاً - نماز در قبرستان: علماء در حکم آن اختلاف نظر دارند به شرح ذیل:

۱- حرام است - خواه قبرستان کهنه شده باشد یا نشده باشد، اگر چه چیزی بر آن فرش شود. قبرستان مسلمان باشد یا کفار فرقی نمی‌کند.

این رأی امام احمد و چند نفر از صحابه از جمله عمر بن خطاب رضی الله عنه و علی بن ابیطالب رضی الله عنه و ابوهریره رضی الله عنه و انس بن مالک و ابن عباس رضی الله عنه است و از تابعین ابراهیم نخعی و نافع بن جبیر بن مطعم و طاووس و عمرو بن دینار و خشمه و جمعی دیگر و منصور بالله و هادویه بر این قولند، بنابراین قول نماز در قبرستان باطل است چون نهی از چیزی بدلیل فساد آن است. و استدلال کرده‌اند به روایتی که اصحاب السنن - جز نسائی - از ابوسعید روایت کرده‌اند که پیامبر فرمود: تمام زمین مسجد و جای سجده است جز قبرستان و حمام.

و بنا به روایتی که جماعتی جز ابن ماجه از ابن عمر روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بعضی از نمازهایتان را در خانه‌هایتان بخوانید و آنها را چون گور نکنید، یعنی قبور در عدم نماز در آن تشبیه شده به خانه‌ای که در آن نماز خوانده نمی‌شود. پس، از آن فهمیده می‌شود که در قبرستان نماز خوانده نمی‌شود.

۲- حرام است اگر کهنه شده باشد؛ و این رأی امام شافعی و بخاری و ابوالعباس و امام یحیی و ابوطالب است اگر بدون حائل بر آن نماز خوانده شود. در صورت حائل مکروه است. علت آن را این گفته‌اند که قبرستان کهنه شده خاکش آلوده به گوشت و چرک مرده‌هاست و بخاطر نجاست نماز در آن جایز نیست پس اگر در جایی پاک نماز خواند بطوریکه در آن قبر کهنه شده نباشد، نمازش کفایت کرده ولی مکروه است.

۳- مکروه است خواه قبرستان کهنه شده باشد یا نشده باشد. این رأی ابوحنیفه و ثوری و اوزاعی و در روایتی از امام احمد و رافعی از شافعیه است

زیرا آنان نهی آمده در احادیثی که گروه اول به آنها استناد کرده‌اند حمل بر کراهت نموده‌اند و و نیز استدلال کرده‌اند به عمومیت و کلیت این روایت که: هر کجا بودی و هنگام نماز شد نماز را به پا دار که همانجا مسجد است. آن را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند

۴- صحیح است و آن رأی امام مالک و ابن عمر رضی الله عنه است و استدلال کرده‌اند به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبرستان بر قبر پیره زنی سیاه نماز خواند. این رأی با ادله نهی مذکور رد شده است.*

ثانیاً - نماز در مسجدی که در آن یا در دو طرف آن قبر است: در این مورد دلیلی بر تحریم آن ترسیده است خواه مسجد بعد از احداث قبر درست شده باشد یا قبر بعد از مسجد. اما دلیل بعضی در مورد عدم صحت نماز در اینگونه مساجد با توجه به احادیثی که در مورد اتخاذ قبور بعنوان مسجد آمده است، جای بحث است. از جمله استناد کرده‌اند به حدیثی که مسلم روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله پنج سال قبل از اینکه رحلت کند فرمود: ﴿إِنَّ مَن كَانَ قَبْلُكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِهِمْ مَسَاجِدَ، أَلَا قُلُوبَ تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ، إِنْ شِئْتُمْ أَن تَهْتَكُوا مَنَازِلَهُمْ﴾ یعنی: (همانا کسانی که قبل از شما بودند قبور انبیاء و صالحان را بعنوان مسجد اتخاذ کردند، آگاه باشید که شما چنین نکنید من شما را از آن نهی می‌کنم) و نیز فرمود: ﴿لَنْ أَلِيَهُدَى وَ النَّصَارَى إِتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ﴾ یعنی: (خداوند لعنت کند یهود و نصاری را که قبر پیامبرانشان را مسجد کردند) این دو حدیث دلالت بر بطلان نماز در مسجدی که در آن قبر است نمی‌کند، به این دلیل که لفظ مساجد ممکن است اسم مکان یا مصدر میخی باشد و حمل آن بر معنی اول به دو دلیل ممکن نیست.**

* نماز در قبرستان مکروه است اما در مقبره انبیا و شهدا مکروه نیست. فقه محمدی - آیه الله مرادخ
** اگر مسجد اسم مکان باشد یعنی جا و مکان سجده است و اگر مصدر میخی باشد سجود و سجده کردن است. (مترجم)

۱- اگر مراد پیامبر ﷺ از لفظ مساجد، مکان می‌بود باید می‌فرمود: ﴿لَا تَسْجُدُوا عَلَى الْقُبُورِ مَسَاجِدَ﴾ یا: ﴿اتَّخَذُوا عَلَى قُبُورِ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ﴾. همانطور که در قرآن کریم آمده است: ﴿لَنْ نَجِدَنَّهُمْ عَلَيْهَا مَسْجِدًا﴾. (سوره کهف آیه ۶۸)

(یعنی در این معنا با حرف جرّ علی بکار می‌رود)

۲- مراد از مساجد در اینجا اسم مکان نیست و الا باید نماز در آن را درست دانست، چون در حدیث اول از ساختن مسجد بر قبور منع می‌کند و در دومی بر کسانی که بر مسجد قبر می‌سازند لعن می‌کنه پس نهی و لعن بر سازنده آن است نه بر کسی که در آن نماز می‌خواند، زیرا او بانی و سازنده آن نیست، بنابراین چاره‌ای نیست جز اینکه مساجد را حمل بر مصدر می‌کنیم یعنی قبور را مساجدی کردند که بسوی آن سجده کنند و ستایش نمایند و تعظیم کنند^(۱) و این آن چیزی است که ما به شکل زیر مطرح می‌کنیم:

ثالثاً - نماز به سوی قبر: به اینگونه که قبر را در مقابل خود قرار دهد یا برای اینکه آن را عبادت کند یا آن را مانند کعبه بعنوان قبله قرار دهد و این است مراد از دو حدیث مذکور و حدیث ﴿لَا تَجْلِسُوا عَلَى الْقُبُورِ وَلَا تَصَلُّوا إِلَيْهَا﴾ (بر روی قبور ننشینید و بسوی آنها نماز نخوانید)

در این صورت اگر قصدش عبادت قبر باشد این کارش کفر است و شرک، و اگر آن را آگاهانه در مقابل خود قرار می‌دهد نه بعنوان عبادت بلکه بعنوان تبرک در این حال گناهکار و جاهل است و اگر منظورش عبادت و تبرک نباشد بلکه قبر در مقابل او بعنوان جزئی از مسجد بوده و حائلی که جزء ساختمان مسجد یا مثل آن است در بین او و قبر باشد گناهی نکرده و نمازش باطل نیست، چون اگر حکم به بطلان آن دهیم - آنطور که بعضی گمان کرده‌اند - لازم است که حکم کنیم به بطلان تمام نمازهایی که در مسجد النبی ﷺ خوانده شده است از زمان عمر بن

عبدالعزیز تا کنون، چون با ضمیمه کردن اتمامهای زوجات پیامبر ﷺ مسجد توسعه یافت از جمله آنها بیت حضرت عائشه (رض) بود که به قبر پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ملحق شد و در آن محدثین و مجتهدین و علماء و صلحاء بزرگ نماز خوانده‌اند و هیچکدام منکر آن نشده‌اند. اگر بگویند که مسجد النبی قبل از انضمام این قبور ساخته شده بود، به دو صورت جواب داده می‌شود:

۱- اگر علت باطل بودن نماز وجود قبر در مسجد باشد، تفاوتی نمی‌کند که آیا مسجد از قبل ساخته شده است یا قبر

۲- الحاق این قسمت به مسجد بعنوان مسجد در نظر گرفته می‌شود

چون توسعه بخاطر مسجد بوده است برای اینکه مانند مسجد بزرگی برای نماز آماده شد در این صورت اتخاذ قبور بعنوان مسجد بر این مکان قابل انطباق است در حالی که احدی از علماء حکم به بطلان نماز در مثل این بقعه یا در قسمتهای دیگری از مسجد را نداده است و اگر کسی ادعا کند که این حکم اختصاص به مسجد پیامبر دارد نیازمند به دلیل است^(۱)

حکم صلوات بعد از اذان

سؤال: حکم صلوات بر پیامبر ﷺ بعد از اذان چیست؟ آیا مشروع است یا بدعت؟ و اگر مشروع است حکم جهری بودن آن چیست؟ کدامیک افضل است سرأ یا جهراً؟ و آیا گفتن آن بعنوان زیاد کردن اذان تلقی می‌شود؟

جواب: دادن صلوات بعد اذان بخودی خود برای مؤذن و شنونده مشروع است بنا به روایتی که مسلم از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت می‌کند که از پیامبر ﷺ شنید که فرمود: هرگاه اذان را شنیدید بگوئید مثل آنچه را که مؤذن می‌گوید سپس

بر من صلوات فرستید یقیناً هر کس بر من یک صلوات فرستد خداوند ده صلوات بر او فرستد، بعد الوسيله را از خداوند بپریم طلب کنید که آن منزلتی است در بهشت که شایسته بنده‌ای از بندگانش است. خداوند می‌داند که من آن بنده باشم، هر کس آن را بپریم درخواست کند شفاعتم در حق او واجب می‌شود.*

از این حدیث معلوم می‌شود که صلوات بعد از اذان سنت است و بدعت نمی‌باشد اگر گفته شود که این حدیث دلیل بر مشروعیت صلوات است برای شنونده نه برای مؤذن، جواب آن را به دو صورت می‌دهیم:

۱- خود مؤذن در حکم سامع است برای اینکه فی نفسه اذان را می‌شنود پس او هم مشمول حدیث مذکور می‌شود چون [هرگاه شنیدید] عام است

۲- درخواست الوسيله از خداوند برای پیامبر ﷺ بعد از اذان است و طلب آن در موضع و موقع دیگری در احادیث نیامده است، و پاداش بزرگی که برای در خواست کننده آن حاصل می‌شود واجب شدن شفاعت رسول الله ﷺ است برای او.

بنابراین به مخالف می‌گوئیم: آیا مؤذن، الوسيله را از خداوند درخواست می‌کند یا فقط شنونده آن را درخواست می‌کند؟

اگر بگویید بلی مؤذن هم آن را درخواست می‌کند، می‌گوئیم که طلب الوسيله با حرف عطف ثم بر صلاة معطوف شده است و عطف با ثم عطف بر ما قبل است، پس چرا طلب الوسيله را جایز می‌دانید و دادن صلوات را منع می‌کنید؟ آیا قسمتی معطوف است و قسمتی نیست؟!

اگر بگویید طلب الوسيله برای مؤذن مشروع نیست و فقط برای شنونده جایز است می‌گوئیم این قول باعث بی‌ربطی از اذان گفتن و مایل شدن به شنیدن آن می‌شود، برای اینکه مسلمان دوست دارد که با درخواست الوسيله شفاعت

* بخاری از جابرین عبدالله نیز آن را روایت کرده است. رضای الصالحین - مترجم

رسول الله ﷺ شامل حالش شود و اگر مؤذن از این پاداش محروم شود به شنیدن اذان راغب می‌گردد نه به گفتن آن، و این امر باعث بی میلی در گفتن اذان یا موجب ترک آن می‌شود و این چیزی نیست که کسی خواهان آن باشد، بنابراین چاره‌ای نیست جز پذیرفتن این قول که مؤذن هم بعنوان شنونده مشمول آن گردد زیرا او چه گناهی دارد که از آن محروم شود؟

و اگر گفته شود دعای بعد از اذان بطور خفی مشروع است نه بصورت جهری برای اینکه معلوم نیست که مؤذنین در زمان پیامبر ﷺ یا صحابه کرام آن را جهراً خوانده باشند، می‌گوئیم: عدم انجام فعلی در زمان پیامبر یا صحابه دلیل بر منع آن نیست تا حکم بر تحریم آن داد و انجام آن را بدعت دانست بلکه عدم انجام کاری در عهد رسالت حمل بر اولی و افضل می‌شود و مادام که از آن بطور صریح نهی نشده باشد حمل بر جایز بودن آن می‌شود، پس قول به منع جَهْر صحیح نیست.

و اینکه بعضی از فقهاء متقدم آن را بدعت گفته‌اند، مقصودشان بدعت از نظر لغت است که بمعنی هر چیز تازه است نه از نظر شرعی که به معنی گمراهی و ضلالت است (به بخش اول کتاب بحث آراء علماء درباره بدعت مراجعه کنید) و اگر گفته شود: سَرِّ خواندن آن بهتر است از جهری، چون سَرِّ خواندن متابعت از گذشتگان است.

می‌گوئیم: بلی تبعیت از گذشتگان (صالح) افضل است ولی می‌گوئیم مفضول گاهی افضل می‌شود* هرگاه که با مصلحت اسلام در ارتباط باشد مانند آگاهی دادن و آشکار کردن صدای اسلام در محیطی که اصوات حرام و منکر آن را پر کرده است و یا برای ترویج شعائر اسلام، بر این اساس بود که صلاح‌الدین ایوبی

* افضل بیک درجه برتر از مفضول است در این بحث سری بودن دعا افضل است و جهری بودن مفضول، اما بخاطر حفظ شعائر دین امروز جهری بودن دعا افضل است. مترجم

فرمان داد که آشکارا بگویند و تا به امروز ادامه دارد.

و به فرض عدم وجود دلیل خاصی در مورد جهری بودن آن بعد از اذان، ادله امر به دادن صلوات و عمومیت و کلیت آن شامل بعد از اذان هم می‌شود و در این مورد تخصیص و منعی که آن را به وقت معینی اختصاص دهد نرسیده است و اگر گفته شود، آیا صلوات دادن بعد از اذان، زیاد کردن این عبادت نیست؟ می‌گوییم: زیاد کردن دو قسم است: ۱- زیاد کردن متن عبادت ۲- زیاد کردن بر عبادت اولی ممنوع است، اما دومی: اگر کسی بگمان اینکه این عبادت ناقص است و او یا این اضافه کردن آن را کامل می‌کند و یا این اضافه را پیامبر ﷺ انجام داده است و به انجام آن امر کرده، و او به این دلیل آن را انجام می‌دهد این کار حرام است و بدعت. ولی اگر آن را بعنوان عبادت مستقل دیگری که منعی از آن نشده و امر به انجام آن نیز عام است انجام می‌دهد این کار جایز است (همانطور که در بخش اول کتاب در بحث کم و زیاد کردن آنچه از طرف شرع معین شده است، به آن اشاره شد)

بعد از این توضیح به برادرانی که منکر دادن صلوات بعد از اذان هستند یا مخالف جهری بودن آنند نصیحت می‌کنم که دست از تعرض به کسانی که آن را جهری می‌خوانند بردارند و اجتناب کنند از اینکه آنان را بدعتگذار نامند چرا که بدعت شرعی ضلالتی است که مستوجب عذاب است و هرگز خداوند کسی را بخاطر دادن صلوات بر پیامبر ﷺ عذاب نمی‌کند. و نیز چون این مسأله از مسائل فرعی در دین است نباید باعث شکاف و دودستگی در صفوف مسلمین شود، در جامعه ما منکراتی وجود دارد که مخالفت با آنها در اولویت است پس همگی توان و نیروی خود را در مخالفت با آنها بکار گیریم.

و هم چنین توصیه می‌کنم به برادران مؤذن که دعای بعد از اذان را طول ندهند یا اوصافی را در وصف پیامبر ﷺ بکار نبرند که از نظر شرعی حکمی در مورد

آنها نرسیده است.

و گاهی ممکن است دادن صلوات [بطور جهری] حرام شود آنگاه که باعث تشویش تمازگزار شده یا او را از سنت [مؤکده] قیل از نماز باز دارد و یا بیماری را آزار دهد و...

در صورت امکان مؤذن به سنت عمل کند با این عبارت ﴿و صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ وَسَلَّمَ﴾ یا صلوات ابراهیمی ﴿... كَمَا صَلَّيْتَ عَلَيَّ...﴾ را بگوید برای اینکه این بهترین صورت صلوات دادن بر پیامبر ﷺ است، سپس دعای ﴿اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ الثَّامَّةُ إِلَى آخِرٍ﴾ را بخواند پیامبر ﷺ فرمود: حَتَّى الْأُمُورِ أَوْسَطَهَا، نه افراط در دادن صلوات نه تفریط در منع آن والله اعلم.^(۱)

« طلب شفاعت از رسول خدا ﷺ »

سؤال: حکم شرعی طلب شفاعت از رسول خدا ﷺ محمد مصطفی بعد از اذان چیست؟

جواب: طلب شفاعت از رسول خدا ﷺ بعد از اذان در احادیث اسلامی نیامده است، آنچه بعد از اذان آمده دادن صلوات بر حضرت و درخواست الوسیله است که منزلت و مقامی است در بهشت - برای پیامبر ﷺ و آن دعاء این است: ﴿اللَّهُمَّ رَبِّ هَذِهِ الدَّعْوَةُ الثَّامَّةُ وَالصَّلَاةُ الثَّامَّةُ آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْتَّصِيلَةَ وَالدَّرَجَةَ الرَّيْفَةَ وَابْتَعْنَهُ مَقَاماً مَحْمُوداً الَّذِي وَعَدْتَهُ﴾. و در روایتی دیگر این نیز آمده است: و انک لا تخلف الميعاد اما طلب شفاعت از رسول خدا ﷺ بصورت کلی و بدون قید خاصی بعد از اذان یا غیر آن در سنت آمده است بطوریکه بعضی

از صحابه آن را درخواست کرده‌اند بدون اینکه حضرت ابرادی بگیرد، احادیث آمده در این مورد در مکانها و مناسبتهای مختلف جداً زیاد است که قسمتی از آن را ذکر می‌کنیم:

مصعب سلمی روایت می‌کند که: جوانی از ما به حضور پیامبر ﷺ رفت و گفت: درخواستی از شما دارم. فرمود: آن چیست؟ گفت می‌خواهم مرا از جمله کسانی قرار دهید که روز قیامت بر ایشان شفاعت می‌کنی، پیامبر ﷺ فرمود: چه کسی این را به تو گفته است؟ یا چه کسی این را به تو آموخته است؟* جوان گفت: کسی آن را به من نگفته است، حضرت فرمود: همانا تو از جمله کسانی هستی که روز قیامت برایش شفاعت می‌کنم. این روایت را هیمتی در مجمع الزوائد آورده و گوید طبرانی روایت کرده است و راویان آن از رجال صحیح‌اند.

در این مورد هیمتی احادیث زیادی را روایت کرده است^(۱) و این مربوط به حیات شریف حضرت است.

اما بعد از رحلت پیامبر ﷺ آیا درخواست شفاعت از حضرت صحیح است مخصوصاً در کنار قبر شریف حضرت و هنگام سلام بر او در هنگام زیارت؟

بنا به آنچه ثابت شده شکی نیست که اموات می‌شنوند و صحبت می‌کنند و در عالم برزخ دعا می‌کنند و مخصوصاً در مورد پیامبر ﷺ که ما به او سلام می‌کنیم، و روح شریفش **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** دلیلی برای جدائی در طلب شفاعت در زمان حیات و بعد از انتقال او به عالم برزخ وجود ندارد و هر کس ادعای منع آن را می‌کند لازم است که دلائل خود را ارائه دهد. **والله الموفق** **

* تردید از روی حدیث است مترجم

۱ مجمع الزوائد - ۲/۲۹۹ - صحیح المسلم ۲۸۹/۱

** آیات ناظر به موضوع شفاعت را می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد:

گروه اول: شفاعتی در کار نیست. در سوره بقره آیه ۲۵۴ می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از آنچه به شما روزی داده‌ام انفاق کنید، پیش از آنکه روزی رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی و نه میانجیگری و کافران خود بر خود ستم کنندگانند.

د تعدّد نماز جمعه و اعاده نماز ظهر بعد از آن *

سؤال: حکم تعدّد نماز جمعه در یک شهر چیست؟ و هر گاه متعدد باشد آیا اعاده نماز ظهر مشروع است یا بدهت و آیا اعاده آن بصورت فردی است یا به جماعت؟ و اگر به جماعت خواندن آن موجب جدائی در بین نمازگزاران یک مسجد بشود بطوریکه آنانکه نماز را بصورت فردی می‌خوانند در بین صفوف کسانی که به جماعت می‌خوانند واقع

در این آیه شفاعت بطور مطلق تنفی شده است. آیات دیگری نیز در باره فرزندان اسرائیل آمده است که شفاعتی که پندار یهود بود محکوم شده (بقره: ۴۷-۴۸- ۱۲۲- ۱۲۳) آیات دیگری نیز شفاعت را برای کافران منعی نکرده است نظیر آیه‌های ۵۲ اعراف، ۹۱ شعرا و ۴۸- ۴۶ مدثر. آیات متعدد دیگر شفاعت بنان را محکوم و بی‌فایده دانسته است مثل انعام ۹۴ و یونس ۱۸ و زمر ۴۳ و یاسین ۲۳

گروه دوم: شفع واقعی عداوتند است. نظیر آیات: انعام ۵۱ و سجده ۴ و زمر ۴۴ تصریح شده است که شفاعت تنها به خدا اختصاص دارد و شفعی نیست.

گروه سوم: شفاعت وجود دارد ولی بعد از آن خداوند. مانند آیه ۲۵۵ سوره بقره: کیست آنکس که جز به اذن او در پیشگاه او شفاعت کند. و آیه ۳ سوره یونس: ما من شفیع الا من بعد اذنه، شفاعتگری جز پس از اذن او نیست.

گروه چهارم: شفاعت شرایط خاصی دارد. در سوره طه آیه ۱۰۹ می‌فرماید: در آن روز شفاعت تنفی بدهد مگر آن کسی که خدای رحمن اذن داده و بقول و گفتار از او خشنود بوده است. و در سوره انبیا آیه ۲۸ می‌فرماید: او می‌داند آینده و گذشته آنها را و جز برای کسی که او پسندد شفاعت نمی‌کند و ایشان از ترس او در هراس‌اند.

از مقاله این چهار گروه با یکدیگر می‌توان نتیجه‌گیری کرد که: اولاً کسی بی جهت در نزد خدا عزیز نیست

ثانیاً: شفاعتی که یهود می‌پنداشتند که ما فرزندان پیامبران هم اندازه که گناهکار باشیم پدران ما از ما شفاعت خواهند کرد بی اساس است و از نظر قرآن مردود است.

ثالثاً: کسانی که از خدا بریده و جز او را معبود ساخته‌اند احدی برای او شفاعت نمی‌کند رابعاً: بدیهی است که بنهای بی جان ناچیزتر از آنند که کاری از آنها برآید پس آنچه پذیرفتنی و مقبول است در درجه اول شفاعت خداوند است که استقلال تام و تمام دارد و کسی قادر به شفاعت نیست مگر پس از اجازه او مبدأ فیض و کرم. و این شفاعت در حق کسی است که ایسان به خدا داشته و در راه او کام برداشته است و گزته:

اگر خدای نباشد ز بندهای غشونود شفاعت همه بی‌فایران ندارد

به نقل از کتاب: از رؤفای قرآن نوشته محمد رضا حسینی و دکتر مهدی فولادوند. مترجم

شوند، کدامیک افضل است فرادی یا جماعت؟

جواب: اولاً - هرگاه که تعدد بدون نیاز باشد:

بصورتی که مسجد آنقدر وسیع باشد که همه نمازگزاران را بدون تنگی و مشقت در برگیرد در این حالت تعدد جمعه در یک شهر جایز نیست بلکه واجب است در یک مسجد نماز خوانده شود و اگر نیاز به .ر جمعه افتاد اقامهٔ سومی جایز نیست و هكذا.

این قدامه در المعنی گوید: (در این مورد نمی‌دانم کسی مخالفت کرده باشد، جز اینکه به عطاء گفته شد، مسجد بزرگ شهر گنجایش اهل بصره را ندارد، گفت: برای هر گروهی مسجدی است که در آن جمع می‌شوند و نماز در آن از تجمع در مسجد بزرگ شهر کفایت می‌کند، اولی قولی است که اکثریت فقهاء قائل به آن هستند، چون از پیامبر ﷺ و خلفای راشدین نقل نشده است که آنها بیشتر از یک جمعه داشته‌اند زیرا نیازی به آن نبوده است و اثبات احکام با تحکم و بدون دلیل جایز نیست)

بنابراین اقامهٔ جمعهٔ دوم یا بیشتر از آن بدون نیاز باطل است و نماز اول صحیح است و معیار اول بودن به تکبیرة الاحرام است برای اینکه هرگاه یکی از آن دو تکبیر را گفت تکرار آن بوسیلهٔ گروه دوم حرام است بعلت عدم نیاز به آن و اگر هر دو جماعت با هم تکبیر تحریم را گفتند هر دو باطل است چون اقامهٔ دو جمعه یا هم بدون نیاز صحیح نیست و هیچکدام هم نسبت به دیگری برتری و مزیتی ندارد و اگر وقت ظهر باقی مانده باشد جمعه اعاده می‌شود

اما اگر معلوم نبود حق تقدم با کدامیک از آن دو تا است نماز جمعه اعاده نمی‌شود برای اینکه نماز جمعه در شهر خوانده شده و فرض آن ساقط شده است، جز اینکه نمی‌دانند که کدامیک صحیح بوده است. اعادهٔ نماز ظهر در این حالت به این شرح است: در صورت بطلان هر دو جمعه و عدم امکان اعادهٔ آن خواندن

نماز بصورت قضاء یا اداء واجب است برای اینکه نماز ظهر بجای جمعهای است که خوانده نشده است و در صورت دانستن صحت یکی از دو جمعه و بطلان دیگری، لازم است آن که جمعه‌اش باطل است نماز ظهر را اعاده کند و اگر معلوم نشد کدامیک از دو جمعه صحیح است واجب است بر همه که نماز ظهر را دوباره بخوانند.

ثانیاً: اگر تعدد جمعه بنا به احتیاج باشد، در مورد جواز آن اختلاف است:

۱- ابوحنیفه و امام مالک و در قولی مرجوح از امام شافعی قائل به عدم جواز اقامهٔ جمعهٔ دیگرند. و استدلال کرده‌اند به اینکه پیامبر ﷺ و خلفای راشدین فقط در یک مسجد جمع می‌شدند و اگر تعدد را اجازه می‌داد مساجد دیگر در مدینه را رها نمی‌کردند و ابن عمر رضی الله عنهما گوید: نماز جمعه اقامه نمی‌شود جز در مسجد بزرگ شهر و جدا نکرده است بین وقتی که نیاز باشد یا نباشد

۲- امام احمد و عطاء و در قولی مرجوح از امام شافعی قائل به جواز آن‌اند. ابو یوسف و ابن مبارک گویند: هرگاه شهر بزرگ باشد در دو ناحیه احکام اقامه می‌شود یا اینکه بطور طبیعی بواسطهٔ نهری به دو ناحیه تقسیم می‌شود مثل بغداد.

محمد بن حسن شیبانی گوید: ایرادی ندارد که در مصر در دو یا سه مکان نماز جمعه اقامه شود بیشتر از آن جایز نیست

برای اینکه وقتی مصر گسترش یابد مشکل است برای ساکنان آن از یک طرف آن به طرف دیگر آیند پس بخاطر دفع حرج و سختی جایز است و یا سه جمعه این مشکل برطرف می‌شود.

می‌گویم از تعلیل و استدلال محمد بن حسن در رفع حرج فهمیده می‌شود که اگر مشکل با سه نماز جمعه حل نشد بیشتر از آن نیز جایز است.

در این مورد استدلال کرده‌اند به اینکه نماز جمعه نمازی است که اجتماع و خواندن خطبه از شروط آن است پس جایز است در آنچه که نیازمند به آن است

مثل نماز عید باشد [که متعدد است] چون امام علی علیه السلام روز عید به مضلی رقت و ابومسعود بذری را جانشین خود کرد تا در شهر با کسانی که ضعیف‌اند نماز گزارد، و امر مورد اختلاف در جمعه و عید یکسان است. امام شافعی روزی وارد بغداد شد در حالیکه مردم دو جمعه اقامه کرده بودند و گویند سه جمعه بوده، و ایرادی از آنها نگرفته است.

به رأی گروه اول اینگونه جواب داده‌اند که:

پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای راشدین دو نماز جمعه را اقامه نکردند چون نیازی به آن نداشتند و برای اینکه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواستند خطبه حضرت را بشنوند و در جمعه‌اش حضور یابند اگر چه نمازیشان دور بود، چون پیامبر صلی الله علیه و آله مبلغی از جانب خدا و قانونگذار احکام دین او بود، لذا اگر نیازی به تعدد بود بدون اکراه در اماکن متعدد اقامه می‌شود گفته این عمر رضی الله عنه را اینگونه تأویل کرده‌اند که: نماز جمعه در مساجد کوچک اقامه نمی‌شود در حالیکه مسجد بزرگ شهر زها شده باشد.

و ممکن است به این تعلیل و استدلال که آنها می‌خواستند خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله را بشنوند و در جمعه‌اش حضور یابند، چنین پاسخ داده شود که این علت در عصر خلفای راشدین منتفی شده بود با این حال نماز جمعه در عصر آنها متعدد نبود. اعاده نماز ظهر در این حالت: حکم اعاده آن در نزد مخالفان تعدد به همان گونه است اگر بدون نیاز باشد که تفصیل آن در حالت اول گذشت. اما موافقان تعدد جمعه گویند اعاده نماز ظهر مستحب است احتیاطاً.

و بعضی از آنها گفته‌اند اعاده‌اش واجب است و به نیت آخر ظهر اعاده می‌شود که زمان آن باقی است و آن را نخوانده است.

همینطور شافعیه اعاده آن را بصورت جماعت جایز دانسته‌اند و دیگران بصورت فردی.

اما هرگاه در جماعت خواندن آن بین مسلمین تفرقه‌ای ایجاد شود به اینگونه که گروهی که فرادی می‌خوانند در بین کسانی که به جماعت می‌خوانند قرار گیرند، و ظاهر مسلمین به اینگونه باشد که گروهی به امام اقتدا کنند و گروهی متفرق باشند بهتر آن است که فرادی خوانده شود. والله اعلم

«قرائت قرآن در روز جمعه و گفتن صدق الله العظيم»

سؤال: آیا خواندن قرآن در روز جمعه با صدای بلند در بلندگو جایز است؟ و آیا گفتن صدق الله العظيم بعد از اتمام قرائت جایز است؟

جواب: در مورد فضل خواندن قرآن احادیث زیادی آمده است بدون اینکه به زمان یا مکان یا به آهسته و بلند خواندن یا به انفرادی و دسته جمعی مقید شده باشد، و امر و توجیهاتی که از شارع رسیده است به وقت و مکان یا کیفیت و کمیت معینی مقید نشده است. ما در انتخاب وقت و مکان، حالت و کمیت آن مختاریم، لذا اختصاصی دادن زمانی به خواندن قرآن بدعت و گمراهی نیست آنطور که بعضی گمان می‌کنند. چون بدعت عمل یا اعتقادی است که از طرف شارع درباره آن حکمی یا قاعده‌ای نرسیده باشد و یا عملی است که متعارض با نصوص و قواعد شرعی باشد، قرائت قرآن در روز جمعه بشکلی که امروز مردم به آن عادت کرده‌اند بدعت نیست بلکه به هر شکلی که باشد جزو مشروعیت تشویق کردن به قرائت قرآن واقع می‌شود، قرائت قرآن به این نحو تحت فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع می‌شود که فرمود: کسانی که در مساجد جمع می‌شوند و کتاب خدا را تلاوت می‌کنند و آن را به همدیگر می‌آموزند *

آرامش و اطمینان قلبی بر آنان نازل شده و رحمت از هر سو آنان را فرا می‌گیرد و ملائکه رحمت آنها را احاطه می‌کنند و خداوند آنان را در ردیف مقربان درگاه

خود قرار می دهد.

این حدیث شریف دلالت می کند بر مشروعیت خواندن قرآن در مسجد و امویختن آن [بصورت دسته جمعی]

و کسی که بدون اینکه معنای آن را یاد گیرد فقط آن را می خواند بهره ای از این فضل و برکت نصیبش می شود و شکی نیست که مراد از قرائت با دیگران، قرائت سری و خفی نیست بلکه بصورت دسته جمعی است که با یک صوت خواننده می شود و یا یک نفر آن را می خواند و دیگران گوش می دهند.

رسول خدا ﷺ به ابی ابن کعب رضی الله عنه می فرماید: **إِقْرَأِ الْقُرْآنَ قُرْآنَ رَبِّیْمِ** بخوان، ابی عرض می کند آیا قرآن را برای شما بخوانم که بر شما نازل شده است؟ رسول خدا ﷺ فرمود: **دوست دارم که آن را از دیگری بشنوم.** و خداوند در **سوره انفال آیه ۲** می فرماید:

جز این نیست که مؤمنین آنانند که چون خدا یاد شود دلهايشان بترسد و چون آیات او بر آنان تلاوت شود ایمانشان بيفزاید و بر پروردگارشان توکل می کنند) و بدیهی است که تلاوت بر آنها جز با صدای بلند ممکن نیست.

اما در مورد گفتن (صدق الله العظيم) ایرادی ندارد که بعد از قرائت گفته شود و بدعت هم نیست آنطور که بعضی می پندارند، چون در روایات متعددی از آن نشده و منافعی با اصول عام اسلام نیست مضافاً اینکه خداوند سبحان این عبارت را در کتاب عزیزش آورده است می فرماید: **«قُلْ صَدَقَ اللهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً و ما كان مِنَ الْمُشْرِكِينَ»** بگو راست گفت خداوند و پیروی کنی از کیش ابراهیم حنیف و او از مشرکان نبود.

و سلف صالح هرگاه در نزد آنان آیه ای خوانده می شد می گفتند: **صدق الله**. اما قرائت **سوره فاتحه** در مورد اختصاص دادن قرائت این سوره برای اموات نصی و حکمی نرسیده است جز در نماز میت، و اهداء ثواب آن به اموات به اعتبار ثواب

قرائت قرآن بلامانع است این سوره مزیت خاصی دارد - به اعتبار اینکه فاتحه الکتاب و سبع المثانی است و در نماز خوانده می شود و اگر مزیتی نمی داشت و میت توانی از آن نمی برد خواندنش در نماز میت تشریح نمی شد، نمازی که اساس تشریح آن برای میت دعاء برای اوست نه قرائت محض، پس قرائت فاتحه در نماز میت واجب است و این وجوب دلالت بر استفاده میت از آن را می کند **و الله اعلم***

و تمام آنچه که بیان شد ممکن است تحت این قاعده و اصل **«وَأَقْبَلُوا الْحَسَنَةَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَلْبِغُونَ»**، **سوره حج آیه ۲۷**، واقع شود. و اما اگر چه گفتیم این امور بدعت نیستند اما لازم است که بدانیم بدعت این است که آن را انجام دهیم [و با جزم و یقین] آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهیم که حضرت چنین عمل کرد یا فرمود چنین عمل کنید چون این کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود، لکن آن را بعنوان اجازه کلی و عام شرع انجام می دهیم برای اینکه - همانطور که گفتیم - ما را به زمان یا مکان یا کیفیت خاص و معینی مقید و محدود نکرده است و الله اعلم.

« اذان اول ظهر جمعه »

سؤال: دو ظهر جمعه مؤذن یک اذان بگوید یا دو اذان؟ کدامیک صحیح تر است **جواب:** اذان در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلافت ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه یک اذان

*** «وَلَقَدْ أَنشَأْنَاكَ سَمِيعًا مِّنَ الْمَثَلِيَّاتِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ»**

«سوره الحجر آیه ۸۷»

یعنی: «به یقین به تو دادیم سبع المثالی و قرآن عظیم را. این جزیر با سند نیکو از حضرت عمر رضی الله عنه روایت کرده است که سبع المثالی فاتحه الکتاب است که در نماز دوباره خوانده می شود. جماعتی گفته اند: علت آن است که این سوره دو بار نازل شده است. این سوره ۲۵ اسم دارد از جمله اسم القرآن - ام الکتاب - حمد سامی - شافیه - کافیه - شفاء - شکر - نور - صلاة - عبادت - القرآن العظيم - هدایه - و...
الاتقان - جلال الدین سیوطی جلد اول - مترجم

بود که در مقابل امام خوانده می‌شد (در ادامه بحث منظور از اذان دوم، همین اذان است) به اینگونه که اذان در داخل مسجد گفته می‌شد نه بر جای بلند و مرتفعی که همه مسلمانان آن را بشنوند، لذا موجب می‌شد کسانی که سرگرم خرید و فروش اند متوجه رسیدن وقت نماز جمعه نشوند، به این خاطر حضرت عثمان رضی الله عنه صحابه کرام (رض) را جمع کرد و در مورد گفتن اذان دیگری قبل از این اذان برای آگاه کردن مردم به فرا رسیدن وقت نماز با آنها مشورت کرد، با قیاس با اذان اول فجر که پیامبر صلی الله علیه و آله برای متوجه کردن مردم به نزدیک شدن فجر و آماده شدن برای نماز و خوردن سحری تشریح فرموده بود، صحابه کرام (رض) در این رأی با او موافقت کردند و کسی از آنها مخالفت ننمود، پس به دو طریق مشروع شد:

۱- با اجماع صحابه (رض) بر آن و اجماع بعد از قرآن و سنت حجت است، و منکر آن کافر است. العیاذ بالله

۲- اذان اول که حضرت عثمان رضی الله عنه وضع نمود مبتنی بر تشریح حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود چون فرمود: بر شما باد تبعیت از ستم و سنت خلفای راشدینی که بعد از من می‌آیند و سخت پایند آن باشید.

پس اگر در این مورد اجماع هم حاصل نمی‌شد همین قدر کافی است که اذان اول سنت یکی از خلفای راشدین باشد لذا بر منکر اذان اول بیم کفر می‌رود. العیاذ بالله زیرا مخالفت با اجماع است.

« سنت قبل از نماز جمعه »

سؤال: آیا صحیح است که دو رکعت نماز سنت پیش از جمعه بدعت است و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را نخوانده است؟ کسی که آن را می‌خواند آیا ثواب می‌برد یا گناهکار می‌شود؟

جواب: سنت قبل از جمعه از امور فرعی در دین است نه جزو اصول عقاید، پس دلیلی ندارد که موجب اختلاف و نزاع در بین مسلمین گردد. بعضی در انکار و نهی از خواندن آن بیشتر از منکراتی که بر حرام بودن آنها اتفاق نظر است سخت گیری و پافشاری می‌کنند، بنا به هوی و هوس خود نه به انگیزه شناخت سخن حق و بهتر. و اینک تفصیل جواب:

اولاً: بدعت دانستن آن و بدعتگذار نامیدن انجام دهنده آن جایز نیست بنا به دلائل ذیل:

۱- در مشروعیت نماز مستحبی قبل از نماز جمعه اختلافی نیست جز اینکه اختلاف علماء در این است که آیا آن، سنت قبل از جمعه محسوب می‌شود یا نماز نافله مطلق؟* و هر دو گروه گفته‌اند که نماز قبل از جمعه مشروع است و آن بدعتی که موجب عذاب خواننده آن باشد نیست.

۲- این نماز جزء مسائلی است که در ثبوت و نفی آن اختلاف نظر است و هر چه که علماء در آن اختلاف داشته باشند جایز نیست آن را بدعت شمرد برای اینکه در آن شبه مشروعیت هست (و بطور قطع نمی‌توان آن را رد کرد)

۳- بقرض اینکه دلیلی بر اثبات آن نباشد، نباید گفت که بدعت است برای اینکه این سنت در زمانی خوانده می‌شود که مکروه نیست و از آن نهی نشده است

* نافله مطلق: نماز مستحبی است که سبب و وقت و تعداد معینی ندارد

و مسلمان حق دارد نماز نافله و مستحبی را هر موقع که مایل است بخواند مادام که در وقت کراهتی نباشد.

ثانیاً: در مورد اینکه سنت قبل از جمعه جزو روایب* است اختلاف نظر هست به شرح ذیل:

۱- اکثریت فقهاء قائل به این هستند که دو رکعت نماز قبل از جمعه، سنت مؤکده راتبه قبل از جمعه است. از جمله جمهور فقهاء چهار مذهب و ابن مسعود و ابن عباس و ابن زبیر و ثوری و نخعی و ابن مبارک (رضی الله عنهم) و استناد کرده‌اند به موارد زیر:

۱-۱: عبدالله بن زبیر از رسول خدا ﷺ روایت می‌کند که فرمود: هیچ نماز واجبی نیست مگر اینکه پیش از آن دو رکعت وجود دارد. این روایت را ابن حبان روایت کرده و گوید صحیح است. کلیت و عمومیت این حدیث شامل نماز واجب جمعه هم می‌شود و دلیلی برای تخصیص و جدا نمودن آن وجود ندارد

۱-۲: طبرانی در معجم الکبیر و ابن ماجه از ابن عباس روایت می‌کنند که گفت: رسول خدا ﷺ قبل از نماز جمعه چهار رکعت می‌خواند، این حدیث ضعیف است. امام نووی درباره آن گوید: این روایت باطل است در آن چهار نفر از راویان حدیث وجود دارد، آنها مشربین عبید که جاعل احادیث و باطیل است و ولید و حجاج بن ارقطه و عطیه عوفی‌اند. جز اینکه متن این حدیث را ابوالحسن خلیلی در فوائد با اسناد عالی روایت کرده است، همانطور که زین العرقانی در کتاب طوطی الشربین می‌گوید این حدیث از طریق ابواسحاق و عاصم بن حمزه و امام علی رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ روایت شده است.

همچنین طبرانی در کتاب الاوسط با همین اسناد از امام علی رضی الله عنه روایت کرده

* نماز روایب یعنی توابع نمازهای پنجگانه که ۲۲ رکعت است اما مؤکد آن ۱۰ رکعت است قبل از ظهر ۲ رکعت و پس از آن ۲ رکعت و پس از عشاء ۲ رکعت و پس از مغرب ۲ رکعت و پیش از صبح ۲ رکعت (مترجم)

است که با روایات بعدی قوی می‌شود.

۱-۳: عبدالرزاق با سند صحیح از ابن مسعود روایت می‌کند که قبل از جمعه چهار رکعت نماز می‌خواند و بعد از آن هم چهار رکعت، مانند آن را طبرانی از ابواسحاق و او از ابن مسعود روایت کرده است هم چنین ترمذی و ابن ابوشیبه. ۱-۴: عبدالرزاق از ثوری و او از عطاء بن سائب و او از عبدالرحمن سلمی روایت می‌کند که عبدالله بن مسعود به ما امر کرد که قبل از نماز جمعه چهار رکعت و بعد از آن هم چهار رکعت بخوانیم. طبرانی نیز از طریق عبدالرزاق و دیگران آن را روایت کرده است.

اگر گفته شود که در اسناد آن عطاء بن سائب است و او ضمن اینکه قابل اعتماد است اما پاره‌ای از روایات را در هم آمیخته است می‌گوئیم: این روایت از ثوری نقل شده است و به اتفاق محدثین قبل از اینکه عطاء آن را با روایتی در هم آمیزد از او شنیده است.

و به این دو دلیل صحیح است که ابن مسعود چهار رکعت قبل از جمعه خوانده و به خواندن آن هم امر کرده است و شکی نیست که در اموری که قابل اجتهاد نیستند قول و فعل صحابه (رض) حکم رفع (برتر) را دارد.

۱-۵: گاهی در اثبات آن استدلال می‌شود به روایتی که بخاری از عبدالله بن مفضل روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: در بین هر دو اذان نمازی است.

پس حضرت اشاره می‌کند به وجود نمازی در بین اذان اول و اذان دوم و آن جز سنت قبل از جمعه نمی‌باشد. اگر گفته شود اذان اول در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وجود نداشت آن موقع که حضرت این حدیث را فرمود.

می‌گوئیم: اذان اول به سنت عثمان رضی الله عنه وضع شد و صحابه کرام (رض) بدون اینکه کسی مخالف آن باشد آن را تأیید کردند و بر آن اجماع شد و شکی نیست هر سنتی که خلفای راشدین تشریح کنند قابل قبول از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله است

چرا که حضرت فرمود: بر شما باد اطاعت از سنت من و سنت خلفای راشدینی که بعد از من می آیند.

[کلیت این حدیث نماز قبل از جمعه را هم شامل می شود]

۶- اثبات سنت قبل از جمعه در فقه امام بخاری

چون فقه او در ضمن عناوین کتاب حدیثش آمده است، آنجا که عنوان باب نماز بعد از جمعه و قبل از آن آمده است، در آن باب سنت قبل از جمعه را ذکر می کند در حالیکه آن را در حدیثش نیاورده، به استناد اصلی که در حدیث به آن عمل کرده است زیرا او هر حدیثی را نمی نوشت مگر اینکه برایش ثابت می شد راوی آن هم عصر کسی بوده که از او روایت کرده و او را ملاقات کرده است. پس شاید دلیل سنت قبل از جمعه در نزد او ثابت شده ولی به آن درجه ای نبوده که او در کتاب حدیث به آن پای بند بوده است.

و اینک توجه کنید به متن حدیث:

عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل قبل از ظهر دو رکعت و بعد از آن دو رکعت و بعد از مغرب دو رکعت و بعد از عشاء هم دو رکعت می خواند. و بعد از جمعه نمی خواند تا اینکه به خانه بر می گشت و دو رکعت می خواند. این حجر در فتح الباری گوید: این التین گوید: نماز قبل از جمعه در این حدیث ذکر نشده است شاید بخاری خواسته است آن را با قیاس بر ظهر ثابت کند. (که دو رکعت پیش از ظهر مؤکد است).

زین بن مثنیر آن را تأیید می کند که: بخاری جمعه و ظهر را در حکم داشتن سنت یکسان دانسته همانطور که امام و مأموم را در حکم یکسان دانسته است و آن اقتضای می کند که نافله و سنت برای امام و مأموم یکسان باشد.

اگر گفته شود آنچه درباره نماز نافله آمده است حمل بر زمانی می شود که هنوز وقت جمعه نرسیده است نه قبل از نماز جمعه.

می گوئیم: اصل در حمل این است که لفظ (قبل) حمل شود بر پیش از نماز نه بر پیش از وقت، بدلیل اینکه علماء متفق القولند که مراد از فرمایش حضرت در حدیث مذکور قبل از نماز است نه قبل از وقت، پس مراد از آن سنت قبل از ظهر است نه نماز نافله مطلق و نه قبل از زوال آفتاب.*

۷- ابوداود و ابن حبان از طریق ایوب و نافع روایت می کنند که: ابن عمر رضی الله عنهما قبل از جمعه نماز را طول می داد و بعد از آن دو رکعت در خانه می خواند می گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین می کرد.

ابن حجر گوید: امام نووی در کتاب الخلاصة استناد کرده است به این حدیث در اثبات سنت قبل از جمعه

۸- ۱: ابن قدامه در المغنی آورده است: عمر بن سعید بن عاص از پدرش نقل می کند که گفت: با اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. هنگامیکه خورشید زوال کرد برخاستند و چهار رکعت نماز خواندند ابوبکر گوید: (یا) با حیب ابن ابی ثابت در جمعه بودیم، پرسید آیا خورشید زوال کرده است پس نگاه می کرد و مراقب بود وقتی که خورشید زوال کرد قبل از نماز جمعه چهار رکعت خواند) با توجه به مجموعه دلالتی که ذکر شد می توان گفت سنت پیش از جمعه مشروع است و بدعت نیست و بلکه مانند دو رکعت نماز پیش از ظهر، جزو روانب است.

تأییداً: اکثریت جنبلی هاو از جمله امام ابن تیمیه و ابن قیم و بعضی از شافعیه قائل به عدم وجود سنت قبل از جمعه هستند و احادیثی که در این مورد آمده است را حمل بر نماز نافله مطلق کرده اند.

استدلال کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز جمعه که از خانه بیرون می آمد روی منبر می نشست سپس بلال در مقابل حضرت اذان می گفت بعد از اذان

* زوال آفتاب از هنگامی است که خورشید به وسط آسمان رسیده و به سمت مغرب متمایل می شود. مترجم

برمی خاست و خطبه را شروع می کرد بدون اینکه او و اصحابش با نماز سنت بین اذان و خطبه را فاصله اندازند و در زمان حضرت فقط اذان دوم بود به این ترتیب معلوم می شود که پیامبر ﷺ و اصحابش سنت قبل از جمعه را نخوانده اند و نماز جمعه از حیث نداشتن سنت قبله مانند نماز عید است، در نتیجه نماز قبل از جمعه بعنوان راتبه و سنت پیش از آن مشروع نیست.

جواب داده شده به این رأی به شرح زیر است:

۱- این استدلال دلیل بر نفی نماز قبل از جمعه نیست بلکه نماز در بین فاصله بیرون آمدن پیامبر ﷺ از خانه تا خواندن خطبه را نفی می کند و نفی نماز بعد از خروج از خانه دلیل بر این نیست که پیامبر ﷺ بعد از زوال آفتاب و قبل از جمعه نماز نخوانده است، چون محتمل است که حضرت آن را در خانه خوانده باشد قبل از اینکه بیرون آمده باشد همانطور که در سایر رواتب چنین می کرد بطوریکه غالباً آن را در منزل می خواند. و در دلائل اکثریت علماء آمده است که حضرت رواتب بعدیه را مانند قبله در منزل می خواند. مسلم از عائشه (رض) روایت می کند که: پیامبر ﷺ قبل از ظهر در منزل چهار رکعت نماز می خواند سپس می رفت و با مردم نماز ظهر را می خواند، بعد که به خانه بر می گشت دو رکعت می خواند و نماز مغرب را با مردم می خواند به خانه که می آمد دو رکعت می خواند و همینطور بعد از عشاء»

اگر گفته شود: چگونه نماز خواندن پیامبر قبل از بیرون آمدن از خانه ثابت می شود؟ چون بیرون آمدن حضرت از خانه و نشستن او بر منبر دلالت نمی کند بر اینکه در منزل نماز خوانده است همانطور که بر نخواندن آن نیز دلالت نمی کند؟ می گوئیم: دلائل قائلان به سنت قبل از جمعه کمک می کند بر اثبات اینکه پیامبر ﷺ قبل از بیرون آمدن از خانه آن را می خوانده است.

همچنین امام احمد و ترمذی روایت می کنند از عبدالله بن سائب که پیامبر ﷺ

بعد از زوال آفتاب و قبل از ظهر چهار رکعت نماز می خواند و می فرمود در این ساعت درهای رحمت باز می شوند، دوست دارم در این موقع عملی صالح از من عروج نماید. این روایت را شیخ احمد شاکر صحیح می داند.

امام احمد روایت می کند: رسول خدا ﷺ عادت داشت که هنگام زوال آفتاب چهار رکعت بخواند. علت آن این است که در آن ساعات درهای رحمت باز می شوند.

آیا آنها در تمام روزها باز می شوند و بعد از زوال روز جمعه بسته می شوند؟ چه فرقی است بین روز جمعه و غیر آن؟ (والله اعلم)

۲- اهل‌های که اکثریت علماء من حیث المجموع در اثبات سنت قبل از جمعه آورده اند ادله ای مثبت و اثبات کننده اند در حالیکه دلائل مخالفان بر نفی آن است، و بفرض اینکه دلائل هر دو طرف از نظر قوت مساوی باشد پساً به قاعده علم اصول در هنگام ترجیح دادن یکی از دو قول، دلیل مثبت مقدم بر منفی است.

۳- قیاس جمعه با نماز عید قربان و رمضان در عدم داشتن سنت قبله قیاس مع الفارق است، چون جمعه واجب است و امکان این هست که قبل و بعد از آن نماز سنت باشد اما نماز عیدیمت مؤکده است بنا به ارجح اقوال، پس چگونه سنت مؤکده؟ سنت قبل و بعد دارد؟

۴- تشریح اذان اول در زمان حضرت عثمان (رض) به اتفاق مسلمین انجام گرفت و به این ترتیب مشروع شد، پس لازم است این وقت شامل فرمایشی باشد که پیامبر ﷺ فرمود که: «در بین هر دو اذان نمازی است» به این دلیل امام ابن تیمیه در فتاوی گوید: پستبدیده است که گفته شود: وقتی که عثمان رضی الله عنه این اذان را وضع کرد و مسلمانان بر آن اجماع کردند اذانی شرعی شد، در این صورت نمازی که در بین آن و اذان دوم خوانده می شود حسته و جایز است [ولی] مانند نمازی که

نشده است بلکه گناه وقتی است که تعداد رکعات آن را وسیله‌ای برای اختلاف و نزاع در بین مسلمین و ایجاد آشوب و بلوا در مساجد و غیر آن؛ قرار دهیم.

۲- فقهاء و محدثین اتفاق نظر دارند که پیامبر ﷺ آن را با اصحاب سه روز یا چهار روز را به جماعت خواند و روز بعد را نخواند و در مورد عدم استمرار آن فرمود: «از این بیم داشتم که واجبش بدانید» چون استمرار کاری بدون وقفه دلیل بر وجوب آن است.

۳- رأی اکثریت فقهاء این است که خواندن آن به جماعت افضل است از فرادی، ارجح نیز همین است زیرا حضرت عمر رضی الله عنه فرمود که مسلمانان آن را به امامت ابی بن کعب بخوانند و نیز به دلیل اینکه رسول صلی الله علیه و آله آن را به جماعت می‌خوانده قبل از اینکه از آن دست کشد

در روایتی که امام مالک روایت می‌کند - و ابویوسف حنفی و بعضی از شافعیه قائل به آن هستند - افضل آن است که آن را در خانه خواند مانند سایر مستحبات.

۴- دلیل و روایتی قاطع در مورد تعداد رکعاتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده است وجود ندارد چون روایات در این مورد مختلف و متفاوتند. به این دلیل امام ابن تیمیه گوید: (در نماز تراویح بر عددی تأکید نمی‌شود زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله بر عددی تأکید نکرده‌اند). هر قدر مسلمان آن را بیشتر انجام دهد ثوابش بیشتر است و حق احیای شیئی از شبهای رمضان را بچا آورده است.

۵- بعضی ادعا می‌کنند که تعداد آن هشت رکعت است و اضافه بر آن بدعت است و انجام دهنده آن مستحق عذاب دوزخ است و استدلال می‌کنند به حدیثی که امام بخاری از ابوسلمه بن عبدالرحمن روایت کرده که پرسید از حضرت عائشه (رض) نماز پیامبر در ماه رمضان چگونه بود؟ عائشه (رض) گفت: در رمضان و غیر آن بیشتر از یازده رکعت نمی‌خواند [هشت رکعت تراویح و سه رکعت وتر، مترجم] در حالیکه اکثریت علماء قائل به بیست رکعت انداز جمله

قبل از مغرب خوانده می‌شود جزو سنت و راتبه نیست [بلکه مستحب مطلق است] پس هر کس آن را بخواند ایرادی بر او نیست و هر کس نخواند مائمی ندارد و این محدثترین رأی است^(۱)

بعد از این مجالی برای مخالفان سنت قبل از جمعه باقی نمی‌ماند و من به این برادران سختگیر توصیه می‌کنم در مواردی مثل این که در بین مسلمانان اختلاف هست [و فرعی است] بخاطر وحدت مسلمین شدت عمل بخرج ندهند.

«تعداد رکعات نماز تراویح»

سؤال: نماز تراویح که پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحابش (رضی الله عنهم) خوانده‌اند چند رکعت است؟ آیا فقط هشت رکعت است یا بیست یا بیشتر است؟ و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست رکعت خوانده است؟ و آیا در عهد حضرت عمر رضی الله عنه به این تعداد خوانده شده است؟

جواب: نماز تراویح از مسائل فرعی دینی است نه مسائل اعتقادی و اصولی، متأسفانه گروهی هستند با آغاز هر رمضان آشوب و بلوای اختلاف و تفرقه را در مساجد و جاهای دیگر در بین مسلمین بوجود می‌آورند و گمان می‌کنند بیشتر از هشت رکعت بدعت است و کسی که بیشتر از هشت رکعت بخواند بدعتگزار بوده و مستحق عذاب الهی است چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی مستحق عذاب دوزخ است.

و اینکه به تفصیل جواب توجه کنید:

۱- نماز تراویح سنت مؤکده است اگر مسلمانی آن را نخواند مرتکب گناهی

۱- فتح الباری ۴/۲۶۶ - فتاوی این تیمیه ۱۹۹۴ - المقتنی - ابن قدامه ۳/۶۵۲ - طرح الشریب ۴/۲۴

شافعیه و حنفیه و قول راجح در نزد امام احمد و ثوری و ابوداود و دیگران، و استدلال کرده‌اند به موارد زیر:

۱-۵: بهقی و دیگران با اسناد صحیح از سائب بن یزید روایت می‌کنند که: در عهد حضرت عمر رضی الله عنه بیست رکعت تراویح می‌خواندند و دویست آیه در آن قرائت می‌کردند. حافظ عراقی و شیخی آن را صحیح می‌دانند.

۲-۵: حافظ بن حجر در فتح الباری از عبدالرزاق و او از محمد بن یوسف روایت می‌کند که آن ۲۱ رکعت است [۲۰ رکعت تراویح و یک رکعت وتر] اسناد آن صحیح است، بعضی بر عبدالرزاق کسی که کتاب حدیث تألیف کرده ایراد گرفته‌اند، حافظ ابن حجر در کتاب مَکَدی الساری در باره او گوید: «عبدالرزاق یکی از پیشوایان قابل اعتماد بوده و سخنش حجت است و کسی در باره او بحثی نکرده است جز عباس بن عبدالمظلم عنبری».

۳-۵: ابن ابوشیبہ با اسناد صحیح روایت می‌کند که ابن ابولمیکه در رمضان بیست رکعت می‌خواند.

۴-۵: ابن ابوشیبہ از بُحتری روایت می‌کند که او در ماه رمضان بیست رکعت می‌خواند در پنج چهار رکعتی و سپس سه رکعت نماز وتر* بیجا می‌آورد و مانند آن با اسناد صحیح از علی بن ربیعہ روایت شده است و اسنادش صحیح است. روایات دیگری وجود دارد که دال بر این است که سلف صالح بیست رکعت می‌خواندند هر چند در سند آنها ضعف هست اما با روایات صحیح دیگری که در این باره آمده است قوی شده و مع الواسطه به درجه حدیث خَسن ارتقاء می‌یابد، و به کسانی که معتقدند تراویح فقط هشت رکعت است به شرح زیر جواب داده.

* نماز وتر: نماز سنتی است که بعد از عشاء و قبل از خوابیدن خوانده می‌شود اقل آن یک رکعت و اکثرش یازده رکعت است. باید عدد رکعات آن طاق باشد (۱، ۳، ۵، ۷، ۹، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۱) که می‌تواند بعد از هر دو رکعت سلام دهد. در ماه رمضان حجاجت در نماز وتر پس از تراویح سنت است در نیمه اول آن. در نیمه دوم بدون جماعت خوانده می‌شود. (مترجم)

شده است:

۱- این روایت معارض با روایات صحیحی است که سلف صالح از صحابه و تابعین بیشتر از هشت رکعت خوانده‌اند و اگر هشت رکعت از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت می‌شد هرگز بر آن اضافه نمی‌کردند چون این کار مخالفت با سنت رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد بود.

همانطور که روایات دیگری از بعضی از سلف صالح وجود دارد که جای ذکر آن نیست که بیشتر از بیست رکعت هم خوانده‌اند از جمله ۱۳، ۱۶، ۲۴، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۱، و ۴۶. و این روایات در مجموع معارض یا روایتی است که بیشتر از یازده رکعت را رد می‌کند.^(۱)

۲- نفی بیشتر از یازده رکعت در حدیث منقول از عائشه (رض) قابل بحث است. ام المؤمنین فقط توانسته است بیشتر از یازده رکعت را در شبی که پیامبر در نزد او بوده است را نفی کند و نمی‌توانسته سایر شبهاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد هشت زن دیگرش بوده است را نفی کند، چون ممکن است پیامبر در شبی که در نزدیکی دیگر از زنانش بوده بیشتر از یازده رکعت خوانده باشد.

۳- این نفی بیشتر از یازده، معارض با احادیفی است که در آنها روایت شده رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی دهه آخر رمضان می‌رسید تمام شب را به عبادت مشغول می‌شد و خود را برای آن آماده می‌کرد و خانواده‌اش را بیدار می‌کرد، پس اگر بیشتر از یازده رکعت را نمی‌خواند خود را ملزم نمی‌کرد برای دهه آخر رمضان

۱ آقای حسن بیگری که از برادران اهل تشیع است در کتاب «میراثان فی علم القرآن» صفحه ۲۶۶ چنین می‌نویسد: در کتب ادعیه از امام نهم حضرت جواد علیه السلام نیز هزار رکعت نماز تراویح یا حند و سوره در ماه مبارک رمضان ترتیباً زیر روایت شده است:
در دهه اول و دوم هر شب بیست رکعت: ۸ رکعت بعد از نماز مغرب و ۲۴ رکعت پس از نماز عشاء و در دهه سوم هر شب ۳۰ رکعت، ۸ رکعت بعد از نماز مغرب و ۲۲ رکعت پس از نماز عشاء و در سه شب اعیان علاوه بر رکعات نامبرده هر شب یکصد رکعت شب نوزدهم، ۱۴۰ رکعت و شبهای ۲۱ و ۲۲ هر شب ۱۲۰ رکعت جمعاً در تمام ماه رمضان ۱۰۰۰ رکعت می‌گردد.

آماده شود در حالیکه در دهه اول و دوم خود را آماده نمی‌کرد. و همچنین احیاء لازم‌هاش این است که نماز در آن شب بیشتر از شبهای دیگر باشد. بنابراین ضروری است که یازده رکعت را حمل کنیم فقط بر شبی که پیامبر در حجره عائشه (رض) بوده نه در نزد سایر همسرانش (رض)^(۱)

« صلاة التسيب »

سؤال: آیا درست است که مشروعیت صلاة التسيب مشکوک است؟ و آیا خواندن آن بعد از نماز وتر جایز است؟

جواب: ۱- صلاة التسيب سنت و مشروع است و بدعت نیست و حدیث آن صحیح بوده و علمائی چون آجری و ابن منده و ابن مدینی و ابن ناصر الدین دمشقی و ابن حجر و سیوطی و سایر علماء آن را صحیح دانسته‌اند.

اینک توجه کنید به متن حدیث: ابو رافع روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ به عمویش عباس رضی الله عنه فرمود: آیا هدیه‌ای بگویم بدویم و نفعی بگویم برسانم و صله رحمت بجا آورم؟ عباس رضی الله عنه گفت: بلی ای رسول خدا ﷺ، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چهار رکعت نماز بخوان، در هر رکعت سوره فاتحه و سوره‌ای دیگر را بخوان بعد از اینکه حمد و سوره را تمام کردی قبل از اینکه به رکوع روی پانزده بار بگویی: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ» سپس به رکوع برو و آن را ده بار بگو، چون از رکوع راست شدی ده بار بگو، به سجده که می‌روی ده بار و بین دو سجده ده بار و در سجده دوم ده بار و چون سر از سجده برداشتی قبل از اینکه قیام کنی ده بار آن را بگو مجموعاً در هر رکعت ۷۵ بار می‌شود و در چهار رکعت

سیصد بار، اگر گناهانت به تعداد ریگهای بر هم انباشته شده باشد خداوند آن را می‌بخشد. عباس رضی الله عنه گفت: ای رسول خدا اگر کسی هر روز نتوانست چه؟ فرمود: در هر جمعه بخوان، و اگر نتوانستی در هر ماه و اگر نتوانستی در سال یک بار آن را بخوان^(۱).

بعد از این مجالی برای انکار مشروعیت آن یا تضعیف حدیث آن باقی نخواهد ماند اما آنکه بطور قطع آن را ضعیف دانسته است شاید به کسانی که آن را صحیح دانسته‌اند برخورد نکرده است، بر او واجب است که علم خود را تصحیح کند نه تصحیح را نفی کند.

۲- اما خواندن آن به وقت خاصی از روز یا شب، قبل از عشاء یا بعد از آن مقید نشده است ولی اگر در شب بعد از نماز وتر خوانده شود افضل است تا پایان نوافل شب باشد والله اعلم.

« اجتماع برای تعزیه »

سؤال: آیا اجتماع و نشستن برای تعزیه مشروع است؟ حکم قرائت قرآن در آن چیست؟ و آیا خواندن فاتحه برای اموات از بدعت‌های منکری است که باید مسلمین از آن اجتناب کنند؟

جواب: تعزیه برای کسان میت یکی از سنت‌های اسلام است چون موجب صبر و تسلی خاطر بازماندگان می‌شود مثلاً به آنان گفته می‌شود: خداوند ثوابتان را بزرگ دارد و میتان را بیامرزد و امثال آن.

اما بعضی از فقهاء در مورد نشستن برای تعزیه قائل به کراهت‌اند و بعضی قائل به عدم کراهت.

۱- التزیب و التزیب اثر مقدسی ۳۶۷/۱ - ۴۷۲

۱ فتح الباری ۲۵۳/۴ و المغنی ۱/۶۶۲ و عمدة القاری ۲/۴۰۳ و الزرقانی علی الموطأ ۱/۲۲۹/۱ و مسند ابن ابوشیبہ ۳۹۶/۲ و منهاج السنه ۲/۲۵۱۴ و المجموع ۳۹۶/۴ و الفتاوی ابن تیمیہ ۱۶۲/۲۳

ولی برادرم تمزیه به شکلی که امروز مردم به آن خو گرفته‌اند حرام یا مکروه است بنا به دلائل زیر:

اولاً: در سنت آمده است که غذا از طرف همسایگان برای خانواده میت درست شود برای اینکه مصیبت آنها را از تهیه غذا پاره داشته است، پیامبر ﷺ هنگامی که جمفرین این طالب ﷺ شهید شد فرمود: برای خانواده جعفر غذا تهیه کنید مصیبت آنها را به خود سرگرم کرده است. در حالیکه امروز خانواده میت برای کسانی که برای تمزیه می‌آیند غذا آماده می‌کنند و این مخالف با سنت بوده و مکروه می‌باشد.

ثانیاً: باعث مشقت مادی و جسمانی اهل میت می‌شود.

از نظر مادی: در آن اسراف و تبذیر شده و غذا برای غیر فقراء و مساکین تهیه می‌شود. به طوریکه اضافه آمده و بدون استفاده دور ریخته می‌شود و این کار شرعاً حرام است و چه بسا کسی بخاطر این اسراف؛ بسیار بدهکار شود، یا اینکه خانواده‌اش سنگینی این مخارج را تحمل کنند و ممکن است که از مال ورثه‌ای که در آنها صغیره هست خرج کنند و تمام اینها شرعاً حرام است.

اما مشقت و رنج جسمانی: خانواده میت اضافه بر رنج و غمی که خود دارند بر اثر پذیرایی دچار زحمت می‌شوند. چه خوب بود اگر این هزینه‌ها بعنوان صدقه برای شادی روح میت به فقراء و نیازمندان داده می‌شد یا صرف امور خیریه می‌گشت.

ثالثاً: خواندن قرآن در این نوع مجالس شرعی نیست برای اینکه حکمت نزول قرآن را تغییر داده است خداوند آن را برای عمل به احکام آن و عبادت با خواندن و شنیدن آن نازل کرده است. در حالیکه در مجالس عزاء قرآن را وسیله‌ای برای باخیر کردن مردم قرار داده‌اند همانطور که آن را بعنوان شعار عزاء و ماتم قرار داده و گوئی که خداوند آن را نازل کرده است تا فقط در این مجالس برای مرده‌ها خوانده شود، گذشته از این به قرآن اهانت می‌شود با بی‌احترامی که شنوندگان با کشیدن سیگار و سر و صدا و بی‌توجهی به آن ... مرتکب می‌شوند.

و گاهی در این مجالس کسانی که به قرآن و احکامش اهمیت نمی‌دهند و اصلاً نماز نمی‌خوانند برای بخش قرآن شدیداً مشتاق به نصب بلند گو و خواندن فاتحه هستند در حالیکه آن را در نماز که برای آن وضع شده است نمی‌خوانند و نسبت به انجام آن سستی می‌ورزند.

« خواندن سوره فاتحه برای اموات »

اما خواندن فاتحه برای اموات و اهداء ثواب آن به آنان:

اهداء ثواب قرائت قرآن بطور کلی مشروع است و به میت می‌رسد، و خواندن سوره فاتحه علی‌الخصوص برای اموات اشکالی ندارد برای اینکه در نماز میت خوانده می‌شود یا چونکه أم‌الکتاب و سنخ المثنائی است و پیامبر ﷺ آن را بعنوان دعا و تعویذ در نظر می‌گرفت و فضائل متعدد دیگری دارد همانطور که قبلاً به آن اشاره شد علاوه بر آن شیخ محمد عبدالوهاب نجدی در کتاب «احکام تسمی الموت» در ضمن مجموعه مؤلفاتش در بخش دوم که فقه است حدیث مرفوعی را از ابوهریره رضی الله عنه نقل می‌کند که: هر کس وارد قبرستان شود و سوره فاتحه و قل هو الله احد و الهاکم التکائر را بخواند و بگوید: خدایا ثواب آنچه را که خواندم تثار اهل این قبرستان از مؤمنین و مؤمنات کن، روز قیامت شفیع او خواهند بود. ^(۱)

و بنا به فرض عدم وجود روایتی در این مورد، قرائت آن بدعت نیست چون بدعت هر فعلی است که درباره آن نصی از قرآن و سنت و اجماع و قیاس نباشد و تحت یکی از اصول و قواعد اسلام واقع نشود.

« خواندن قرآن در مجالس ترحیم و گرفتن پول »

سؤال: آیا خواندن قرآن در مقابل اخذ وجه مخصوصاً در تمزیه جایز است؟ چون بعضی از این وضع بهره برداری می کنند و مبالغ زیادی را می گیرند آیا برای این کار حد و حدودی وجود دارد؟ و آیا این نوع استفاده کردن جایز است؟ چه کسی در مقابل آن مسئول است؟

جواب: خواندن قرآن عبادت است و علماء در جواز گرفتن مزد برای عبادت اختلاف نظر دارند از جمله برای قرائت قرآن و تعلیم آن.

بعضی از فقهاء بنا به روایتی که در نزد امام احمد راجح است جایز نمی دانند که برای آن پولی دریافت شود و نیز متقدمین حنفیه و اسحاق ابن راهویه جز اینکه متأخرین حنفیه گرفتن مزد برای پیشمنازی و تدریس قرآن و گفتن اذان را جایز می دانند و علت آن را این گفته اند که منع از گرفتن مزد در این امور موجب اهمال و انصراف کسانی می شود که اهلیت آن را دارند زیرا بخاطر کسب معاش بناچار این وظایف را رها می کنند و این کار باعث اهمال یا تضعیف این امور می شود. و امام مالک و امام شافعی و ابن منذر و امام احمد بنا به روایتی که در نزد او مرجوح است آن را جایز می دانند.

و استدلال کرده اند به روایتی که بخاری از پیامبر ﷺ نقل کرده است که فرمود: «سزاوارترین چیزی که بخاطر آن مزد گرفتید کتاب خداست» و برای اینکه رسول خدا ﷺ صحابه ای را که در مقابل نوشتن دعاء مزد گرفتند تائید کرد.

مخالفان گرفتن مزد استدلال کرده اند به اینکه عباد بن صامت به مردی قرآن آموخت، آن مرد کمائی به او هدیه کرد، عباد از پیامبر ﷺ درباره آن سؤال کرد، حضرت فرمود: اگر ترا خوشحال می کند که کمائی از آتش را برگردن اندازی، آن

را برگردن انداز.

و به این دلیل که پیامبر ﷺ به عثمان بن ابی العاص - در حالیکه مؤذن بود - فرمود: بخاطر گرفتن اذان مزد نگیرد. و نیز به این دلیل که قرائت قرآن عبادت است و گرفتن مزد در مقابل عبادت جایز نیست مانند نماز و روزه، و در پاسخ به کسانی که قائل به گرفتن مزد هستند گفته اند مزد گرفتن فقط اختصاص به دعا دارد. تمام کسانی که گرفتن مزد را جایز می دانند متفق القولند که اگر قاری به قصد گرفتن مزد قرآن بخواند ثوابی نمی برد و چه بسا اگر بقصد رضای خدا نباشد مرتکب گناه شود.

و نیز بهره برداری از آن و گرفتن مبالغ زیاد حرام است و شریعت آن را تائید نمی کند برای اینکه بهره برداری و سوء استفاده بهر شکلی که باشد حرام است. مضافاً اینکه خواندن قرآن در مجالس سوگواری مشروع نیست برای اینکه بعنوان علامت مجلس عزاء قرار داده شده و حاضرین به آن گوش نمی دهند و همزمان با قرائت آن سیگار می کشند و ...

« اهداء ثواب قرآن به اموات »

سؤال: آیا قرائت قرآن و اهداء ثواب آن به پدر و مادر و برادر که فوت کرده اند جایز است؟ و آیا ثوابش به آنان می رسد در حالیکه در زمان حیات مقید و ملتزم به احکام نبوده اند ولی بر دین اسلام فوت کرده اند؟

جواب: اهداء ثواب قرائت قرآن برای والدین و اموات جایز است و ثوابش به آنان می رسد اگر چه در زمان حیات بخوبی آن را نمی خوانده اند؛ چرا که عبادت به دو نوع تقسیم می شود: عبادت مالی و عبادت بدنی

عبادت مالی: مانند صدقه و اطعام فقراء، احدی از علماء در رسیدن ثواب آن

مخالفت نکرده است

عبادت بدنی: مانند روزه و نماز و خواندن قرآن، امام شافعی (رح) قائل به رسیدن ثواب آنها به اموات نیست و اکثریت علماء و از جمله شیخ الاسلام ابن تیمیه (رح) قائل به رسیدن ثواب آنها هستند.

کسانی که قائل به نرسیدن ثواب آن هستند استدلال کرده اند به آیه شریفه ﴿وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ [سوره نجم آیه ۶۹]. و به این فرموده رسول خدا ﷺ: ﴿إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ صَدَقَهُ جَارِيَتُهُ وَ عِلْمٌ يَتَّبَعُ بِهِ وَ وَكَلِدٌ صَالِحٌ يَدْعُوهُ﴾ یعنی: وقتی که انسان می میرد عملش قطع می شود جز در سه مورد: صدقه ای جاریه و علمی که از آن نفع برند و فرزند صالحی که برای او دعا کند. مسلم این حدیث را از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است. اما اکثریت علماء از جمله ابن تیمیه در کتاب الفتاوی به رسیدن ثواب به اموات در تمام عبادات قائل است و استدلال کرده است به احادیث صحیح زیادی که در این مقال جای ذکر آنها نیست. بعد از ذکر دلایل خود می گوید: (پس این، که بوسیله قرآن و سنت و اجماع ثابت شده علمی است تفصیلی و مبین، و معلوم شد که آن آیه ﴿أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾ و حدیث ﴿إِذَا مَاتَ ابْنُ آدَمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ﴾ را نفی نمی کند بلکه این حق است و آن نیز حق. اما حدیث می فرماید: عمل آدمی قطع می شود جز صدقه جاریه یا علمی که از آن سود برند و فرزند صالحی که برای او دعا کند پس فرزند و دعایش اختصاص به او دارد.

برای اینکه فرزند ثمره کسب اوست همانطور که خداوند (در شأن ابولهب) فرمود: ﴿مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ وَ مَا كَسَبَ﴾ و گفته اند که منظور از (مَا كَسَبَ) فرزند اوست و همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یقیناً پاک‌ترین چیزی که مردمی خورد از کسب و دسترنج خود است و فرزند کسب اوسته و وقتی که او عامل و ساعی در وجود فرزند باشد، عمل فرزند ثمره و کسب اوست، بخلاف برادر و

عمو و پدر و امثال آنها، که البته از دعای آنها و بلکه بیگانگان نیز بهره مند می شود، اما این ثمره کار او نیست، پیامبر فرمود عملش قطع می شود جز از سه چیز و فرمود از مل دیگران بهره مند نمی شود، پس هرگاه فرزند برای او دعا می کند این ثمره کار اوست که قطع شده است و هرگاه دیگری برای او دعا می کند فعل او نیست اما از آن برخوردار می شود. و اما در مورد آیه نظرات متعددی وجود دارد برخی گفته اند اختصاص به شرایع قبل از اسلام دارد [به قرینه ما قبل آیه] و بعضی گویند آیه خاص است [نه عام] و گروهی گفته اند منسوخ است [به آیه وَ الْحَقَابِيهِمْ ذُرِّيَّتِهِمْ سُوْرَةُ طُوْرٍ ۶۶] و بعضی گفته اند شامل سعی و تلاش مستقیم و غیر مستقیم می شود و ایمان ثمره سعی اوست که او باعث آن بوده است و نیازی به استدلال نیست بلکه ظاهر آیه مخالف بقیه تصویص نمی باشد، خداوند فرمود: ﴿أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى﴾. و این حق است پس او فقط مستحق سعی خود است آن سعی که او مالک آن و مستحق آن است همانطور که او فقط چیزهایی را مالک می شود که خود او کسب کرده است و اما سعی و تلاش دیگری نیز حق است و این سعی هر چند متعلق به او نیست ولی مانع از آن نمی شود که از سعی دیگران بهره مند نشود همانطور که از ثمره و کسب دیگران برخوردار می شود.^{۱۱} کلام این تیمیه تمام شد.

همینطور اهداء ثواب برای اموات به صیغه دعا و طلب از خداوند است که ثواب آن به میت می رسد و به اتفاق علماء دعاء برای میت مشروع است چون فرقی نیست در بین اینکه گفته شود: خداوند! فلان میت را بیمارز، یا اینکه بگوئیم: خداوند! ثواب این قرائت را به فلان میت برسان.

و هنگامیکه می گوئیم ثواب نماز به میت می رسد به این معنی نیست که نماز

۱. مراجعه کنید به کتاب الروح اثر ابن قیم ج ۲ ص ۶۶۲-۶۶۴ و الفتاوی اثر ابن تیمیه ۶/۲۴-۲۶ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۰۸، ۲۰۹ و حاشیه ابن عابدین ۲/۲۴۲ و شرح مسلم ۹۰/۷ و بدل المنجود ۱۴۷/۱۴

دیگران از نماز واجبی که میت در زمان حیاتش نخوانده است کفایت می‌کند، چون واجب بودن نماز از انسان ساقط نمی‌شود مگر اینکه آن را خود بخوانده

اهداء ثواب برای زنده‌ها

سؤال: آیا اهداء ثواب قرآن به پدر و مادر در حالیکه در قید حیات‌اند جایز است؟

و آیا ثواب به آنان می‌رسد؟ و چه موقع برای خواندن قرآن مناسب و خوب است؟

جواب: دلایل و نصوصی دلالت می‌کنند بر جایز بودن اهداء ثواب برای والدین و دیگران * اختصاص به اموات ندارد بلکه شامل زنده و مرده می‌شود.

در مورد اینکه انسان از عمل دیگران ثواب و مأجور می‌شود روایاتی چند آمده است، مثلاً بر انجام کاری راهنمایی می‌کند و یا سبب انجام آن می‌شود، پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که بر انجام گرفتن کاری راهنمایی می‌کند مانند انجام دهنده آن است» و نیز زنی پسر بیچاره‌ای را نزد پیامبر برد و عرض کرد ای رسول خدا ﷺ آیا برای این حج است؟ فرمود: بلی و برای تو نیز اجر هست.

کسی از علماء در رسیدن ثواب به زندگان مخالفت نکرده است، خلاقی اگر باشد در رسیدن ثواب به میت است.

اما وقت مناسبی برای قرائت قرآن در شرع تعیین نشده است بلکه در تمام اوقات خواندن آن جایز است مخصوصاً موقع فراغت و آرامش روحی همراه با تدبر و تفکر در معانی آیه‌ایی که خوانده می‌شود.

« خواندن سورهٔ یاسین برای اموات »

سؤال: حدیث (یاسین قلب قرآن است آن را برای امواتان بخوانید) تا چه حد صحیح است؟

جواب: این حدیث را امام احمد در باب عمل الیوم و اللیله از معقل بن یسار در شتن خود روایت کرده است و همچنین ابوداود و نسایی و ابن ماجه و ابن ابوشیبه و حاکم آن را روایت کرده‌اند.

حاکم و ابن حبان آن را صحیح می‌دانند و ابوداود و منذری در مورد آن سکوت کرده‌اند و راویان آن روایاتی حسن هستند.

ابن قطان ایراد گرفته که متن دارای اختلاف بوده و موقوف است [استاد آن به صحابه می‌رسد] و یکی از راویان آن مجهول است و آن ابو عثمان و پدرش می‌باشد و امام نووی در کتاب اذکار و هم دارقطنی آن را ضعیف می‌دانند. علی رغم ضعف آن در نزد این بزرگان ممکن است با حدیث صحیح دیگری که امام احمد در مستند خود از طریق صفوان روایت می‌کند به حد قوی ارتقاء یابد. صفوان بن عمرو گوید: مشایخ حدیث به من گفتند که آنها نزد غضیب بن حارث شمالی [که از صحابه بوده] رفتند هنگامی که در حال احتضار بود گفت: آیا در بین شما کسی هست که سورهٔ یاسین را بخواند. گوید: صالح بن شرح سکوتی آن را خواند پس چون چهل آیه از آن را خواند، غضیب فوت کرد، صفوان گوید: مشایخ حدیث می‌گویند هرگاه در نزد میت یاسین خوانده شود، بوسیلهٔ آن راحت می‌شود.

• صفوان گوید عیسی بن معتمر آن را نزد ابن معبد خواند. اگر چه در اسناد این حدیث کسانی هستند که نامشان معلوم نیست و صفوان آنها را با نام مشایخ

حدیث ذکر کرده، اما حافظ ابن حجر در تلخیص الحبیر جلد ۲ ص ۱۰۴ گوید:
[صاحب فردوس از طریق مروان ابن سالم روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ
فرمود: (وقتی در نزد میت سوره یاسین خوانده می‌شود خداوند بر او سهل
می‌گیرد) و ابوالشیخ در أبواب آن را تنها از ابوذر رضی الله عنه در فضائل قرآن روایت
می‌کند] سخن ابن حجر خاتمه یافت.

بنابراین ارزش این حدیث مع الواسطه کمتر از حسن نیست با علم به اینکه
مربوط به فضائل اخلاقی است و بر اساس آن اگر چه ضعیف هم باشد به آن عمل
می‌شود. و بنا به قول کسانی که آن را صحیح یا حسن می‌دانند سخن در این است
که مراد حضرت از (موتاکم) چیست؟ آیا منظور کسی است که در حال احتضار
است یا کسی که فوت کرده یا او را در قبر نهاده‌اند؟

جواب این است که: لفظ میت به معنای حقیقی آن بر کسی اطلاق می‌شود که روح
از بدنش خارج شده است و اطلاق آن بر محتضر مجاز مُرسل است به اعتبار
اینکه در حکم آن است، و گرنه کسی که در حال احتضار است زنده است نه
مرده، و بنا به قواعد علم اصول اطلاق یک لفظ بر معنای حقیقی و مجازی آن با
هم جایز است، پس مانعی ندارد که منظور حضرت از موتاکم محتضر و میت هر
دو باشد برای اینکه توابش به او می‌رسد و میت با خواندن آن آرامش می‌یابد
همانطور که محتضر تسکین می‌یابد.

کسانی که لفظ (موتاکم) را فقط بر معنی مجازی آن (محتضر) اطلاق کرده‌اند
قیاس کرده‌اند آن را با این فرمایش پیامبر ﷺ که فرمود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ را به
امواتان تلقین کنید. در اینجا مراد از موتاکم کسی است که در حال فوت است نه
کسی که فوت کرده است.

پاسخ به این رأی این است که لفظ (تلقین کنید) قرینه است و مانع از اراده
معنای حقیقی که فوت باشد می‌شود برای اینکه مراد از تلقین کنید قبل از این

است که روح از بدنش خارج شود نه بعد از آن، بدلیل حدیث: (هر کس در دنیا
آخر کلامش لا إله إلا الله باشد داخل بهشت می‌شود) بنابراین فایده‌ای در تلقین
بعد از خروج روح نیست.*

اما حدیث (یاسین قلب قرآن است آن را برای امواتان بخوانید) سنت است
زیرا لفظ بخوانید امر است و برای محتضر و میت صحیح است و با آن آرام
می‌گیرند مضافاً اینکه ثواب آن به او می‌رسد و این قولی است که محب الطبری در
احکام و دیگران گفته‌اند.

سخن شنیدن اموات و سخن گفتن آنها در برزخ و آگاهی آنان نسبت به ذات

سؤال: آیا میت صدای زنده‌ها و سلام کردن و قرآن خواندن و دعا کردن آنها را
می‌شنود؟ و اگر جواب مثبت است آیا کافر و مسلمان در آن مساویند؟ و آیا اموات
در عالم برزخ صحبت می‌کنند و آیا میت کسی را که به زیارت او می‌رود
می‌شناسد؟

جواب: قبل از پاسخ لازم است بدانیم که انسان دارای دروح است: روح حیاتی
و روح ادراکی.

روح حیاتی بر اثر جریان خون در رگها و شرایین جسم بوجود می‌آید و
عامل حرکت و احساس در اعضا و جوارح است و محرک اصلی آنها قلب و
ششها هستند بواسطه تنفس روح ادراکی همان قوه مُدْرَکَة و تفکر کننده در انسان
است.

* با توجه به اینکه خواندن قرآن و تلقین برای آرامش روح است و روح همانطور که مؤلف معینه
است می‌بیند و می‌شنود چه ملامی دارد که تلقین کلمه طیبه لا إله إلا الله هم قبل از خروج روح باشد
و هم بعد از آن، مترجم.

روح حیاتی همراه با انسان است در حال زندگی و خواب و بیداری و همان است که مرگ بر آن تعلق می‌گیرد.

روح ادراکی آن است که هنگام خواب از انسان زائل می‌شود و به سبب آن خواب می‌بیند و تابع زمان و مکان نیست و چه بسا در یک ثانیه اموری را ببیند که [در بیداری] محتاج به ساعتها و روزها باشد. این روح مانند جسم محدود به زمان و مکان نیست و مرگ بر آن واقع نمی‌شود [بلکه] وفاتش در خواب است. این روح است که بعد از مرگ ملازم انسان و حساب و عذاب در قبر (برزخی) شامل آن شده و منتعم می‌شود همانطور که روح در حال خواب لذت می‌برد یا دچار عذاب می‌شود. خداوند می‌فرماید: ﴿ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ﴾ (خداوند جانها را هنگام مرگشان دریافت می‌کند و نیز آن روحهایی که در خوابند، پس آن روحی که مرگش فرا رسیده است را می‌گیرد و دیگری را [که مرگش فرا نرسیده است] تا زمان معینی رها سازد).

سوره زمر آیه ۴۲

پس خداوند آن را با [وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ] وصف کرده و این را در خواب دریافت می‌کند [بنا به قوانین خاص خود] و جز و مجزور (فی مَنَامِهَا) متعلق به *يَتَوَفَّى* است. روح حیاتی بوسیله چشم می‌بیند و بوسیله گوش می‌شنود و بوسیله زبان سخن می‌گوید و با دست می‌گیرد و با پا راه می‌رود.

اما روح ادراکی تمام اینها را انجام می‌دهد و لذت می‌برد و عذاب می‌بیند بدون واسطه اعضاء و جوارح، همانطور که معلوم است کسی که خواب می‌بیند چیزهایی را می‌بیند و می‌شنود و می‌گیرد و به جاهائی می‌رود در حالیکه در زخمتخواب خوابیده است و اعضاء و جوارحش ساکن و بی حرکت‌اند. بر می‌گردیم به جواب سؤال: اولاً: سخن شنیدن اموات.

اموات سخن کسانی را که در کنار قبر آنها هستند می‌شنوند با گوش روحی نه با گوش جسمی، و روح با جسم ارتباط و بر آن تسلط دارد و پرتو آن در تمام بدن

ساری است تا زمانی که هنوز از هم جدا نشده‌اند نه موقعی که در قبر است، چنانچه در حال حیاتش همراه و ملازم با آن بوده و در جسم مکان معینی ندارد. در این مورد دلائلی از سنت شریف نبوی هست که بعضی از آنها را می‌آوریم:

۱- بخاری از انس ابن مالک روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: هر گاه میت در قبر نهاده می‌شود و یاران و کسانش بر می‌گردند - در حالیکه او صدای کوبیدن کفش هایشان را بر زمین می‌شنود - دو ملک می‌آیند و او را می‌نشانند و می‌گویند: در مورد محمد ﷺ چه می‌گویی؟ الخ...

وجه استدلال به این حدیث این است که پیامبر ﷺ فرمود: میت صدای پای تشییع کنندگان را می‌شنود. پس شنیدن کلام و سخن [انها] جای خود دارد.

۲- قصه اهل چاه بدر

بخاری از نافع و او از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کنند که پیامبر ﷺ سر به درون چاه قلیب که بی آب بود کشید و (به کشته‌های کفار در جنگ بدر که در چاه افکنده شده بودند) فرمود: آیا آنچه را که پروردگارتان وعده کرده بود بحق یافتید؟ برخی عرض کردند: آیا با مرده‌ها سخن می‌گویند؟ فرمود: شما از آنها شنوایر نیستید، ولی آنها قادر به جواب دادن نیستند.

وجه استدلال این است که پیامبر ﷺ فرمود: شما شنوایر از آنها نیستید از آن استنباط می‌شود که شما و آنها در شنیدن مساوی هستید یا اینکه آنها از شما شنواترند

۳- سلام کردن پیامبر ﷺ بر اموات و مشروعیات آن برای است:

اگر اموات مانند جمادات‌اند، نمی‌شنوند سلام کردن بر آنها بیهوده و عبث است چون بر نباتات و جمادات و حیوانات سلام کردن تشریح نشده است و بیهوده‌گویی از رسول خدا ﷺ محال و غیر ممکن است.

این دلائل کفایت می‌کنند بر اینکه اموات می‌شنوند. ام المؤمنین عائشه (رض)

در حالیکه یا پدرت ثوابهٔ صحبت کرد و گفت: ای عبدالله از من چیزی بخواه تا به تو بخشم. پدرت گفت: خدا یا مرا دو باره زنده کن تا برای بار دوم در راه تو کشته شوم. خداوند گفت: اراده‌ام از قبل بر این تعلق گرفته است که کسی به دنیا بر نگردد عبدالله گفت: پس پروردگار به آنان ابلاغ کن و این آیه نازل شد: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ آل عمران ۱۶۹

این حدیث نیز دلالت بر سخن گفتن اموات در برزخ می‌کند.

۴- بخاری از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنگاه که جنازه در تابوت نهاده شد و مردان آن را بر دوش حمل کردند اگر میت صالح باشد گوید: مرا پیش فرستید و اگر ناصالح باشد گوید به کسانش: وای بر شما کجا می‌برید مرا؟ هر چه هست [در اطراف او] صدایش را می‌شنود جز انسان که اگر بشنود بیهوش می‌شود

عبارت، (پیش فرستید مرا) و (وای بر شما کجا می‌برید مرا) دلیل بر سخن گفتن اموات است. بنابراین این طلب دعا از میت که از خداوند چیزی را طلب کند برای نوجایز و بلا مانع است چون می‌شنود و سخن می‌گوید

اگر گفته شود آیا دعا کردن عبادت نیست در حالیکه عبادت از میت ساقط شده است؟ می‌گوئیم:

الف: عبادت واجب از میت ساقط شده است اما عبادت اختیاری انجامش از طرف میت مانعی ندارد. آیا پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج با انبیاء (علیهم السلام) نماز نخواند؟ آیا نفرمود موسی علیه السلام را دیدم که در قبرش نماز می‌خواند؟ در حالیکه بعد از مرگ از انبیاء و دیگران تکلیف برداشته شده است.

ب: دعا به دو معنی است یکی طلب و درخواست، دیگری عبادت. عبادت واجب از میت منتفی است اما دعا معه باقی است و در احادیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قبر برزخی [برای امتش] طلب بخشش می‌کند در حالیکه بعد

از رحلت تکلیف از او برداشته شده است.

ج: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زنده بودم برایتان خیر است صحبت می‌کنید و برایتان صحبت می‌کنم و هرگاه که فوت کنم مرگم نیز برایتان خیر است، کارهایتان بر من عرضه می‌شود اگر دیدم که خیر است خدا را شکر می‌کنم و اگر غیر آن بود برایتان طلب بخشش می‌کنم.

این حدیث را بزاز روایت کرده است و حافظ عراقی و هیشمی و محدث تسطلانی و علامه زرقانی و علامه علی قاری و شهاب خفاجی و سیوطی و دیگران آن را صحیح دانسته‌اند.

ثالثاً: میت کسی را که به زیارت او می‌رود می‌شناسد در فتاوی اثر امام ابن تیمیه (رح) آمده است که: [اما میت کسی را که به زیارت او می‌رود و بر او سلام می‌کند می‌شناسد. ابن عباس رضی الله عنه گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که به زیارت قبر برادر مؤمنی که او را می‌شناخته است می‌رود و بر او سلام می‌کند، میت او را می‌شناسد و سلامش را پاسخ می‌دهد.

و این المبارک گوید: ثابت شده که این روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و عبدالحق صاحب کتاب الأحکام گوید این حدیث صحیح است ^(۱)]

«خواندن قرآن در ضرائح و قبرستان»

سؤال: آیا خواندن قرآن در قبرستان جایز است؟

جواب: ثابت نشده است که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام زیارت قبور آیاتی از قرآن را خوانده باشد جز اینکه فرموده است: یاسین قلب قرآن است آن را برای امواتان

۱ فتح الباری ۶۶۶/۴ و فتاوی ابن تیمیه ۳۱۶/۲۴ و ۶۹۷ و ۲۴۴ و ۳۰۴ و السنن ۵۶۷/۲ و شرح مسلم - بوی ۱۴۹/۲.

بخوانید. اگر لفظ (اموات) را حمل بر معنی حقیقی آن کنیم که عبارتست از خروج روح از بدن، چون حمل لفظ (اموات) بر کسی که در حال جان‌کندن است حمل بر معنای مجازی آن است و حمل بر معنای حقیقی اولی و مقدم بر حمل مجازی است. با این وجود خواندن قرآن در قبرستان مانعی ندارد به این دلیل که منعی در مورد آن نرسیده است و نیز اسوات آن را می‌شنوند و پسا آن آرامش می‌یابند.

در کتاب مغنی اثر ابن قدامه در بحث زیارت قبور آمده است که امام احمد در قبرستان مرد نایبانی را دید که قرآن می‌خواند او را از آن نهی کرد، بعد از اینکه شید عبدالله بن عمر رضی الله عنه سفارش کرده است که وقتی میت را دفن می‌کنند قسمت اول و آخر سوره بقره را بخوانند، به آن مرد اجازه خواندن را دادند.^(۱)

اما این قول که خواندن قرآن در قبرستان بدعت است قطعی و مسلم نیست برای اینکه بدعت آن است که در مورد آن نص خاصی وجود نداشته باشد یا تحت یکی از قواعد عام اسلام واقع نشود، در حالیکه خواندن قرآن بطور کلی مشروع است با صرف نظر از مکان و زمان خواندن آن، چون در مورد زمان یا مکان معینی منعی نرسیده است.

«برخاستن به هنگام ورود کسی»

سؤال: آیا برخاستن بخاطر کسی که می‌آید یا وارد می‌شود یا عبور می‌کند بدعت است یا مشروع
جواب: علماء اختلاف نظر دارند:
 بعضی از آنها برخاستن را بطور مطلق منع کرده‌اند از جمله احمد بن محمد ازدی

معروف به ابن الحجاج و استدلال کرده‌اند به روایتی که ابوداؤد و ابن ماجه از ابوامامه رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما وارد شد در حالیکه بر عیاش تکیه کرده بود، از جای خود برخاستیم، حضرت فرمود: (بلند نشوید آنطور که عجم‌ها در مقابل یکدیگر بلند می‌شوند.) طبری آن را روایتی ضعیف می‌داند گوید سندش دارای اختلاف است و در میان راویان آن کسی هست که شناخته شده نیست این در مورد روایتی بود که ابوداؤد نقل کرده است، اما در مورد آنکه ابن ماجه روایت کرده، یکی از راویان آن ابوغالب است بعضی گویند ناشناخته است و نسائی گوید ضعیف است.

و به فرض صحت آن آنچه که از آن نهی شده برخاستن بطور مطلق نیست بلکه از برخاستن مانند عجم‌ها که با نوعی تعظیم همراه بوده است منع شده، همانطور که از ظاهر حدیث بر می‌آید، فرمود: آنطور که عجم‌ها بر می‌خیزند، برنخیزید.

اگر مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی از برخاستن بخاطر احترام بود، فقط می‌فرمود: برنخیزید. اما اینکه آن را با قید عجم‌ها گفته است برای این است که حضرت احساس کرده مانند آنها برخاسته‌اند.

و نیز مخالفان استدلال کرده‌اند به روایتی که معاویه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که دوست داشته باشد که مردم برای او دست به سینه بایستند، باید جای خود را از آتش بگیرد (لاجرم جایگاهش آتش خواهد بود) آن را ابوداؤد با اسناد صحیح روایت کرده است و ترمذی گوید حدیثی حسن است. جواب آن به دو وجه است:

۱- این حدیث بر منع برخاستن دلالت نمی‌کند بلکه برحذر می‌دارد صاحب منصبی را که دوست دارد برای او برنخیزند و به آن نخر و مباحات کند و دچار غرور شود.

۲- روایت نهی نمی‌کند از برخاستنی که بخاطر احترام باشد بلکه نهی می‌کند از اینکه کسی بنشیند و دیگران در اطراف او دست به سینه بایستند همانطور که در مقابل پادشاهان عجم می‌ایستادند، این معنائی است که مُندری و خطّابی و طبرانی و امام نووی آن را ترجیح داده‌اند. مؤید آن روایتی است که طبرانی در کتاب اوسط از آنس بن مالک رضی الله عنه روایت می‌کند که: یقیناً هلاک شدند کسانی که قبل از شما بودند بخاطر اینکه آنها پادشاهانشان را بزرگ می‌داشتند اینطور که آنها می‌نشستند و اینها سر یا می‌ایستادند.

اکثریت فقهاء هرگاه برخاستن بخاطر نیکی و احترام باشد نه بخاطر تعظیم و بزرگداشت جایز می‌دانند و استدلال کرده‌اند به دلائل ذیل:

۱- بخاری از ابوسعید خدری روایت می‌کند که طایفه بنی قریظه به حکمیت سعد بن معاذ راضی شدند، پیامبر هم به دنبال او فرستاد، سعد آمد و حضرت فرمود: برای آقایان برخیزید. و این امری است برای برخاستن به احترام سعد. امام نووی در شرح مسلم گوید: [حکم گرامی داشتن اهل علم و به استقبال رفتن آنها به هنگامی که می‌آیند در این روایت است.]

و هم چنین اکثریت علماء در مورد مستحب بودن برخاستن بعنوان احترام به این روایت استناد کرده‌اند. قاضی گوید: این برخاستن آن نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نهی کرده، بلکه نهی از این شده که کسی بنشیند و دیگران در اطراف او چون مجسمه راست بایستند تا زمانی که او نشسته است. می‌گویم برخاستن بخاطر کسی که می‌آید و اهل فضل و علم است مستحب است و احادیثی در این باره وجود دارد و نهی صریحی از آن نرسیده است پایان سخن امام نووی رحمته الله علیه (۱)

مخالفتان جواب داده‌اند چون سعد بن معاذ زخمی بود پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود برخیزند تا او را از مرکبش پائین آورند، زیرا روایتی در مستند امام احمد از

علقمه بن وقاص آمده که علقمه گوید ام‌المؤمنین عائشه (رض) گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برخیزید برای آقایان او را پائین آورید. (۱)

می‌گویم امام احمد این روایت را در جاهای متعدد آورده است بدون عبارت (او را پائین آورید) همانطور که بخاری و مسلم و دیگران که از طریق شعبه و سعد بن ابراهیم روایت کرده‌اند بدون این عبارت آن را آورده‌اند. (۲)

و اگر بخواهیم آن را بر اساس زیاد بودن افراد تقه در نظر بگیریم مقبول است و اشکالی ندارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها امر کرده که برخیزند هم بخاطر احترام به او و هم بخاطر پائین آوردن او از مرکب؛ زیرا امر به برخاستن برای پائین آوردن او مهم نیست، چون سعد زخمی بوده و تصور نمی‌شود که به تنهایی آمده باشد. بدون کسانی که در بالا رفتن از مرکب و پائین آمدن از آن و همراهی در طی راه او را کمک کنند. پس لازم بود کسانی او را به این منظور همراهی کنند و ممکن است برای پائین آوردن او هم کافی بوده‌اند بدون اینکه نیازی به کمک حاضرین باشد.

۲- نسائی و ابوداود و ترمذی و ابن حبان و حاکم از عائشه رضی الله عنها و از ام‌المؤمنین عائشه (رض) روایت کرده‌اند که: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله دید دخترش حضرت فاطمه (رض) می‌آید به او خوش آمد گفت و برخاست و او را بوسید و دستش را گرفت و در جای خود نشانید.

۳- وقتی که جعفر از حبشه آمد پیامبر صلی الله علیه و آله در خبیر بود به احترام او برخاست و او را بوسید و فرمود: نمی‌دانم برای کدامیک از این دو خوشحال باشم برای ورود جعفر یا برای فتح خبیر.

۴- ام‌المؤمنین عائشه (رض) روایت می‌کند که: چون زید بن حارثه وارد مدینه شد پیامبر در منزل بود، در زد، پیامبر صلی الله علیه و آله به استقبال او رفت او را در آغوش گرفت

و بوسید.

۵- ابوداود از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله با ما صحبت می‌کرد وقتی که برخاست ما هم برخاستیم تا دیدیم که وارد [خانه] شد. ابن‌الحاج این استدلالها را تأویل کرده است، که نیازی به آن نیست زیرا حمل لفظ بر معنای ظاهری و حقیقی مقدم بر تأویل آن است مادام که ضرورت [و قرینهای] موجود نباشد.

۶- امام نووی هم چنین [در ریاض الصالحین باب توقیر العلماء و الکبائر] استدلال کرده است به احادیث زیر و عمومیت آنها:

الف: ﴿اتَّبِعُوا النَّاسَ مَنَازِلَهُمْ﴾. یعنی: با توجه به منزلت مردم از آنها پذیرائی کنید.

ب: ﴿إِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ تَعَالَىٰ [كَرَامَ ذِي الشَّيْبَةِ الْمَسْلُومِ]﴾. یعنی: یقیناً گرامی داشتن پیره مرد مسلمان نشانه بزرگداشت خداوند است.

ج: ﴿لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُوْحَمْ صَغِيرًا وَيَعْرِفْ شَرَفَ كَبِيرِنَا﴾. یعنی: از ما نیست کسی که به کوچک ما رحم نمی‌کند و قدر و منزلت بزرگ ما را نمی‌شناسد.

۷- برخاستن بعنوان احترام کاری است که فطرت سلیم انسان آن را می‌پذیرد و قلباً به آن مایل است و غفل نیز آن را تأیید می‌کند و با مبادی و اصول اسلام که دعوت به احترام و محبت می‌کند هماهنگ است.

پس اگر برخاستن بدعت می‌بود به دل‌خطور می‌کرد و ناپسند و زننده می‌دانست که مردم بر آن مطلع شوند مانند سایر بدعت‌ها و منکرات. (۱)

و ای کاش می‌دانستیم اگر برخاستن برای احترام باشد نه تعظیم، چرا بدعت است؟ و از انجام آن چه گناهی واقع می‌شود؟ و آیا با انکار و رد آن خدمتی به اسلام می‌شود؟ یا برعکس است چه بسا این برخاستن مورد بحث که از اخلاق اسلامی است سبب و انگیزه‌های باشد برای هدایت بسیاری از گمراهان و مسرفین.

(۱) ابن‌مطلب ضعیف بوده و شامل همه موارد نمی‌شود.

و چه خوب ابوالولید ابن‌رشد آن را به چهار قسم تقسیم کرده است:

۱- حرام: و آن برای کسی است که می‌خواهد برای او بایستند در حالیکه احساس بزرگی و فخر و مباهات می‌کند بر کسانی که ایستاده‌اند.

۲- مکروه: و آن برای کسی است که نمی‌خواهد بر کسانی که ایستاده‌اند بزرگی و فخر و مباهات کند ولی بیم آن دارد که دچار آن شود و وقتی که در فرد حالتی شبیه به جباران باشد.

۳- جائز - و آن وقتی است که بخاطر نیکی و اکرام انجام می‌گیرد برای کسی که توقع آن را ندارد و شبیه جابران نیست [متواضع است]

۴- مندوب - و آن برای کسی است که از سفر برگشته و با ورود او خوشحال می‌شوند و می‌خواهند به او خوش‌آمدگویند و یا خیرگی برای او حاصل شده و می‌خواهند به او تبریک گویند و یا دچار مصیبتی شده و به او تسلیت می‌گویند. (۱)

« بوسیدن دست علماء و صالحین »

سؤال: آیا بوسیدن دست علماء و صالحین مشروع است یا بدعت؟

جواب: بوسیدن دست علماء و صالحین و حاکمین عادل مستحب است، آنطور که بعضی می‌گویند بدعت نیست مادام که منجر به غرور و خودخواهی او نشود، در این صورت گناه متوجه کسی که دست او را بوسیده نیست زیرا قصد او احترام و تقدیر بوده است، اما دلایل آن:

۱- ترمذی و ابوداود با سند حسن و صحیح از صفوان بن عسان رضی الله عنه روایت می‌کنند که: یک نفر یهودی به دوستش گفت: بیا نزد این نبی رویم، گفت نگو نبی،

۱- مراجعه کنید به: فتح الباری ۱/۴۹ - ۵۴ و الفتح الربانی ۸۲/۶ و ۲۵۶/۲۲ و ۳۵۶/۷ و شرح مسلم ۹۳/۱۲

اگر آن را از تو بشنود چهار چشمی مواظب خواهد بود. پیش رسول خدا ﷺ آمدند و درباره آيات بیّنات نه گانه [که خدا به موسی ﷺ داد] سؤال کردند حضرت فرمود عبارتند از: نسبت به خدا شرک نورزید، اسراف نکنید، کم فروشی نکنید، کسی را به ناحق نکشید، درباره بیگناهی در نزد پادشاه سخن چینی نکنید تا او را بکشد، سحر و جادو نکنید و ربا نخورید، به زن پاکدامن تهمت نزیند و روز جهاد از دشمن فرار نکنید و این مختص شما یهود بود که در روز شنبه تعدی نکند [بنی اسرائیل در روز شنبه از صید و کسب و کار منع شده بودند]

صفوان گوید: آن در دست و پای رسول خدا ﷺ را بوسیدند و گفتند شهادت می دهیم که پیامبر خدائی، حضرت فرمود: پس چه چیز شما را از پیروی از من باز می دارد؟ مرد یهودی گفت: داود از پروردگارش خواست که در میان فرزندان او پیوسته پیامبری مبعوث کند، از این می ترسیم که از تو پیروی کنیم یهود ما را بکشند.

۲- ابوداود با سند صحیح از امام ابان بن یازع روایت می کند که جدش ان زارع ﷺ که در گروه اعزامی عبدالقیس بود گفت: وقتی که وارد مدینه شدیم سریع از شترانمان پیاده شدیم و دست و پای حضرت را بوسیدیم... اگر گفته شود این اختصاص به پیامبر ﷺ دارد،

می گوئیم این فقط ادعاست و لازم است دلیلی ارائه گردد در حالیکه دلیلی وجود ندارد، و اصل این است آنچه را که رسول خدا ﷺ تأیید کرده است یا انجام داده یا فرموده است تشریعی است برای امتش، مادام که دلیلی نباشد که آن کار اختصاص به پیامبر ﷺ دارد.

اما اینکه بوسیدن دست باعث خم شدن شخص می شود که از آن نهی شده است جواب این است که هر خم شدنی مورد نهی واقع نشده از خم شدنی، که بعنوان تعظیم و کرنش و رکوع باشد نهی شده است، آیا نه این است که اگر از

دست بر زمین چیزی افتد خم می شوی تا آن را برداری؟ در اینجا هم خم شدن برای بوسیدن دست است نه برای عبادت و تعظیم.

«جشن مولودی»

سؤال: آیا جشن گرفتن و اجتماع برای سالگرد تولد حضرت رسول ﷺ بدعت است یا مشروع؟

جواب: جشن مولودی پیامبر عظیم الشان ﷺ در عصر صحابه اکرم (رض) مرسوم نبوده است ولی لازمه اش این نیست که چون در عصر پیامبر ﷺ و صحابه (رض) نبوده است پس بدعت سینه یا منافی شریعت است. جشن مولودی اگر به این عنوان برگزار شود که عبادتی مانند نماز و روزه است [قطعا] بدعت است و اگر بر اساس یادآوری تولد حضرت و تکرار یادبودهای سیره معظزش انجام شود و خالی از اعمال خلاف شرع و اختلاط زن و مرد باشد و در وصف و مدح حضرت مبالغه نشود بدعت [به اصطلاح شرع] نخواهد بود که انجام دهنده آن گمراه بوده و مستحق عذاب باشد.

چون پیامبر ﷺ بدعت را با فرموده خود چنین تعریف نمود: هر کس در دین ما چیزی را احداث کند که از آن نیست مردود است.

مفهوم مخالف آن این است که: هر کس در دین ما چیزی را احداث کند که جزء آن باشد مقبول است، همانطور که بارها آن را بیان کردیم.

فایده جشن مولودی عبارت است از:

- ۱- تجمع مسلمین - که اسلام خواهان آن بوده و آن را می پسندد
- ۲- موعظه و ارشاد - که اسلام به آن امر و تشویق کرده است

۳- مدح پیامبر ﷺ بدون مبالغه - که جزو اسلام است زیرا پیامبر ﷺ شاعرانی را که حضرت را مدح می‌کردند منع نفرمود.

۴- دادن غذا [به فقراء] که آن نیز از شعائر اسلام است.

بنابراین جشن مولودی منافاتی با اسلام و اصول آن ندارد، اگر چه از امور مستحده است و تا زمانی که عناصر آن مخالف اسلام نباشد بدعت دانستن آن از نظر شرعی جایز نیست.

«برگزاری مولودی به مناسبت وفات»

سؤال: آیا برگزاری مولودی و مدیحه خوانی نبوی بعد از سه روز یا هفته یا چهلم یا سال متوفی مخصوصاً اگر میت عالم یا صاحب منصب باشد جایز است؟ یا بدعت سیئه است؟

جواب: اولاً مولودی فی نفسه بدعت بمعنای شرعی نیست چون بدعت شرعی گمراهی و ضلالت است و مستحق عذاب دوزخ، و تا زمانی که عناصر و اصول مولودی مخالف یا شریعت نباشد فتوای شرعی آن را قبول کند مانند اطعام فقراء و تجمع مسلمین و موعظه و ارشاد و مداحی که خالی از مبالغه بوده و الفاظ آن شرعی باشد نمی‌توان آن را بدعت شمرد همانطور که قبلاً اشاره کردیم. و اگر علماء گفته‌اند که بدعت است مراد آنها بدعت از نظر لغت است یعنی شکل نوظهور: چون گفتیم قبلاً معمول نبوده است.

اما اگر مسلمانی معتقد شود که مولودی سنت پیامبر ﷺ یا خلفای راشدین بوده و یا اینکه در آن اموری خلاف شریعت انجام گیرد یا نصوص و اصول عام شریعت را رد کند برگزاری آن بر این اساس بدعت شرعی است و ضلالت و گمراهی، ثانیاً - تعزیه مشروع سه روز است و بخش قرآن از بلندگو و دادن غذا

بوسیله خانواده میت و اسرافیه که امروزه در این نوع مجالس می‌شود شرعی نیست. هم چنین ختم آن با مناقب رسول ﷺ و یا مولودی.

و استمرار تعزیه بیشتر از سه روز و تکرار آن در اعیاد و در هر سال مخالف شریعت اسلام است، همانطور که چهلم و سال از عادات نصرانی‌هاست و عمل به آن جایز نیست پس برگزاری مولودی بر این اساس بدعت بوده و مخالف سنت تعزیه است و حرام می‌شود بدلیل شبیه شدن به عزاداری دیگران و متأثر شدن از عبادات آنها، و ما مسلمانان موظف به مخالفت با یهود و نصاری هستیم حتی در نحوه و شکل عباداتشان.

«اشاعره»

سؤال: بعضی از کسانی که ادعای دانستن قرآن و سنت را می‌کنند گروهی از مسلمانان را که اشاعره باشند کافر می‌دانند، حکم کفر آنها چیست؟ و نقش اشاعره در خدمت به اسلام کدام است؟

جواب: اشاعره پیروان ابوالحسن اشعری هستند [نمایش علی بن اسماعیل معروف به ابوالحسن اشعری در ۲۶۰ هجری در بصره متولد شد و در ۳۳۰ هجری در بغداد فوت کرد با نه واسطه به ابوموسی اشعری از صحابه پیامبر ﷺ می‌رسد، مترجم]

او کسی است که در زدودن شک و گمان از عقاید اهل سنت و جماعت افتخار سبقت و تقدم دارد، شوائبی که از عقاید معتزله وارد آن شده بود، او یکی از بزرگترین افراد ائمت و از برجسته‌ترین علمای اشاعره است کسانی که به اشاعره طعن می‌زنند از نظر علم و ورع و تقوا قابل مقایسه با آنان نیستند از جمله آنها امام الحرمین و امام محمد غزالی و ابن حجر عسقلانی و فخرالدین رازی هستند

آنان گناهی نداشتند جز اینکه مشتاق بر دفع شبهات فرقه مجسمه از ذات الهی بودند فرقه‌ای که با توسل به برخی آیات و احادیث مشابه برای خدا قائل به جسمانیت بودند و آنها را حمل بر ظاهر نموده و معتقد بودند که خداوند دست و چشم و بازو و انگشت و امثال آن دارد، علمای اشعری با توسل به مجاز در رد و ابطال شبهات آنها اقدام کردند، برای اینکه مجسمه معتقد به نظریه تقویض بودند و این عقیده جز با تأویل قابل رد نبود و علی‌رغم آن آنها معتقد بودند که تقویض و عدم غور و کنکاش و شناخت مراد از آن از نظر عقیده بهتر و درست‌تر است.*

شبهه کسانی که آنان را کافر می‌دانستند این بود که آنها را متهم به نفی بعضی از صفات خداوند می‌کردند، گمان می‌کردند دست و پا و چشم صفات خداوند هستند مانند قدرت و اراده و علم، همانطور که خداوند قدرتی دارد که مثل قدرت ما نیست و علمی دارد که مثل علم ما نیست، دستی و چشمی دارد که مثل دست و چشم ما نیست. ناگفته نماند که لفظ دست و چشم و انگشت اسامی ذات‌اند نه اسامی صفات، پس اگر دست را بیکار بردیم دست جسمانی در ذهن تداعی می‌شود ولی اگر قدرت را بیکار بردیم قدرت جسمانی به ذهن خطور نمی‌کند پس این قیاس مع‌الفارق است

[قیاس دست و پا و چشم با علم و قدرت و اراده صحیح نیست]

لذا ملامت کردن اشاعره در تأویل آیات و روایات در مقابل فرقه مشبهه (مجسمه) تعدی و ستم بر آنان و انکار برتری و شایستگی آنان از نظر عقیده است تا چه رسد به تکفیر آنها.

یقیناً کسانی که اشاعره را کافر می‌دانند مشمول این فرمایش رسول خدا ﷺ

* تقویض: در لغت یعنی کار را به دیگری واگذار کردن. تقویضه گویند حق تعالی امور دنیا را به پیامبر ﷺ واگذار و تفویض کرده‌اند. از ایشان گویند امور عالم را به علی مرتضیٰ ﷺ تفویض داشت و هر چه در دنیاست برای او مباح است. تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام - دکتر محمد جواد مشکور - مترجم

می‌شوند که فرمود: هرگاه کسی به برادرش بگوید ای کافر، این به یکی از آن دو بر می‌گردد، یا آنطور است که او می‌گوید یا به خود او بر می‌گردد. و نیز فرمود: هر کس دیگری را کافر صدا بزند یا بگوید ای دشمن خدا، در حالیکه چنین نباشد این وصف به خود او بر می‌گردد. بخاری و مسلم این دو حدیث را روایت کرده‌اند. مثل کسی که آنها را یا امام اشعری را کافر می‌داند مانند مستخدمی است که در بیمارستانی پزشکی را با عالی‌ترین درجه تخصص و بالاترین القاب علمی می‌بیند و در حالیکه این مستخدم مطالبی خوانده و یا اینکه یاد گرفته است که چگونه زخم را پانسمان کند در کار پزشک مداخله و دست‌داری می‌کند و به او نسبت جهل و خطا می‌دهد، به او طعنه می‌زند و مردم را نسبت به علم و معلوماتش دچار شک و تردید می‌کند.*

حکم تکایا در اسلام

سؤال: حکم تکایا در اسلام چیست؟

جواب: تکایا، خانه‌هایی که گرمی داشته می‌شوند و مسلمانان برای ذکر و یاد خدا و فراگرفتن علوم دینی در آن جمع می‌شوند در صدر اسلام وجود نداشته و از امور مستحده و نوظهورند. اگر شرایطی که بعداً خواهیم گفت در آنها موجود باشد بودنشان خوب است، چون این خانه‌ها نوعی از مجالس ذکراند که پیامبر ﷺ مایل به آن بوده است و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: یقیناً خداوند ملائکه‌ای با فضیلت دارد که در زمین به دنبال مجالس ذکر می‌گردند. هرگاه که مجلسی را می‌یابند با آنان می‌نشینند و با بالهای [رحمت و

* معتزله فرقه‌ای هستند از فرقه‌های اسلامی که در آغاز قرن دوم هجری در بصره ظهور کردند. مؤسس آن واصل بن عطاء از شاگردان حسن بصری است و در عقاید خود بیشتر متکی به عقل و فلسفه بودند و انسان را در همه افعال خود مختار می‌دانستند. مترجم

قدرت [خود آنها را در بر می‌گیرند تا اینکه ما بین آنها و ما بین آسمان دنیا را پر می‌کنند، آنگاه که ذاکران پراکنده می‌شوند آنان عروج کرده و به آسمان صعود می‌کنند، در این حال خداوند در حالیکه به امور داناتر است [به زبان حال] به ملائک گوید: کجا بودید؟ گویند: از نزد بندگانت در زمین می‌آئیم آنها سبحان الله و الله اکبر و الحمد لله و لا إله إلا الله می‌گفتند و از تو درخواست می‌کردند. خداوند می‌فرماید: چه چیزی را از من می‌خواستند؟ گویند: بهشت را، می‌فرماید: آیا بهشت مرا دیده‌اند؟ گویند: خیر پروردگارا. می‌فرماید: پس چگونه است حالشان اگر بهشت را ببینند؟ ملائک گویند: و نیز به تو پناه می‌برند.

فرماید: از چه چیز به من پناه می‌برند؟ گویند از دوزخ
می‌فرماید: آیا دوزخ را دیده‌اند؟ گویند: خیر پروردگارا
می‌فرماید: پس چگونه است حالشان اگر آن را ببینند؟

ملائک گویند: خداوند آنان استقفار و طلب بخشش می‌کردند.

خداوند می‌فرماید: آنان را بخشیدم و آنچه را که می‌خواستند به آنان عطا کردم و از آنچه که به من پناه بردند پناهشان دادم. ملائک گویند: خداوند در میان آنان بنده‌ای عاصی و خطاکار بود، چون بر آنان گذشت همراه آنان نشست.

خداوند می‌فرماید: او را هم بخشیدم آنان قومی هستند که بواسطه آنها هم نشینشان تیره روز و بدبخت نمی‌شود.

«اموری که وارد تصوف و تکایا شده‌اند»

اگر گفتیم که مجالس ذکر مشروع است لازم است که موارد زیر در آنها رعایت شود:

۱- رئیس و رهبر آن مردی باشد متقی و پرهیزگار و عالم یا اینکه کسی باشد که

احکام دین را از علماء می‌پرسد و فرا می‌گیرد.

۲- تکایا و تصوف وسیله‌ای برای درآمد و منبعی برای ارتزاق و جمع مال نباشد *

۳- در آنها اذکاری خوانده و گفته شود که برگرفته شده از سنت نبوی باشد *
۴- خالی از امور حرام باشد مانند تصاویر و امثال آن و اینکه الفاظ و شعارهای مخالف شریعت در آنها نباشد *

۵- از موسیقی و آلات لهو و لعب مانند چنگ و طبل و فلوت و فره‌نی استفاده نشود چرا که از آنها نهی شده است بجز دف که بهتر است آنها هنگام ذکر نباشد
۶- در حال ذکر بصورتی مبالغه‌آمیز و تکلف‌گونه به این سو و آن سو نروند و خود را بیش از توان و حال طبیعی به رنج تیاندازند *

۷- حرکات آنها شبیه حرکات رقص نباشد مانند چرخیدن که طریقه مولویه انجام می‌دهند *

۸- ذکرکنندگان موهائی بلند نداشته باشند تا انتهای پشتشان برسد بطوریکه موهاموقع ذکر به این سو و آن سو حرکت کنند.*

۹- ذکر با الفاظ واضح و روشن باشد نه بصورت مبهم و غیر مفهوم که آن را ذکر خفی می‌نامند و نیز با لفظ جلاله الله باشد بطور کامل و واضح.

۱۰- در آن کارهایی انجام نگیرد که گاهی حمل بر کرامت می‌شود و گاهی بر غیر آن مانند زدن یا اسلحه و خوردن مار و شیشه و امثال آن مگر هنگامی که منکر و مخالفی باشد و به قصد اصلاح و ارشاد او چنین اعمالی انجام گیرد.

۱۱- در احترام به شیخ آن چنان مبالغه نکنند که به خم شدن و تعظیم برسد یا خود را بخاک اندازند تا قدمهای او را بوسه زنند و یا هنگام رفتن و جدانشدن از شیخ عقب عقب حرکت کنند *

* موی پیامبر ﷺ تا زیر گوش و گاهی تا بالای گردن می‌رسید به بیشتر مترجم

تمام اینها و امثال آنها از اموری هستند که وارد تصوف شده‌اند و در موردی خاتمه نمی‌یابند زیرا از مستحذات و امور نوظهورند.

« حکم درویشی »

سؤال: آیا درویشی گری مشروع است یا خیر؟ و آیا ضربه زدن با شمشیر و سرنیزه و گرفتن افعی و خوردن شیشه و تیغ جزء درویشی گری است؟
جواب: در زمان ما منظور از درویشی گری طریقهٔ تصوف است و تصوف حقیقی همان آراسته شدن و نزدیک شدن به اخلاق پیامبر است در اعمال و اقوال و راه و روش حضرت و پابند بودن به آنچه شریعت به آن امر کرده است از پیروی از اوامر و اجتناب از نواهی و تسلیم به قضاء و قدر، و صوفی صادق کسی است که حرام و مکروه را انجام نمی‌دهد و علاوه بر آن کاری که مخالف اولی باشد انجام نمی‌دهد* و تصوف را بعنوان وسیله‌ای برای در آمد و ارتزاق قرار نمی‌دهد و از حقه و قریب استفاده نمی‌کند و جز در آنچه که شرع جایز دانسته سخن نمی‌گوید و حسادت نمی‌ورزد و از چیزی بیزار نمی‌شود مگر برای رضای خدا، و بدی را به خوبی جواب می‌دهد. پس اگر درویشی گری به این شکل باشد مشروع است چون در این صورت آراسته به اخلاق و آداب اسلام شده است.

اما اگر درویشی خلاف آنچه که شریعت تأیید کرده است سخن گوید، یا مبالغه کند و در وصف بزرگان تصوف غلو نماید و آنها را از سطح بشری بالاتر برد یا از تصوف برای کسب مال و نان استفاده کند و یا بخاطر تن پروری سربار مردم شود در این صورت مخالف اسلام بوده و این کار جهالت و ضلالت است نه تصوف

* ملاحظه اولی و افضل این است. با صدای بلند ذکر نکند اگر چه آن را انجام دهد مرتکب گناهی نشده است. مترجم

مشروع و حق.

« شرايطی که درویش باید دارا باشد »

- ۱- نسبت به فقه و شریعت اسلامی آگاه باشد یا از علماء سؤال کند و یاد بگیرد
 - ۲- به آنچه از شرع فرا گرفته است عمل کند
 - ۳- پابند به آداب اسلام باشد
 - ۴- هم صحبت و هم نشین صالحان باشد تا از آنها متأثر گردد
- اگر یکی از شروط فوق در کسی نباشد صوفی حقیقی نخواهد بود. و اما در مورد زدن شمشیر و سرنیزه و گرفتن افعی، اگر این امور بوسیلهٔ مردی متقی و پرهیزگار و صالح انجام می‌گیرد مانعی ندارد که بعنوان کرامتی از طرف خداوند برای او تلقی کرد، و اگر کسی است که متقی نیست و برخورد اجحاف می‌کند بعنوان استدراج تلقی می‌شود به این گونه که خداوند به او مهلت می‌دهد تا به خود مغرور شده و گمان کند در ردیف صالحان و مردان خداسست در حالیکه در واقع خلاف آن است*
- و احتمال دارد که چنین کارهایی را بخاطر ممارست و تمرین انجام دهد همانطور که مشابه آن از بسیاری از افراد بی دین و کافر ملاحظه می‌شود.
- بعلاً توضیح بیشتری در این مورد خواهیم داد.

* استدراج: در لغت بمعنی کم‌کم و بتدریج به سوی چیزی نزدیک گردانیدن است و اصطلاحاً یعنی اینکه خداوند به گنهاران مهلت می‌دهد تا به عیش و نوش پرداخته و از امکانات و نعمت‌های خداوند استفاده کنند و آنچه در توان دارند بکار گیرند و قدم به قدم مایهٔ خود را بظهور رسانند و کم‌کم به سوی هلاکت نزدیک شده و دچار عذاب الهی شوند. این سستی از سنن الهی است که در سورهٔ اعراف آیات ۱۸۲ - ۱۸۳ به آن اشاره شده می‌فرماید: « و آنان که آیات ما را تکذیب کردند به تدریج گرفتار عذابشان خواهیم کرد از راهی که فکوش را نمی‌کنند. و به آنها مهلت می‌دهیم یقیناً طرح و نقشهٔ من فوقی است. » مترجم

« آیا لازم است مسلمان برای خود شیخی را انتخاب کند؟ »

سؤال: آیا لازم است که مسلمان پیرو یکی از مشایخ باشد؟ اوصاف شیخ چیست؟ می‌گویند فلانی شیخ کامل است آیا این ادعا درست است؟
و آیا اصولاً شیخی پیدا می‌شود که متصف به صفت کمال باشد و آیا شیخ واسطه‌ای بین ما و پیامبر ﷺ است؟ و اینکه می‌گویند هر کس پیرو شیخی نباشد شیخ او شیطان است درست است؟
و منظور از حدیث « هر کس بیعتی نکرده باشد به طریق جاهلیت می‌میرد » چیست؟

جواب:

الف؛ واجب نیست برای مسلمان که شیخی را برای خود انتخاب کند هنگامی که خود پاینده به آداب اسلامی است بلکه محتاج به شیخی است که از او احکام دین را فراگیرد احکامی که با آن خدا را اطاعت و بندگی کند و این امر با مجالست و هم‌نشینی علماء و فقهاء و سؤال از آنها امکان‌پذیر است.

ب: اگر قصد مصاحبت و مجالست با شیخی را دارد تا هرگاه که دچار غفلت شد او را متوجه سازد و چیزی را که نمی‌داند یادگیرد و هرگاه دچار لغزش شد او را ارشاد نماید، در این صورت لازم است که در این شیخ شرایط زیر باشد:

۱- عالم باشد یا از کسانی باشد که دربارهٔ احکام کوچک و بزرگ دینش از علماء

سؤال می‌کند و از آنها یاد می‌گیرد

۲- پاینده به آداب و اخلاق رسول خدا ﷺ باشد

۳- به آنچه که می‌داند و فرا می‌گیرد عمل کند

۴- مصاحب و همدم مردمان صالح و با تقوی باشد. (۱)

ج: اما در مورد کمال: کمال حقیقی [و مطلق] فقط مختص خداوند است و اگر بر کسی اطلاق می‌شود منظور کمال نسبی است، پس کمال در بسندگان متفاوت بوده و بستگی به مقدار تقوا و تقرب آنها به خداوند دارد.

و کامل دانستن شخصی معین گاهی صادقانه است و گاهی ادعای پیروان کسی است که بخاطر تشویق مردم و انتساب به او و پیروی از او گفته می‌شود اگر چه استحقاق آن را نداشته باشد و گاهی هم بنا به حسن ظنی است که نسبت به آن شخص دارند، من به کسانی که دنبال‌رو شیوخ هستند نصیحت می‌کنم که در مورد آنان غلو و مبالغه نکنند هر قدر که با تقوی و صالح باشند چرا که غلو در شریعت اسلام مذموم و ناپسند است.

د: اما اینکه شیخ واسطه بین ما و پیامبر ﷺ است: اگر منظور این باشد که هر صالحی که بدرستی به سوی خیر و صلاح می‌رود وسیله‌ای است که مردم را به خدا و پیامبرش می‌رساند سخنی است درست و اگر منظور چیز دیگری باشد خطا و نادرست است.

و: اما این سخن که: هر کس شیخ و رهبری نداشته باشد شیطان شیخ اوست، حدیث نیست، و اگر منظور از آن شیخی باشد که حرام و حلال را می‌آموزد و بسوی خداوند هدایت می‌کند سخنی است درست، چون کسی که از اینگونه افراد صالح پیروی نکند یقیناً به القابات شیطان عمل خواهد کرد، برای اینکه بعد از حق و حقیقت چیزی جز گمراهی و ضلالت وجود ندارد، و اگر منظور از آن این باشد که برای هر مسلمانی برگزیدن طریقه‌ای از طریقه‌های تصوف، واجب است، قابل قبول نیست. و منظور از بیعت در حدیث: (هر کس بیعتی را بعهده نگیرد به روش جاهلیت مرده است.) اطاعت از امام و رهبر است و از فحوائی آن ضرورت وجود امام و پیشوا برای مسلمین قصد می‌شود نه چیز دیگری.

با توجه به آنچه که ذکر کردیم ما تبعیت و ارتباط با شیخی که شرایط مذکور در او باشد را رد نمی‌کنیم، بلکه اگر شیخی موجه و خوب و پسندیده باشد ارتباط و

پیروی از او مانعی ندارد بشرط آنکه دچار تعصب نشوند و این شأن و مقام را وسیله‌ای برای رهبری دینی قرار ندهند و خود را درگفتار و هیأت و مجلس از مردم جدا نکنند و به شرط اینکه پیروان او معتقد به عصمت و عدم خطا در او نشوند و هر نوع گفتار و کار او را نیک [و درست] ندانند در صورتی که مخالف شریعت اسلام باشد.

« بلند کردن صدا در ذکر و استفاده کردن از آلات برنده »

سؤال: خانه ما نزدیک تکیه است و گاهی در آن نماز می‌خوانیم، ملاحظه می‌شود که شبهای سه‌شنبه و جمعه مردم بیشتر از سایر شبها در آن جمع می‌شوند و بعد از نماز عشاء یا صدای بلند ذکر می‌کنند و گروهی شمشیر بدست گرفته و خود را با آن می‌زنند و بعضی دیگر از تسبیح آب بیرون می‌آورند و... آیا امثال این نوع مجالس ذکر در سنت شریف نبوی آمده است؟ و آیا این نوع کارها جزء کارهای خوارق العاده است؟

جواب: سؤال دو قسمت دارد

قسمت اول - بلند صدا کردن در هنگام ذکر و تجمع در تکیه برای آن است: با صدای بلند ذکر کردن مانع شرعی ندارد اگر چه خفی و سری بودن آن افضل است چون پیامبر ﷺ فرمود: «خَيْرُ الذِّكْرِ مَا خَفِيَ» یعنی بهترین ذکر آن است که خفی باشد. کلمه خیر افضل تفضیل است یعنی بهتر است و دلالت می‌کند بر اینکه مفضول که همان ذکر جهری و بلند باشد خوب است ولی خفی خویتر است. با وجود اینکه اسناد این حدیث ضعیف است اما إخفاء ذکر به فروتنی و خشوع نزدیکتر است [و از ریا دورتر]

اما تجمع برای ذکر، ذکرهای شرعی باشد و برگرفته شده از قرآن و سنن

رسول خدا ﷺ باشد مشروع است بدلیل احادیث زیادی که در این مورد رسیده است از جمله: پیامبر ﷺ از طرف خداوند می‌فرماید: «هر کس در میان جمع مرا یاد کند او را یاد می‌کنم در جمعی بهتر از آن»، و نیز مسلم از ابوسعید رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «گروهی که برای ذکر خدا جمع می‌شوند ملائکه آنان را در بر می‌گیرند و رحمت آنها را فرا می‌گیرد و آرامش بر آنان نازل شده و خداوند آنها را در ردیف مقربان درگاه خود قرار می‌دهد».

و نیز مسلم از ابوسعید رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: روزی معاویه بر گروهی که در مسجد نشسته بودند وارد شد و پرسید: برای چه نشسته‌اید؟ گفتند: نشسته‌ایم تا ذکر خدا کنیم. گفت: آیا سوگند می‌خورید که فقط برای آن نشسته‌اید گفتند: آری جز برای آن نشسته‌ایم. گفت: بدانید که من شما را سوگند ندادم که به شما تهمت بزنم، من کمترین کسی هستم که از رسول خدا ﷺ کسب حدیث کرده‌ام روزی پیامبر ﷺ بر گروهی از صحابه (رض) وارد شد پرسید: چرا نشسته‌اید؟ گفتند: نشسته‌ایم تا ذکر خدا کنیم و او را ستایش کنیم که ما را به اسلام هدایت کرد و بواسطه آن بر ما ممت نهاد. حضرت فرمود: آیا سوگند می‌خورید که فقط برای آن نشسته‌اید؟ گفتند: آری به خدا قسم جز برای آن نشسته‌ایم، فرمود: شما را سوگند ندادم که به شما تهمت بزنم، بدانید که جبرئیل نزد من آمد و خبر داد که خداوند با ملائکه شما را احاطه کرده است اما این قول که مراد از ذکر در این حدیث قرآن است تأویلی است جداً دور مخصوصاً که در کنار احادیثی آمده است که در آن تصریح به تسبیح و تکبیر و تهلیل و تحمید (لا اله الا الله و الحمد لله گفتن) شده است. مراجعه کنید به باب حلق الذکر در ریاض الصالحین یا سایر کتب حدیث صحیح^(۱) و آنچه که از این مسعود روایت شده که او عده‌ای را

۱- شرح مسلم از امام نووی ۸۳/۵ - فتح الباری ۳۶۶/۲ و الفتاوی الثمینیة ۳۶۶/۲ و ۵۰۹/۲۲ - المعنی از ابن قدامه ۵۶۰/۱

که در مسجد لا إله إلا الله می‌گفتند و بر پیامبر ﷺ صلوات می‌فرستادند بزور بیرون کرد، و به آنها گفت: شما را بدعت گزار می‌بینم، [صحیح نیست بلکه] این رأی یک نفر از صحابه است و با وجود دلائلی که ذکر شد، بعنوان دلیلی مطرح نمی‌شود^(۱)

اما آنچه که رایج شده در این مجالس ذکر از قبیل دست زدن یا بطور غیر عادی به این سو و آن سو رفتن و یا پریدن و داد زدن از جمله اموری است که وارد آن شده مگر اینکه بدون اختیار از فاعل آن سرزند که در این صورت معذور است و اجتناب از آن بهتر است. قسمت دوم سؤال این است که آیا خود را با شمشیر و سرتیزه زدن و داخل آتش شدن و امثال آن از امور خارق العاده است؟ اگر این کارها برای کسی که منکر اسلام است و کرامات را رد می‌کند انجام گیرد یگمان اینکه اسلام و کرامات را می‌پذیرد مانعی ندارد.

اما اگر چنین نیست و همراه با نوعی فخر و تفاخر در بین تکایا انجام می‌گیرد و یا بخاطر ریا و رقابت است تا مردم به او گمان نیک برند و به ولایت و صلاحیت او معتقد شوند حرام است. و سالم ماندن چنین کسی از این اعمال من باب استدراج است و استدراج گاهی برای صالح و ناصالح و کافر و مسلمان ایجاد می‌شود.

و ممکن است انجام این امور بخاطر تمرین و ممارست در آن باشند. من به صاحبان تکایا و مجالس ذکر نصیحت می‌کنم که به اینگونه اعمال متوسل نشوند مگر هنگام مقابله با منکر و مخالف. والله اعلم .

۱- در این مورد به قول ابن مسعود استاد می‌کند در حالیکه می‌دانند قول صحابه نمی‌تواند معارض قول پیامبر ﷺ باشد. اگر واقعاً از او باشد. ولی استدلال به آن می‌کنند چون مطابق با خواست آنها است. می‌گویم اگر قول ابن مسعود در این جا حجت است پس چراست پیش از نماز جمعه را متروک نمی‌دانند در صورتی که ابن مسعود آن را خوانده است و چرا هنگام به زکوع رفتن و برخاستن از آن دستها را بلند می‌کنند در حالیکه ابن مسعود آن را نپذیرفته است یا وجود این دست را بلند می‌کنند چون بلند کردن آن از طرف پیامبر ﷺ ثابت شده است. مؤلف.

« حکم دف زدن »

سؤال: درباره کسانی که دف زندگان در حال ذکر را متهم به کفر می‌کنند چه می‌فرمایید؟ دلیشان این است که غناء و سرود به هر شکل که باشد شرعاً حرام است و در این رابطه گفته شده:

مَنْ يَسْتَجِلُّ الدَّفَّ قَالُوا بِكُفْرِهِ - وَلَا سَيِّئًا بِالذَّفِّ يُلْهَوُ وَيَزْمَرُ بِعُنَى: هر کس دف را حلال داند گویند کافر است - مخصوصاً آنکه با دف بازی می‌کند و نی می‌زند. لطفاً به طور جامع و قاطع پاسخ دهید.

جواب: اولاً تکفیر کسی که گوینده لا إله إلا الله و محمداً رسول الله ﷺ است جایز نیست جز آنگاه که مرتد شود یا انکار امری کند که از ضروریات دین باشد یا یکی از ارکان ایمان را رد کند یا اینکه حلال داند حرامی را که بطور قطع بوسیله نص (قرآن و سنت) یا اجماع حرام شده است یا حرام داند آنچه که با دلیل قاطع حلال است اما در امری که علماء در حلال و حرام بودن آن اختلاف نظر دارند اطلاق لفظ کفر بر انجام دهنده آن جایز نیست و بیم آن می‌رود که تکفیر کننده کافر باشد العیاذ بالله. و نیز بدعت دانستن آن جایز نمی‌باشد.

ثانیاً: از جمله چیزهایی که علماء در آن اختلاف نظر دارند دف زدن است بعضی از فقهاء آن را منع کرده‌اند مگر در عروسی و عیاد و آمدن مسافر و آن را هم فقط برای زنان و کنیزکان جایز دانسته‌اند نه برای مردان.

گروهی دیگر آن را بطور مطلق در شادی جایز می‌دانند از جمله امام شافعی و امام احمد و حافظ ابن حجر و دیگران.

کسانی که آن را منع کرده‌اند استدلال کرده‌اند به روایاتی که لهو و لعب و ادوات آن را مثل عود و فلوت و نی را حرام می‌کنند، اما در مورد استنشاد نکاح

احادیث متعددی آمده است از جمله همه مؤلفان کتب حدیث بجز ابوداود، از محمد بن حاطب روایت کرده‌اند که پیامبر فرمود: **صَلِّ مَا بَيْنَ حَلَالٍ وَحَرَامٍ دَفَّ زَدَنَ وَ سُرُوسَى** است؛

عبدالله بن احمد در مسند روایت می‌کند که: رسول خدا ﷺ از عروسی که پنهانی انجام می‌گرفت کراهت داشت تا اینکه دف زده می‌شد.

و اما استثناء اعیان: ام المؤمنین عائشه (رض) روایت می‌کند که در ایام منی پدرش ابوبکر صدیق رضی الله عنه نزد او رفت، در حالیکه پیامبر ﷺ لباسش را بر خود کشیده و خوابیده بود در کنار عائشه (رض) دو کتیز دف می‌زدند و سرود می‌خواندند

ابوبکر رضی الله عنه آنها را منع کرد رسول خدا ﷺ لباس را از صورتش کنار زد و فرمود: ای ابوبکر بگذار به حال خود باشند این روزها ایام عید است. مسلم و بخاری آن را روایت کرده‌اند.*

و اما در مورد آمدن مسافر: بریده روایت می‌کند که پیامبر در یکی از جنگهایی که برگشت کنیزی سیاه پیش آمد و گفت: ای رسول الله ﷺ من نذر کرده بودم که چون خداوند شما را سالم برگرداند در پیشاپیش شما دف بزنم و سرود بخوانم، حضرت فرمود: اگر نذر کرده‌ای بزن **وَالْآنَ**، پس کتیز شروع به دف زدن کرده‌اگر دف زدن معصیت بود، نذرش صحیح نمی‌بود، چون نذر معصیت باطل است. اما کسانی که زدن آن را بطور مطلق جایز دانسته‌اند استدلال کرده‌اند به احادیثی که ذکر شد چون این روایات بطور مطلق بر جایز بودن زدن دف دلالت می‌کنند مخصوصاً حدیث محمد بن حاطب و روایت عبدالله ابن احمد، برای اینکه عروسی و آمدن مسافر در حال سلامتی و ایام عید همگی ایام شادی‌اند، پس زدن

* امام محمد غزالی در کیمیای سعادت جلد اول صفحه ۴۸۶ می‌فرماید: شنیدن آواز از پس برده بطوریکه بیام گناه و فتنه در آن نباشد مباح است و گرنه حرام است. به دلیل آنکه دو کتیز که در خانه عائشه (رضی) سرود می‌خواندند و بی‌شک رسول خدا ﷺ آواز ایشان را می‌شنید. مترجم

آن در ایام شادی و سرور بلامانع است.

اما در مورد اینکه بعضی از فقهاء آن را فقط برای زنان و کنیزان جایز می‌دانند و برای بقیه حرام: یقیناً ظاهر روایات اقتضا می‌کند که برای همه [مرد و زن] مباح باشد چون در بعضی از روایات فعل اضربوا (بزنید) آمده که جمع مذکر است و اگر زدنش برای مردان حرام می‌بود شنیدنش نیز حرام می‌شد مانند بقیه آلات لهو که زدن و شنیدن آن حرام است.* این جایز بودن در صورتی است که همراه با سرود حرام یا صدائی که شنیدنش حرام است نباشد و زن و مرد مختلط نشوند در غیر اینصورت حرام خواهد بود. اما در مورد زدن دف همراه با مدایح: اگر به قصد عبادت باشد صحیح نیست

برای اینکه عبادت متوقف بر آن است که شارع تعیین کرده است و اگر بقصد شادی و سرگرمی باشد که شرع آن را مباح دانسته و سامعین با نغمات آن بیشتر به ذکر خداوند تشویق می‌شوند یا برای آنکه در مدح نوعی شادی و سرور و اطمینان قلبی وجود دارد زدنش بلامانع است.

پس اگر بر این اساس زده شود رد کردن آن یا رد زندگان آن و یا تکفیر آنها و متهم کردنشان به ایجاد بدعت، شایسته نیست والله اعلم. اما در مورد رقص: اگر موجب فتنه می‌شود حرام است خواه توسط زنان باشد یا مردان و اگر خالی از فتنه و اعمال خلاف شرع باشد مباح است زیرا رسول خدا ﷺ به گروهی از زنگیان حبشی که در مسجد پایکوبی و بازی می‌کردند نگاه کرد و [عائشه (رض)] را نیز به تماشای آن برد** جز اینکه رقص همراه با ذکره منافی ذکر و آرامش و

* امام محمد غزالی در کیمیای سعادت جلد اول ۴۸۶ فرماید: از سرود با ریاب و جنگ و دربربط و دودها [سازهای سیمی] و نای عراقی نهی شده است نه به سبب آنکه خوش بود بلکه به سبب آنکه این عادت شراب خوارگان باشد و هر چه مخصوص ایشان باشد به تبعیت از شراب حرام کرده‌اند. مترجم

** کیمیای سعادت جلد اول صفحه ۴۷۵ به کوشش حسین عدویو جم. مترجم

طمأنینه است و آن طور که بعضی گمان می‌کنند کفر نیست.^(۱)

«کرامات اولیاء»

سؤال: کراماتی می‌بینم از مردانی صالح که در آنچه که با خداوند عهد بستند به راستی عمل کردند*

لطفاً در این مورد ما را مستفیض فرموده بفرمائید منظور از امدادهای صالحین چیست؟ و آیا آیات: بدانید که اولیاء خدا نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌شوند (۶۶) آن کسانی که ایمان آوردند و همیزگار بودند (۶۳) برای آنهاست بشارت در زندگی دنیوی و اخروی، هیچ تبدیلی برای سخنان خدا نیست، آن همان رستگاری بزرگ است (۶۴) سوره بوش بر آنان قابل انطباق است؟ و منظور از بشارت در دنیا چیست؟

جواب: کرامت امری است خارق‌العاده که خداوند به دست انسان مؤمن صالح مخلص بی ریا انجام می‌دهد و دلالت می‌کند بر اینکه دین او حق است و پیامبرش صادق است زیرا اگر چنین نمی‌بود این امر خارق‌العاده بوسیلهٔ او انجام نمی‌گرفت علماء گفته‌اند: هر آنچه که بتوانم معجزه برای نبی جایز باشد برای ولی بتوانم کرامت جایز است و ظهور آن از ولی معجزه‌ای برای نبی است.

و در قرآن و سنت نبوی ثابت شده و ظهور آن از صحابه (رض) و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند روایت شده است. به این دلیل کسی که آن را بطور کلی منکر شود کافر است مثل یک اصل. اما انکار قسمتی یا حادثه‌ای از آن موجب کفر نمی‌شود تا

۱. معنی الحجاج ۴۹۹/۴ و الخراش ۴۰۳/۴ - ۴۰۴ - و بلغة السالک ۴۰۵/۱ و نیل الاوطار ۴۳۶/۱.

* اشاره به آیه ۲۳ سوره احزاب است: من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیہ. ترجمه

زمانی که به حد توأتر و تعدد نرسیده باشد.

قرآن کریم به کرامات متعددی اشاره کرده است از جمله: به غذای تابستانی در زمستان و غذای زمستانی در تابستان که در نزد حضرت مریم دختر عمران بود هنگامیکه حضرت زکریا به بر او وارد می‌شد، و نیز آوردن تخت بلقیس ملکهٔ یمن به قدس که آصف بن برخیا [وزیر سلیمان علیه السلام] آن را بر شانه‌اش حمل کرد با یک چشم بر هم زدن.

کرامات متعددی هم در سنت آمده است از جمله بخاری از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اصحابش قصه‌ای را بیان کرد و فرمود: یک وقتی مردی سوار گاوی شد گاو برگشت و به او گفت: برای این کار خلق نشده‌ام بلکه برای کشاورزی درست شده‌ام، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من تصدیق می‌کنم آن را و ابوبکر و عمر نیز تصدیق می‌کنند. و نیز فرمود: گرگ گوسفندی را گرفت و چوپان به دنبال او رفت گرگ به او گفت: چه کسی نگهدار گوسفندان است در روز عید (که شمایه لُهو و لعب مشغولید) روزی است که جز من چوپانی ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من آن را تصدیق می‌کنم و ابوبکر و عمر نیز تصدیق می‌کنند.*

و قصهٔ اصحاب غار [که تفضیل آن در بحث توسلی که علماء بر آن متفق القولند گذشت] و قصهٔ حضرت عمر رضی الله عنه با ساریه معروف است** و امثال آن

* در مورد اینکه حیوانات زبان خاص خود را دارند و انسان می‌تواند با آنها سخن گوید قرآن کریم در داستان حضرت سلیمان آن را تأیید کرده است و علم نیز در این مورد به موفقیت‌هایی دست یافته است. ترجمه

۳- سیاه اسلام به فرماندهی ساریه در جنگ با ایرانیان در نهاوند، در دامنهٔ کوهی پناه می‌گیرند در حالیکه دشمن از پشت کوه قصد بالا آمدن از آن را داشت فاروق اعظم در نماز جمعه در بین خطبه با گاه بانگ برآورد: یا ساریه العجل العجل. ای ساریه بالای کوه بالای کوه. کسانی به امیرالمؤمنین گفتند: این چه بود گفتی؟ در جواب گفت: به خدا سوگند من چیزی را به ساریه نگفتم جز چیزی که تا گاه خداوند بر زانم راند. چندی بعد که قصد فتح و پیروزی سیاه اسلام به مدینه آمد ضمن نقل اخبار جنگ گفت: روز جمعه هنگام ظهر فریادی را شنیدم که شبیه فریاد عمر (رض) بود که می‌گفت: ای ساریه بالای کوه

جداً زیاد است.

اما حکم زدن آلات برنده و کارهای خارق‌العاده‌ای که امروزه در تکایا انجام می‌گیرد: اولاً: گفتیم اگر انجام دهنده آن مردی است صالح و متقی مانمی ندارد که بعنوان کرامت برای او تلقی شود اما اگر فاسد و فاسق است انجام این کارها یا من باب استدراج است [که شرح آن گذشت] و به تدریج بسوی هلاکت گام بر می‌دارد و گمان می‌کند که صالح است و به قرب الهی رسیده است در حالیکه در واقع چنین نیست. و یا اینکه اکرام و لطفی است به او بواسطه دیگری، همانطور که حضرت عمر رضی الله عنه از خداوند باران طلب کرد بواسطه عباس رضی الله عنه به اعتبار اینکه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است. چنین دعا کرد: خداوند! از تو می‌خواهیم که بر ما باران نازل کنی و بواسطه عباس عموی پیامبر به تو توسل می‌کنیم * پس عمر رضی الله عنه از خداوند طلب باران می‌کند. بخاطر اکرام و بزرگداشت عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله ، و نیز خداوند بواسطه خضر نبی رضی الله عنه گنجینه دو یتیم را بخاطر اکرام پدر صالحشان حفظ می‌کنند! ساختن دیوار بر روی آن .

و یا اینکه انجام اینگونه کارها بخاطر تمرین و ممارست است همانطور که کفار هند انجام می‌دهند.

ثانیاً: انجام دادن اینگونه اعمال حرام است جز در دو حالت:

۱- هرگاه در آنجا کسی باشد که متکر کرامات در اسلام باشد و گمان غالب این باشد که انجام این کارها او را معتقد می‌گرداند

بالای کوه.

ناگفته نماند که پیروزی در جنگ نهان‌فینج الفتنج سپاه اسلام لقب گرفت.

مراجعه کنید به سیما صادق فاروق اعظم صفة ۴۱۰ - ۴۱۵ تألیف ملاعبده احمدیان (مترجم)

*- ممکن است سؤال شود که چرا مستقیماً به پیامبر صلی الله علیه و آله توسل نکرد علت این است که در طلب باران سنت این است که به صالحی که در میان مردم است و با آنها آمده توسل کند. توضیح آن در بحث توسل به میت آمده است.

۲- اینکه بخواهد خود را بیازماید و تمرین کند تا معلوم شود که آیا در موقع ضرورت می‌تواند آن را انجام دهد.

ثالثاً: مراد از بشارت خداوند به اولیاء خود در دنیا:

در این مورد تفسیرهایی شده است به شرح ذیل:

الف: منظور از آن رؤیاهای صادقی است که ولی می‌بیند یا دیگران در حق او می‌بینند.

ب: مراد از آن محبت مردم به او و خوش نامی اوست

ج: این بشارت در هنگام مرگ است که ملائکه جای آنان را در بهشت نشان می‌دهند و به آنان می‌گویند:

﴿أَنْ لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾ یعنی: نترسید

و اندوهگین نشوید و شادمان باشید به بهشتی که به شما وعده داده میشد.

(سوره فصلت آیه ۲۶)

«نوشتن دعا و حمل آن»

سؤال: آیا نوشتن دعا از ترآن یا دعاهائی که در سنت آمده است جایز است؟ و آیا حمل آنها و آویختن بر گردن و نوشتن آن بر ظرفی و نوشیدن آب از آن ظرف یا مسح بدن با آن آب جایز است؟ و آیا حمل دعای قرآنی جزء افسون و طلسمی است که در شرح از آن نهی شده است؟ و آیا دعای قرآنی خود عامل درمان است یا بعنوان دعائی برای شفای مریض است؟ و اگر نوشتن دعا مشروع است آیا کافی است که در درمان به آن اکتفاء شود یا اینکه به دنبال درمان مادی و آنچه که طب می‌گوید نیز باشیم؟

جواب: مشتمل بر چند مورد است به شرح ذیل:

۱- نوشتن دعا اشکالی ندارد اگر برگرفته شده از قرآن کریم یا ادعیه‌ای باشد که در این مورد در سنت آمده است و بطور واضح و با خط عربی و خالی از خرافات و سحر و جادو باشد.

از بسیاری از سلف صالح ثابت شده است که آنان دعا را و موذات را برگردن می‌آویختند یا آن را در قسمتی از بدن مریض می‌گذاشتند.* ابن ابوشیبہ در کتاب حدیث خود جلد ۵ صفحه ۴۳ روایات زیادی در جایز بودن آن آورده است از جمله:

ابوعصمه گوید: از سعدبن مسیب درباره نوشتن دعا پرسیدم گفت: ایرادی ندارد اگر بر چرم نوشته شود.

— مجاهد برای مردم دعا می‌نوشت و آن را بر آنها می‌آویخت.

— عمر بن شیب از پدرش روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه یکی از شما در خواب دچار هول و هراس شد بگوید: **بِسْمِ اللَّهِ أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ عَذَابِهِ وَسُوءِ عِقَابِهِ وَمِنْ سُوءِ الشَّيَاطِينِ وَأَنْ يَخْضُرُونَ**

— و عبدالمطلب بن عمرو بن العاص آن را به هر کدام از بچه‌هایش که می‌فهمیدند می‌آموخت و برای آنها که نمی‌فهمیدند می‌نوشت و بر آنان می‌آویخت.

— عطاء در مورد حائضی که دعائی را حمل کند می‌گفت: اگر دعا در چرم است آن را در آورد و اگر در انگشتان نقره‌ای است اگر خواست آن را در آورد و اگر ماییل نبود ایرادی ندارد.

— ابن سیرین در مورد حمل آیاتی از قرآن ایرادی نمی‌گرفت.

— عطاء گوید: آویختن قرآن بر خود ایرادی ندارد.

— یونس بن خثاب گوید: در مورد نوشتن دعا و آویختن آن بر بچه‌ها از ابو جعفر سؤال کردم، اجازه داد.

* مراد از موذات سوره‌های قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است. مترجم

ضحاک از کسی که آیات قرآن را بر خود می‌آویخت و آن را در موقع غسل و رفتن به توالت در می‌آورد ایرادی نمی‌گرفت.

تمام این روایات دلیل بر جایز بودن آویختن دعا بر خود است.

۲- نوشتن قرآن بر ظرف و نوشیدن آب از آن جایز است. بنا به روایتی که سعید بن جبیر از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که: هرگاه بر زنی زایمان سخت شد عبارات و آیات زیر در ظرفی نوشته و سپس شسته شود **مُرِنَ لِرَأْسِ بِنْتِ شَمَةَ** آن دعا این است:

بِسْمِ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَكِيمُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّنِيعِ وَ رَبِّ الْقُرْشِ الْعَظِيمِ

كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرُونَهَا لَمْ يَلْبِتُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا التذاعت آیه ۴۸ و **كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوْعَدُونَ لَمْ يَلْبِتُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ قَهْلٌ يَهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ** سوره احقاف. بنا به اینکه روایت شده که ام‌المومنین عائشه (رض) ایرادی نمی‌گرفت که بر آب دعا خوانده شود سپس بر مریض بپاشند.

مجاهد و لیث ایرادی نمی‌گرفتند از اینکه آیاتی از قرآن نوشته شود و در ظرف آبی گذارند و کسی که ترسیده است از آن آب بنوشد.

سعید بن جبیر برای کسانی که نزد او می‌رفتند دعا می‌نوشت.

از امام ابن تیمیه (رح) سؤال شد که آیا نوشتن آیاتی از قرآن که بعداً پاک یا سوزانیده می‌شوند حرام است یا خیر؟

جواب می‌دهد: اگر آیاتی از قرآن یا ادعیه‌ای در ظرفی یا لوحی نوشته شود و با آب و غیره آن پاک شود و آن را بنوشند ایرادی ندارد. امام احمد و دیگران بر آن نص گذارده‌اند و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که او آیاتی از قرآن یا ادعیه را می‌نوشت و به کسی که دچار بیماری شده بود می‌گفت آن را در آب نهد و آن را بنوشد. و این دلیل بر آن است که قرآن و ادعیه برکت دارند. (پایان سخن این —

تیمیه^(۱)

۳- آویختن دعاهائی مانند آنچه که گذشت از زمرة افسون و طلسمی که از آن نهی شده است نیست چون طلسم شامل مهرها و سنگ ریزه یا چیز دیگری بود که بتواند دفع بلا و امراض و چشم زخم و ضرر و زیان حمل می کردند در حالیکه آیات و ادعیه‌ای که بر خود آویخته می شود از این نوع نیست. در کتاب شرح لئسنة اثر بغوی آمده است: طلسم مهره‌هائی بودند که عربها آنها را بر بچه‌های خود می آویختند بخاطر محفوظ ماندن از چشم زخم، که شرح آن را منع نمود و باطل کرد.^(۲)

و گفته شده که طلسم گردن بندی است که بر آن عود آویخته می شود و روایت شده که پیامبر ﷺ آن را از گردن فضل ابن عباس در آورد.

عمران بن حصین مردی را دید در دستش انگوتی از طلا بود، پرسید این به چه درد می خورد؟ گفت: برای تقویت بازویم بسته‌ام عمران به او گفت: یقیناً چیزی جز ضعف بر تو نمی افزاید.

حماد گفت: ابراهیم از هر چیزی که بر کوچک یا بزرگ آویخته شود اکراه داشت و می گفت این کار از جمله افسون و طلسم است.

و عائشه (رض) گفت: طلسم آن نیست که بعد از نزول بلا آویخته می شود بلکه آن است که قبل از نزول بلا برای جلوگیری از قضا و قدر الهی آویخته می شود.

عطاء گوید: آنچه که از قرآن نوشته می شود جزء طلسم و افسون نیست. از سعید بن مسیب در مورد صفحات کوچکی که در آن قرآن نوشته می شود و بر زنان و بچه‌ها آویخته می شود سؤال شد، گفت ایرادی ندارد هرگاه در چندین برگ یا فلزی یا در جلدی نهاده شود

۴- نوشتن آیات و ادعیه هم دعاست و هم درمان. چون خداوند فرمود: ﴿وَ

نَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾ (الاشرا: ۸۵) پس آن هم شفای بدن است و هم شفای روح. و اگر چنین نیست پس در سورة فاتحه چه دعائی هست برای بهبودی عقرب گزیده که ابو سعید خدری آن را خواند و روایت می کند که: پیامبر ﷺ ما را که سی سوار بودیم برای جنگی مأموریت داد، به گروهی برخوردیم، از آنان چیزی برای خوردن خواستیم، خودداری کردند. گوید: عقرب بزرگشان را گزیده بود، نزد ما آمدند و گفتند: آیا در میان شما کسی هست که دعائی برای عقرب گزیده بخواند.

گفتیم: بلی من، ولی آن را نمی خوانم تا گوسفندی بماند.

گفتند: ما سی گوسفند به شما خواهیم داد، گوید: ما هم پذیرفتیم و هفت بار سورة فاتحه را بر او خواندم، بهبود یافت و گوسفند را گرفتیم. در این مورد احساسی در ما پیدا شد گفتیم عجله نکنیم تا خدمت رسول خدا ﷺ می رسم چون به خدمت حضرت رسیدیم آنچه را که انجام داده بودم بعرض رساندم، پیامبر ﷺ فرمود: آیا ندانستی که سورة حمد دعاست، گوسفند را تقسیم کن و سهمی هم برای من در نظر بگیر.^(۱)

۵- لازم است که به دعا اکتفا نکنیم اگر چه درمان مادی و مصرف دارو آسان می شود بلکه به پزشک مراجعه کنیم، چون پیامبر ﷺ به آن امر فرمود، موقعی که مردی زخمی شده بود فرمود: به طبیب خیر دهید. گفتند: ای رسول خدا ﷺ آیا طبیب او را چاره ساز است؟ فرمود: بلی، خداوند هیچ دردی را نازل نکرده است جز اینکه شفای آن را عطا کرده است (صحیح بخاری)

و نیز فرمود: مردم به درمان خود پردازید زیرا خداوند هیچ دردی را نیافرید مگر اینکه شفای آن را عطا کرده است، جز پیری.

علاوه بر آن کتب حدیث پر است از توصیه‌هایی که پیامبر ﷺ توصیه کرده است به درمان هر نوع بیماری.

- امور حرام در نوشتن دعا و یا برای کسی که آن را می‌نویسد به شرح آتی است:

۱- خلوت کردن با زن بیگانه: بعضی از کسانی که بکار دعا مشغولند ادعا می‌کنند که دعا نوشتن برای زن ممکن نمی‌شود مگر با او خلوت کرد، این کار حرام است و در حقیقت موجب فساد می‌شود.

۲- دیدن بدن زن: نباید جانی از بدن زن لمس یا دیده شود مگر اینکه ناچاراً برای درمان باشد وقتی که مردی محرم یا زنی نباشد که آن را انجام دهد.

و بعضی از کسانی که به این کار مشغولند ادعا می‌کنند که لازم است دعا بر شکم یاران نوشته شود این افراد کذاب و فاسقانند.

۳- استفاده از خرافات و اباطیل: دعای شرعی باید خالی از خرافات باشد از جمله این خرافات این است که لباسی که اختصاص به زن دارد را در نزد خود یک شب نگه می‌دارند و روز بعد آکاذیبی را برای او سر هم می‌کنند و ادعا می‌کنند که این مطالب را در طی نگهداری لباس دریافته‌اند.

این دروغ و افتراء و سوء استفاده از اموال مردم است و نان خوردن از این راه حرام است.

«خواندن قل هو الله احد بعنوان دعا»

سؤال: هرگاه یکی دچار تب می‌شود برای نوشتن دعا او را نزد پدرم می‌آورند پدرم بر نخعی تمیز هفت بار قل هو الله احد را می‌خواند و بر آن می‌دمد و در هر بار گریهی بر آن می‌زند سپس آن را به مریض می‌دهد و می‌گوید نخ را بر میج دست

چپ بیند به اذن خدا خوب می‌شوی، در حقیقت هم خوب می‌شود. این کار را پدرم بارها انجام داده است حکم شرعی آن چیست؟ و آیا درست است که پیامبر ﷺ نیز چنین کرده است؟

جواب: دعا با آیات الهی مشروع است و پیامبر ﷺ آن را انجام داده است و تأیید کرده است کسانی که آن را انجام داده‌اند و صحابه (رض) بر آب دعا می‌خواندند و مریض آن را می‌توشید. همانطور که عائشة (رض) آن را انجام می‌داد و نیز امر می‌کرد آن را بر ظرفی بتویسند بعد در آن آب می‌ریخت تا نوشته حل شود بعد می‌گفت مریض از آن بنوشد و با آن بدنش را مسح می‌کرد و عبدالله بن عمرو بن عاص دعا را به فرزندان بزرگانش می‌آموخت و برای کوچکترها می‌نوشت و به گردنشان می‌آویخت. اما از خواندن آن بر نخ اطلاعی ندارم که کسی از سلف صالح به آن عمل کرده باشد ولی می‌گویم مادام که آن را می‌خواند و بر نخ می‌دمد و سپس به مریض می‌دهد که آن را حمل کند بلا مانع است بنابراین قیاس بانوشتن آن بر ظرف، چون هدف از آن تبرک و تئمن به کلام الله است*.

اما دلیلی برای گره زدن نخ نمی‌بینم. و در مورد بستن نخ بر میج دست چپ: اسلام دائماً در تمام کارها سفارش به تبرک سمت راست کرده است، ممکن است چون قلب در سمت چپ است از این رو گفته که بر میج دست چپ بیند بنابراین معلوم می‌شود که دعا نوشتن و دیدن آن مشروع است.

بیشتر از این چیزی را در روایات نیافته‌ام و سراغ ندارم که از آن متعی شده

*- در اینگونه موارد بهتر آن است. به مواردی که ثابت شده پیامبر (ص) یا صحابه (رض) احباب داده‌اند اکتفا نمود و از قیاس پرهیز کرد زیرا راه برای سایر نوآورانها باز می‌شود در روایات آمده است که حقیقتاً بن بیان به عبادت مریضی رفت در بازوی او بند چرمی یا نخ را بافت که برای دفع تب سه بود آرام نگرفت تا آن را پاره کرد سپس این آیه را تلاوت کرد: ما یومئزناکم الله و هم متبرکون. سوره یوسف آیه ۱۰۶. حقیقة التوحید - یوسف قرضاوی صفحه ۵۶ - مترجم.

باشد، لذا نمی‌توان گفت حرام است، والله اعلم.*

«عبدالله پدر پیامبر ﷺ»

سؤال: آیا پدر و مادر پیامبر ﷺ موحد بوده‌اند یا مشرک؟

جواب: اولاً مطرح کردن امثال این سؤال خدمتی به مسلمین نمی‌کند، اینکه پدر و مادر پیامبر ﷺ اهل بهشت‌اند یا خیر نفعی به حال مسلمانان ندارد جز بر انگیزختن جدال و خصومت که امروز مضر به حال جامعه اسلامی است.

ثانیاً: پدر [و مادر] پیامبر ﷺ در زمان فترت بوده‌اند و فترت زمانی است که پیامبری مبعوث نشده است. اهل فترت یا موحدانند یا مشرک‌موجد کسی است که معتقد است این جهان خدائی یگانه دارد و جهان آخرت ضروری است تا خداوند نیکوکار را پاداش و بدکار را کیفر دهد، و نیز بر بتی سجده نکرده و شریکی برای خدا قائل نشده و بر دین حنیف (ابراهیم علیهِ السلام) قوت کرده است یقیناً چنین کسی روز قیامت رستگار است.

اما در مورد نجات مشرک علماء دو نظر دارند:

۱- گروهی معتقدند که عذاب می‌شوند و استدلال کرده‌اند به آیاتی که دلالت بر کفر و شرک مطلق مشرکان می‌کند خواه دعوت انبیاء به آنان رسیده باشد یا خیر؛ هر جمله به آیات: «یقیناً هر کس به خدا شرک آورد خداوند بهشت را بر او حرام کند و جایگاه او آتش است» و سوره مائده آیه ۷۲،

و «بیگمان کسانی که کافر شدند و در حالیکه کافر بودند مردند هرگز از

* ممکن است کسی پرسد که امروزه با وجود پیشرفت علم پزشکی برای درمان بیماریها چه نازی به دعا هست؟! اولاً مومن کسی است که ضمن اینکه از امکانات مادی استفاده می‌کند ارتباط موعود خود را با خداوند حفظ می‌کند ثانیاً تبرک به آیات و دعاهای که در سنت آمده است امری است جایز و مباح نه واجب و الزامی ثالثاً نوشتن آن برای بسودان و گودکان است که آن را نمی‌دانند. مترجم

هیچکدام آنها پذیرفته نمی‌شود که پر از زمین طلا دهند هر چند خود را با آن باز خرید کنند برای آنان عذابی پس دردناک است و هیچ یآوری برای آنها نیست،» و سوره آل عمران آیه ۹۰، و بنا به روایتی که مسلم از انس رضی الله عنه روایت کند که: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و پرسید: ای رسول خدا ﷺ پدرم حالا کجاست؟ فرمود در آتش است، چون مرد رفت او را صدا زد و فرمود: پدر من و تو در آتش‌اند.

و نیز بنا به روایتی که ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که: رسول خدا ﷺ فرمود از خداوند خواستم که برای مادرم طلب بخشش کنم، اجازه نداد، و اجازه خواستم که به زیارت قبرش بروم، اجازه داد.

۲- گروهی دیگر از علماء قائل به نجات آنان از عذاب هستند از جمله امام تیمیه^(۱) و استدلال کرده‌اند به آیاتی چند از جمله: «عذاب نمی‌کنیم تا اینکه رسولی را مبعوث کنیم» و سوره اسراء آیه ۸۵،

و «ای اهل کتاب [یهود و نصاری] رسول ما برای شما آمد، بیان می‌کند برای شما احکام خدا را در مدت زمانی که پیامبری نیامده تا نگویید بشارت دهنده و بیم‌دهنده‌ای برای ما نیامد، پس مسلماً بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای برای شما آمده» و سوره مائده آیه ۸۶،

و «پیامبرانی مژده دهنده و بیم کننده را فرستادیم تا بعد از پیامبران برای مردم حاجتی بر خدا نباشد» و سوره نساء آیه ۶۸، پس این آیات و امثال آن دلالت می‌کند که عدالت خداوند اقتضاء می‌نماید کسانی را که دعوت پیامبری به آنها نرسیده است [یا نادرست رسیده] عذاب نکند تا مردم حاجتی بر خداوند نداشته باشند [که اگر پیامبری می‌آمد ما از او پیروی می‌کردیم] در حالیکه حجت عالی و برتر مختص خدا است.

و به آیاتی که معتقدان به عدم نجات اهل فترت استناد کرده‌اند چنین جواب

داده‌اند که، منظور از کفر در این آیات، بعد از رسیدن رسالت پیامبر به آنها است که از روی عناد و با وجود علم به خطای خود پایند آن بودند اما در مورد کفر از روی جهل، آنان معذورند بعلمت عدم تبلیغ منع از آن‌ها به حدیث (پدر من و تو در آتش‌اند) جواب داده‌اند که پیامبر ﷺ این را بخاطر دلجوئی از آن مرد فرمود تا ناراحتی او را از سرتوشت پدر کم کند، با این وجود این خبر واحد است و نمی‌تواند معارض آیه باشد که می‌فرماید: «عذاب نمی‌کنیم تا رسولی فرستیم» و شاید پیامبر ﷺ این جمله را قبل از نزول آیاتی که دل‌بر نجات آنان است فرموده است به گمان اینکه هر کس به رسالت او ایمان نیاورده باشد اهل عذاب است.

و در پاسخ اینکه خداوند به پیامبر ﷺ اجازه نداد که برای مادرش طلب بخشش کنند گفته‌اند که: علتش این نیست که اهل دوزخ است بلکه ممکن است بخاطر عدم گناه او باشد چون او مکلف [به احکام اسلام] نبوده است پس گناهی هم بر او نیست با این وجود این روایت خیری است واحد و نمی‌تواند معارض آیات قطعی باشد. [خبر واحد خبری است که یکی دو نفر روایت کرده‌اند] بعد از این شناخت امیدواریم که رأی دوم در نزد خداوند مقبول باشد چرا که آن با عدالت الهی هماهنگ است مخصوصاً در مورد پدر و مادر پیامبر که ثابت نشده مشرک بوده و بت پرستی کرده‌اند.

اگر گفته شود: آیا آنان ملزم به تبعیت از دین حنیف ابراهیم علیه السلام یا یهود و نصاری نبوده‌اند؟

می‌گوئیم: خیر مکلف به تبعیت از آنها نبوده‌اند برای اینکه این ادیان عام نبوده و شامل تمام زمانها و مکانها نمی‌شده‌اند و ایمان به آن برای کسانی که غیر از امت آن پیامبران بوده‌اند اختیاری بوده نه الزامی.

« زندگی خضر علیه السلام »

سؤال: آیا خضر نبی است؟ و آیا ماجرای او یا موسی در قرآن دلالت بر نبوت او می‌کند؟ و آیا از آب حیات نوشیده است؟

آب حیات چیست؟ و آیا ما می‌توانیم خضر را ببینیم؟ و آیا اولیاء او را دیده‌اند؟

در مورد گفتهٔ عمر بن عبدالعزیز چه می‌فرمائید که گفت: برادرم خضر نزد من آمد و خیر داد که سرپرستی کار این امت را بعهده می‌گیرم و بعدالت رفتار می‌کنم؟
جواب: اولاً امیدوارم که همه بدانیم امروز اعتقاد به زنده بودن خضر یا مرگش نه باعث پیشرفت مسلمین می‌شود نه عامل عقب ماندگی آنها، چون هر دو نظریه نه جزء اصول عقاید اسلام است و نه جزء امور تعبدی و عبادی، و به مصلحت مسلمین نیست که امثال این جزئیات را وسیله اختلاف و نزاع و تفرقه در بین مسلمین قرار دهیم. - آنطور که امروز بعضی چنین می‌کنند. - تا آنجا که کسی که معتقد است او زنده است تکفیر می‌کند مخالف خود را و برعکس. بنابراین اختلاف در اینگونه مسائل نه خدمتی به اسلام می‌کند و نه خدمتی به وحدت و اتحاد مسلمین.

ثانیاً: جواب قسمتهای مختلف به شرح آتی است:

۱- اسم خضر علیه السلام: در مورد اسم او روایات متعددی آمده صحیح‌ترین آنها این است که اسم او (بَلْیَا) است

۲- کنیه‌اش: ابوالعباس است و خضر لقب اوست. او را خضر نامیده‌اند برای اینکه در هر جایی که علفهای آن خشک بود می‌نشست آنجا سبز می‌شد
 و گویند به این علت بوده که هرگاه در جایی نماز می‌خواند اطراف او سرسبز

می‌شد.

۳- نبوت او: اکثر اهل علم معتقد به نبوت او هستند اما در اینکه آیا رسول نیز هست اختلاف نظر دارند، قول صحیح تر آن است که او نبی است نه رسول مؤدیل بر نبوت او آیه ﴿وَمَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي﴾ است. یعنی: من آن را به خواست و رأی خود انجام ندادم^(۱) ظاهر آیه دلالت بر آن دارد که خضر با وحی مستقیم آن کار را انجام داده است بدون واسطه دیگری. و نمی‌توان گفت که الهام بوده است چون الهام در غیر انبیاء بوده و حجتی نیست که عمل به آن الزامی باشد در حالیکه او به آنچه که امر شده بود عمل کرد سپس موسی علیه السلام که پیامبر است از او می‌آموزد [و چون] متعلم تابع معلم است نمی‌شود موسی علیه السلام تابع کسی باشد که از او کمتر است.

بعضی از علما از جمله قشیری و ابوعلی ابن ابی موسی حنبلی و ابوبکر انباری گویند که خضر ولی بوده است.

۴- خوردن از آب حیات - درباره آنکه از آب حیات نوشیده روایاتی آمده است که قابل اعتماد نیستند برای اینکه از کعب الاحبار روایت شده و خالی از اسرائیلیات نیست: **

هرقول به زنده بودن او لازم‌اش این نیست که او از چشمه آب حیات نوشیده

*- رسول کسی است که صاحب کتاب و شریعت است مانند موسی و عیسی (ع) اما نبی فقط رسول تبلیغ شریعت رسول زمان خود است مانند هارون و یحیی (ع) در ضمن فخر بشر خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هم رسول است و هم نبی. مترجم

۱- ﴿وَمَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي﴾ از آیه ۸۶ سوره کهف است که مربوط به ماجرای همراهی موسی (ع) با خضر نبی علیه السلام است ترجمه آیه چنین است: و اما آن دیوار از آردو بیخه یتیم بود در آن شهر وزیر آن کنجی از آنان و [چون] پدرشان مردی صالح بود پس پروردگار تو خواست آن دو یتیم چون به حد رشد رسیدند کنج خود را بیرون آوردند و این بظاهر رحمت پروردگارت بود و من آن را به رأی خود انجام ندادم. مترجم

** کعب الاحبار (ابو اسحاق کعب بن صالح) از یهودیان یمن بود که در زمان ابوبکر صدیق (رض) به اسلام گروید او یکی از راویان حدیث است. مترجم

است برای اینکه خداوند قادر است که زندگی او را طولانی کند بدون اینکه آب حیات بنوشد.

[و احتمال دارد آب حیات کنایه از استمرار و دوام حیات باشد. مترجم]

ش- و اما در مورد استمرار حیات و زنده بودن او تا آخر زمان و شروع قیامت علماء اختلاف نظر دارند، اکثریت آنها قائل به زنده بودن او هستند ابن حجر عسقلانی در کتاب اصابة گوید: «نوری در کتاب تهذیب گوید: اکثر علماء می‌گویند که او زنده است و در بین ما موجود است و اهل عرفان در این باره متفق القولند و داستانهای آنان در دیدن او و همراهی با او و تبعیت از او و سؤال و جوابش و حضورش در جاها و اماکن متبرکه بیشتر از آن است که بر شمرده و مشهورتر از آن است که بیان کرد، مانند این را در کتاب شرح مسلم نیز آورده است، سپس ابن حجر گوید: ابو عمرو بن صلاح در *فتاوی* او *ایش* گوید: در نزد اکثریت علماء و صلحاء و عامه آنها او زنده است و بعضی از محدثین در انکار زنده بودن او تنها و منفردند.

از جمله کسانی که قائل به حیات او هستند امام ابن تیمیّه است که در بعضی از فتاوی او قائل به زنده بودن اوست و در برخی دیگر آن را نفی کرده است و استدلال کرده‌اند به احادیث و اخباری که [بیانگر آن است] بعضی از صحابه و تابعین و کسانی که بعد از آنها آمده‌اند او را ملاقات کرده‌اند. اسناد هیچ کدام از این اخبار خالی از ضعف نیست ولی در مجموع می‌توان قائل به زنده بودن او بود. صحیح ترین مطلب در مورد زنده بودن او - همانطور که حافظ ابن حجر در کتاب اصابة در شرح حال خضر می‌گوید - آن است که ریاح بن عبیده گوید: (مردی را دیدم که پا به پای عمر بن عبدالعزیز می‌رفت در حالیکه بر دست عمر تکیه داده بود، به خود گفتم این مرد مزاحم است. وقتی که نماز را خواند گفتم ای ابو حفص مردی که هم اکنون پا تو بود و بر دست تو تکیه داده بود چه کسی بود؟ گفت: واقعا

او را دیدی؟ گفتیم: بلی. گفت: ترا مردی صالح می‌بینم، او برادرم خضر بود به من مژده داد که ولی امر خواهم شد و به عدالت رفتار خواهم کرد) این روایت با وجود صحیح آن بر استمرار حیات خضر بیشتر از صد سال بعد از رسول خدا ﷺ دلالت نمی‌کند چون عمر بن عبدالعزیز قبل از این دوره صد ساله او را دیده است.^۳ بعضی از محدثین از جمله بخاری و ابویعلی فراء و ابن جوزی و ابوبکر بن عربی معتقدند که او زنده نیست و استدلال کرده‌اند به دلائلی که نصوصی قطعی نبوده و بلکه قابل تأویل و تفسیراند که عبارتند از:

۱- مسلم و بخاری از ابن عمر و جابر و دیگران روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ در آخر عمر شریفش شبی بعد از نماز عشاء پس از سلام نماز فرمود:
«آیا به شما بگویم که امشب رأس صدمین سال است احدی بر روی زمین باقی نمی‌ماند» و در روایتی که امام احمد در مستدرج روایت کرده است: امروز کسی از شما که بدنیا آمده بر روی زمین باقی نمی‌ماند... الخ

کسانی که قائل به حیات خضر هستند به روایت فوق چنین جواب داده‌اند:
الف: این روایت عام است و ممکن است خاص شود و در واقع با ابلیس و دجال که در آن موقع موجود بوده‌اند و همیشه خواهند بود خاص شده و نیز امکان دارد با در نظر گرفتن خود خضر این عام خاص شود [و شامل خضر نگردد].

ب: در روایت امام احمد لفظ [کسی از شما] آمده است، پس مراد از آن کسانی بوده‌اند که در آن موقع در مسجد حاضر بوده‌اند و در آن حال خضر همراه آنان نبوده است.

ج: پیامبر فرمود: [بر روی زمین] و احتمال دارد که خضر بر روی دریاها باشد -

* عمر بن عبدالعزیز تنها خلیفه عادل اموی است که در مدینه به دنیا آمد و در سال ۹۹ هـ به خلافت رسید و در سال ۱۰۶ هـ شهید شد. مترجم

همانطور که در شأن و توان او هست - پس این کلیت شامل او نمی‌شود.

۲- استناد کرده‌اند به آیه ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِشَيْءٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخَلْدَ﴾ یعنی: و ما قبل از تو بشری را جاودان نکرديم. «آیه: ۴۵»

و ممکن است جواب داده شود که: این آیه دلالت بر فوت خضر نمی‌کند، و اما نفی جاودانگی از غیر از پیامبر ﷺ شامل خضر و دیگران نیز می‌شود چون او در آخر زمان می‌مرد و جاودان نمی‌ماند. و معارض آن عیسی ﷺ است که همیشه زنده است در حالیکه او قبل از پیامبر بوده جز اینکه او نیز جاودان نمی‌ماند و ن خواهد مرد [بعد از همراهی با مهدی موعود].

۳- گفته‌اند اگر خضر زنده بود خدمت پیامبر ﷺ می‌رسید و با او هم صحبت می‌شد، جواب داده‌اند که لازم نیست هر کس هم عصر پیامبر ﷺ بوده و به او ایمان آورده است به خدمت ایشان برسد، همانطور که اویس قرنی و نجاشی هم عصر پیامبر ﷺ بودند در حالیکه به حضور حضرت نرسیدند.

۴- و استدلال کرده‌اند به فرموده پیامبر ﷺ در روز جنگ بدر که فرمود:
«خداوند! اگر این جماعت را هلاک کنی پس از این هرگز عیادت نخواهی شد»
وجه استدلالشان این است که خضر همراه آنان نبود و اگر خداوند آنها را هلاک می‌کرد، بعد از آنها خضر باقی می‌ماند و خداوند را عیادت می‌کرد.

پس اگر خضر زنده بود دلیلی نداشت که پیامبر ﷺ چنین درخواستی از خدا کند جواب داده‌اند که مراد پیامبر ﷺ این بوده است که مرگ و هلاکت آنها باعث میشود که میبای برای دعوت به عیادت خداوند باقی نماند برای اینکه آنان مکلف به این کار بودند در حالیکه خضر چون از چشم مردم پنهان است مکلف به آن نیست.

دلیل سوم و چهارم: با روایت ثابتی که از عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه رسیده و استناد آن صحیح است در تعارض است و بعد از پیامبر ﷺ کسانی او را ملاقات

کرده‌اند. بنابراین بعلم نبودن دلیل قطعی بر زندگی یا مرگ او، اعتقادی جازم نسبت به آن ممکن نیست.

« نظر و رأی من (مؤلف) »

آنچه قابل اعتماد است این است که از بعضی از صالحین و صادقین روایت شده که آنها او را دیده‌اند و با او صحبت کرده‌اند و تعدادشان از سلف و خلف زیاد است.

لذا نظری دارم که می‌توان با آن بین رأی کسانی که می‌گویند زنده است و آنان که گویند مرده است توافقی حاصل کرد، و در میان گذشتگان کسی را نیافته‌ام که چنین نظری را مطرح کرده باشد و آن این است که: یقیناً خضر فوت کرده است. اما خداوند به او خاصیتی داده که روحش می‌تواند در جسدی تجلی کند که بعضی از صالحان بعنوان کرامت و خارق‌العاده او را می‌بینند مؤید این قول موارد زیر است:

- ۱- او به صورتهای مختلفی دیده شده است یک بار بصورت اعرابی و یک بار بشکل جوان و زمانی بصورت پیر.
- ۲- او نمی‌خورد و نمی‌نوشد آنطور که از سخن کسانی که او را دیده‌اند و با او ملاقات کرده‌اند، بر می‌آید.
- ۳- اجسام و موانع از ورود و خروج او نمی‌توانند ممانعت کنند و این از آثار و نشانه‌های روح است نه جسم.
- ۴- من خود نیز از کسی که به او اعتماد دارم شنیدم که می‌گفت خضر را دیده و با او ملاقات کرده است و در این مورد قصه‌ای گفت که در گفته او مجالی برای شک

باقی نمی‌ماند (ا) والله اعلم

و به این مقدار از مسائلی که در این دوره در آنها اختلاف نظر پیدا شده است اکتفاء می‌کنیم. والله ولی التوفیق
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله و صحبه اجمعین.

منابع

بعد از قرآن کریم

- ۱- احیاء علوم الدین - امام محمد بن محمد غزالی ۵۰۵ هـ.
- ۲- الاختیار لتعلیل المختار - عبدالله بن محمود بن مودود موصلی حنفی - چاپ دوم.
- ۳- الاسعاف و الطلب مختصر شرح المنهج علی قواعد المذهب - احمد بن علی منجور مالکی.
- ۴- بداية المجتهد و نهاية المقتصد - ابو ولید محمد بن رشد قرطبی، متوفی در ۵۹۵ هـ.
- ۵- الباب فی شرح الکتاب - شیخ عبدالقنی - تحقیق محی الدین عبدالحمید - چاپ چهارم.
- ۶- بُلَغَةُ السَّالِكِ لِأَقْرَبِ السَّالِكِ - امام صاوی، بر شرح الصغیر اثر احمد در دیر.
- ۷- التین بشرح الأربعین
- ۸- التجرید الصریح لأحادیث الجامع الصحیح - زین الدین احمد زبیدی.
- ۹- تخریج احادیث احیاء علوم الدین - ابو عبدالله محمود بن محمد حداد ۱۳۷۴ هـ.
- ۱۰- تدرب الراوی فی شرح تقرب التواوی - سیوطی. تحقیق از عبدالوهاب عبداللطیف.
- ۱۱- الترفیب و الترهیب - امام زکی الدین عبدالعظیم منذری سال ۶۵۶ هـ.
- ۱۲- تهذیب الاسماء و اللغات - امام نووی ۶۷۶ هـ.
- ۱۳- الجامع الصحیح سنن ترمذی - ابو عیسی بن محمد عیسی - تحقیق از احمد شاکر.
- ۱۴- جامع العلوم و الحكم - ابن رجب حنبلی.
- ۱۵- حاشیه ابن عابدین بر الدر المختار - چاپ دوم ۱۳۸۶ هـ.
- ۱۶- ریاض الصالحین من کلام سید العرملین - امام یحیی بن شرف الدین نووی.
- ۱۷- شبل السلام شرح بلوغ الحرام - صنعانی.

- ۱۸- سنن ابن ماجه - حافظ ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی ۲۰۷ - ۲۷۵ هـ تحقیق از محمد فؤاد عبدالباقی.
- ۱۹- شرح مسلم - امام توی.
- ۲۰- صحیح بخاری.
- ۲۱- صحیح بن حزمه - امام ابوبکر محمد بن اسحاق نیشابوری - تحقیق از محمد اعظمی.
- ۲۲- صحیح مسلم - ابن الحجاج نیشابوری - تحقیق از محمد فؤاد عبدالباقی.
- ۲۳- فتاوی ابن تیمیه چاپ اول، ۱۳۹۸ هـ.
- ۲۴- الفتاوی الحدیثیه - ابن حجر هیمتی - چاپ اول سال ۱۳۲۸ هـ.
- ۲۵- فتاوی الشیخ علی طنطاوی - چاپ اول.
- ۲۶- فتح الباری شرح البخاری - حافظ احمد علی بن حجر عسقلانی.
- ۲۷- الفتح الربانی - احمد عبدالرحمن البناء.
- ۲۸- فتح القدر علی الهدایة - امام کمال الدین محمد عبدالواحد.
- ۲۹- فیض القدر شرح الجامع الصغیر - علامه المدعو عبدالرزوق المتاوی چاپ دوم ۱۳۹۱ هـ.
- ۳۰- قواعد الاحکام فی مصالح الانام - عزالدین عبدالسلام - ۶۶۰ هـ.
- ۳۱- مختصر مسلم - حافظ منذری - تحقیق از محمد ناصر الدین البانی - چاپ اول.
- ۳۲- مُصَنَّف ابن ابی شیبہ چاپ دوم ۱۳۹۹ هـ.
- ۳۳- المغنی - ابن قدامة مقدسی متوفی به سال ۶۲۰ هـ.
- ۳۴- مغنی المحتاج الی معرفة معانی الفاظ المنهاج - خطیب شریبیتی.
- ۳۵- منهاج السُّنَّة - امام ابن تیمیه.
- ۳۶- نیل الأوطار من احادیث سید الأخیار - امام محمد بن علی شوکانی.

فهرست کتاب

صفحه	عناوین
۳	تقدیم
۸	تعریف بدعت از نظر لغت و شرع
۱۱	انواع عبادات رسیده از پیامبر ﷺ
۱۲	کم و زیاد کردن آنچه که از طرف شرع معین شده است
۱۴	آراء علماء در باره بدعت
۲۰	برخی از اصول عام اسلام
	عدم انجام کاری توسط پیامبر ﷺ و صحابه (رض) دلیل بر عدم مشروعیت آن نیست
۲۲	
	اطلاق بدعت بر اموری که مورد اختلاف است یا با حدیث ضعیف ثابت شده است
۲۳	
۲۴	عمل به حدیث ضعیف در مکارم اخلاقی
۲۶	خطای رایج
۲۹	هرگاه کار به غیر اهل آن واگذار شد در انتظار تباهی آن باشید
۳۲	ای جوانان میانه رو باشید
۳۶	لقد انبیاء معصوم اند
۳۷	شیخ ناصر البانی
۳۹	برنامه (نوژ علی الدرب) از رادیو سمودی
۴۰	پیروی از یکی از مذاهب

۴۳	تقلید می‌کند و از تقلید نهی می‌کند
۴۸	اجتهاد در عبادات مانند معاملات انجام میگیرد
۵۴	توسلی که علماء در آن متفق القولند
۵۷ و ۵۶	توسل به جاه و مقام / توسل به زنده
۵۹	توسل به میت
۶۴	توسل به حق مخلوق
۶۵	طلب کمک از زنده
۶۹	طلب کمک از اموات
۷۲	درخواست حاجت از صالحان
۷۶ و ۷۳	زیارت مقابر و مسافرت به قصد زیارت آنها
۷۹	بر خدا و تو اعتماد و اتکاء می‌کنم
۸۳	تلفظ نیت نماز / خواندن آیه الکرسی بعد از نمازهای واجب
۸۶	بلند کردن صدا در مساجد
۸۹	شمردن تسبیح و تحمید و تکبیر با انگشتان
۹۰	حکم پوشیدن لباس بلند
۹۲	مسح بر جوراب
۹۴	وضعیت دستها در نماز
۹۶	کیفیت ایستادن نمازگزار
۹۷	طولانی کردن نماز
۹۹	کیفیت به سجده رفتن
۱۰۲	کیفیت برخاستن از سجده
۱۰۳	وضعیت دستها بر روی ران در موقع نماز
۱۰۵	تکان دادن یا بلند کردن انگشت سیاه در تشهد

۱۰۷	حکم تسبیح
۱۰۸	مشروعیت دعاء بعد از نمازهای واجب
۱۱۱	کشیدن دست به صورت بعد از دعاء یا خواندن سوره حمد
۱۱۳	بلند کردن دستها هنگام خواندن سوره فاتحه
۱۱۵	قنوت در نماز صبح
۱۱۷	شب نیمه شعبان
۱۲۰	حکم تارک الصلاة و ازدواج او
۱۲۳	قضاء نماز
۱۲۴	نماز در قبرستان و مسجدی که در آن قبر است
۱۲۸	حکم دادن صلوات بر پیامبر بعد از اذان
۱۳۲	طلب شفاعت از رسول الله ﷺ
۱۳۴	تعهد نماز جمعه و اعاده نماز ظهر بعد از آن
۱۳۸	قرائت قرآن در روز جمعه و گفتن صدق الله العظيم
۱۴۰	اذان اول روز جمعه
۱۴۲	سنت پیش از نماز جمعه
۱۴۹	تعداد رکعات نماز تراویح
۱۵۳	صلوة التسییح
۱۵۴	تجمع برای سوگواری
۱۵۷	خواندن قرآن در مجالس سوگواری در مقابل اخذ وجه
۱۵۸	اهداء ثواب برای اموات
۱۶۱	اهداء ثواب برای احياء
۱۶۲	خواندن سوره یاسین بر اموات
۱۶۴	شنیدن اموات و سخن گفتن آنها در عالم برزخ و آگاهی آنها نسبت به زائر

۱۷۰	قرائت قرآن در قبرستان
۱۷۱	برخاستن به احترام کسی که می‌آید یا موقع دیدن کسی
۱۷۶	بوسیدن دست علماء و صلحاء
۱۷۸	جشن مولودی
۱۷۹	برگزاری مولودی به مناسبت وفات
۱۸۰	أشاعره
۱۸۲	حکم تکایا در اسلام
۱۸۵	حکم دراویش
۱۸۷	آیا لازم است که هر کس برای خود شیخی برگزیند؟
۱۸۹	بلند کردن صدا هنگام ذکر و زدن خود با الات بزنده
۱۹۲	حکم زدن دف
۱۹۵	کرامات اولیاء
۱۹۸	نوشتن دعا و حمل آن
۲۰۳	خواندن سوره قل هو الله احد بعنوان دعاء
۲۰۵	عبدالله پدر پیامبر ﷺ
۲۰۸	زندگی خضر علیہ السلام
۲۱۵	مراجع بحث



لطفاً قبل از مطالعه موارد زیر را اصلاح کنید

- ۱- صفحه ۱۲ سطر ۱۰ بعد از محسوب نمی‌شود عبارت (و هم چنین صلوات بر پیامبر ﷺ) اضافه شود
- ۲- صفحه ۱۹۹ در سطر ۱۳ بعد از سوره عقابه، عبارت (و مِنْ شَرِّ عِبَادِهِ) آورده شود
- ۳- صفحه ۹۷ در سطر اول بعد از مرتب می‌کرد، عبارت (گویی که تیرها را مرتب می‌کرد) اضافه شود.

ردیف	غلط	درست	صفحه	سطر
۱	رای	صحت رای	۱۸	۳
۲	بخوبی از	بخوبی آیه را از	۴۱	۱۱
۳	اتفاق دارند	بطور قطع اتفاق نظر دارند	۴۴	۱۶
۴	نماز سنت	نماز سنت با سبب را	۴۹	۱۴
۵	شب از	شب بعد از	۵۲	۱۳
۶	در باره انس	در باره حدیث انس	۱۱۵	۱۹
۷	کرده‌اند	مخبر کرده‌اند	۱۱۶	۱
۸	شنیدن	سخن شنیدن	۱۶۷	۱
۹	مخبرت	مخبرت و تواضع	۱۷۵	۱۷